

به نام خداوند جان و خرد

گزارش تفصیلی عملکرد گروه پژوهش با موضوع  
«بازنمایی مفهوم عشق در رمان نوجوان»



سال کاری 1400-1401

شورای کتاب کودک ایران  
The Children's Book Council of Iran

## فهرست مطالب

- معرفی موضوع پژوهش **4**
- فهرست کارهای انجام شده **4**
- روند پژوهش **4**
- چکیده 7
- مقدمه 9
- مطالعات نظری درباره‌ی عشق 10
- تعریف عشق در اساطیر باستانی **7**
- نگاهی به عشق از منظر فلسفی بر مبنای رساله‌ی ضیافت 11
- عشق در بیان مصطفی ملکیان بر اساس آثار افلاطون، ارسطو و مولانا **10**
- پیشینه‌ی پژوهش حول محور عشق و نگاهی به نظر لی و استرنبرگ 23
- پیشینه‌ی روان‌شناسی و اجتماعی نظریه‌ی استرعلی اصغربرگ 25
- انواع عشق در نظریه‌ی استرنبرگ **19**
- عشق از دیدگاه دوباتن 29
- جایگاه و ردپای عشق در ادبیات کودک و نوجوان 31
- بررسی درونمایه‌ی عشق در ادبیات کودک و نوجوان **24**
- دیدار و گفت‌وگو با نویسندگان و فعالان حوزه‌ی ادبیات کودک و نوجوان 36
- 1-نشست و گفت‌وگوی حضوری با آقای ناصر یوسفی 36
- 2-نشست و گفت‌وگوی حضوری با آقای علی اصغر سیدآبادی **27**
- 3- مصاحبه‌ی کتبی و غیرحضوری با آقای فرهاد حسن‌زاده **28**
- دستاورد مصاحبه‌ها 41
- پرسش‌های پژوهش 43
- جامعه‌ی آماری **32**
- تحلیل و بررسی کتاب‌ها بر اساس پرسش‌های پژوهش 47
- دسته‌ی نخست: اروس (EROS) 48
- کتاب اول: عاشقانه‌ای به نازکی یک تار مو 48
- کتاب دوم: بندبازان 50
- کتاب سوم: عشق در میان مرغ‌ها 53
- کتاب چهارم: جنگ که تمام شد بی‌دارم کن 56
- دسته‌ی دوم: فیلیا (Philia) 60

- 60 کتاب اول: سارا و موج های رود ارس
- 62 کتاب دوم: گرگ ها هم عاشق می شوند
- 64 کتاب سوم: در یک ظهر داغ تابستان دختری از بصره آمد.
- 67 کتاب چهارم: این وبلاگ واگذار می شود.
- 50 کتاب پنجم: عاشق شدن پری های دریایی به روایت آب
- 72 کتاب ششم: یعقوب را دوست داشتم
- 75 کتاب هفتم: خطای ستارگان بخت ما
- 77 دسته ی سوم: آگاپه (Agape)
- کتاب اول: سایه ی هیولا 77
- کتاب دوم: نغمه ای برای الاگری 57
- 83 کتاب سوم: عاشقانه های یونس در شکم ماهی
- 86 کتاب چهارم: درناهای عاشق
- 89 کتاب پنجم: قصر آبی
- 93 گزارش کارمیدانی با نوجوانان
- 93 معیارهای انتخاب کتاب
- 94 چگونگی روند کار می دانی
- 95 ملاحظات و محدودیت ها
- 96 کتاب اول: این وبلاگ واگذار می شود
- کتاب دوم: سایه ی هیولا 98
- 100 کتاب سوم: عاشقانه های یونس در شکم ماهی
- 101 کتاب چهارم: خطای ستارگان بخت ما
- 103 دستاورد کار می دانی
- 104 سخن آخر
- 105 منابع

## گزارش تفصیلی عملکرد گروه پژوهش شورای کتاب کودک با موضوع

«بازنمایی مفهوم عشق در رمان نوجوان»

سال شورایی 1401-1400

### معرفی موضوع پژوهش

مسئله، پرسش یا هر دغدغه‌ای در زندگی و اندیشه‌ی ما می‌تواند به عنوان یک موضوع برای پژوهش فردی یا گروهی انتخاب شود. همه‌ی علاقه‌مندان به ادبیات کودک و نوجوان با توجه به دیدگاه و تجربه‌های خود همواره پرسش و دغدغه‌های ارزشمندی مطرح می‌کنند. هر کدام از این دغدغه‌ها به نوبه‌ی خود می‌تواند موضوع پژوهش قرار بگیرد. گروه پژوهش در هر سال کاری با توجه به این دغدغه‌ها با نگاهی موشکافانه به بررسی دقیق‌تر کتاب‌ها می‌پردازد و برای دستیابی به نتایج نو و کاربردی تلاش می‌کند. بنابراین، گروه پژوهش در مهر ماه سال 1399 با احترام به احساس مسئله‌مندی حول این ادبیات از همه‌ی گروه‌های بررسی در شورای کتاب کودک نظرخواهی کرده و با جمع‌آوری پیشنهادهای مطرح شده، به بررسی و اولویت‌بندی موضوعات پرداخته است. سپس، طی چند جلسه گفت و گوی درون گروهی، موضوع عشق در ادبیات کودک و نوجوان را برگزیده است. یادآوری می‌شود که این موضوع، پیشنهاد اعضای گروه رمان بود و به عنوان موضوع نهایی انتخاب شد.

### فهرست کارهای انجام شده

با در نظر گرفتن برنامه‌ریزی مسیر پژوهش، اعضای گروه پژوهش کارهای زیر را انجام داده‌اند:

1- مطالعات نظری؛

2- طراحی پرسش‌های پژوهش بر اساس بخش نظری؛

مطالعه و تحلیل کتاب‌های جامعه‌ی آماری تعیین شده بر اساس پرسش‌های پژوهش؛

3- گفت و گو با نویسندگان و فعالان حوزه‌ی ادبیات کودک و نوجوان؛

انجام کار می‌دانی و جمع‌آوری نظرات مخاطبین و خوانندگان کتاب‌ها (گفت و گو با مخاطبین نوجوان درباره‌ی تعدادی از کتاب‌ها).

### روند پژوهش

بخش نظری پژوهش با مطالعه‌ی کتاب‌ها و مقالاتی در ارتباط با موضوع پژوهش و با رجوع به منابع مختلف در این باره شکل گرفته و سپس پرسش‌های پژوهش ساخته و پرداخته شده‌اند. در ادامه، ضمن خواندن رمان‌های نوجوان در محدوده‌ی جامعه‌ی آماری، به بررسی و جست‌وجوی پاسخ پرسش‌های پژوهش در این کتاب‌ها نیز پرداخته و در نهایت جمع‌بندی و نتیجه‌گیری انجام شده‌است.

با توجه به گستردگی موضوع عشق و نیز ویژگی پویای آن، نمی‌توان تنها به بررسی متن کتاب بسنده کرد و به دستاوردهای آن قانع شد. انجام بررسی یک‌جانبه‌ی کتاب‌ها بدون در نظر گرفتن تأثیر آن‌ها بر مخاطب، نتیجه‌ای دور از واقعیت در پی خواهد داشت. دور از واقعیت بودن این نتیجه از آن جهت قابل تامل است که عصر کنونی، عصری است در حال تغییر و گذار و بررسی میدانی این امکان را فراهم می‌کند که از تأثیر کتاب‌ها بر حال و اکنون مخاطب آگاه شد. این آگاهی به نوعی به شناخت از مخاطب و دیدگاه وی خواهد انجامید. پس علاوه بر بررسی متن کتاب، دو فعالیت دیگر همزمان با روند مطالعاتی انجام شد:

برگزاری جلسات گفت و گو با نویسندگان، مترجمان، کارشناسان و منتقدین عرصه‌ی کودک و نوجوان با محوریت دو موضوع «عشق در ادبیات کودک و نوجوان» و «نگاهی به حضور و ظهور عشق در آثار نویسندگان» شامل:

نشست و گفت و گو ی حضوری با آقای ناصر یوسفی در تاریخ 13 خرداد 1400

نشست و گفت و گو ی حضوری با آقای سیدآبادی در تاریخ 31 خرداد 1400؛  
مصاحبه‌ی کتبی و غیرحضوری با آقای فرهاد حسن‌زاده؛

1- انجام مطالعه‌ی میدانی و جمع‌آوری نظرات مخاطبین و خوانندگان کتاب‌ها.

### چکیده

موضوع عشق همواره موضوعی پیچیده برای انسان بوده است و از همین رو اندیشمندان مختلفی در طول اعصار و در حوزه‌های مختلف فلسفه، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علوم رفتاری به آن پرداخته و تلاش کرده‌اند به فهم و درک درستی از عشق برسند، انواع آن را بشناسند و دسته‌بندی کنند.

در این پژوهش تلاش شده است پدیده‌ی عشق از منظرهای متفاوت و از دید نظریه پردازان مختلف مورد بررسی قرار گیرد تا به یک چارچوب نظری مشخص برای بررسی این موضوع در رمان‌های کودک و نوجوان دست یابیم.

به این منظور، بررسی موضوع عشق را از اساطیر یونانی آغاز کردیم. یونانیان هفت کلمه را برای هفت نوع عشق می‌شناختند که هر کدام نشان دهنده‌ی نوع خاصی از آن بود. این عشق‌ها عبارت اند از: اروس، فیلیایی، بازی‌گوشانه، طولانی‌مدت، مسئله، عشق به خود و عشق به فرزندان.

اولین ریشه‌ی مهم بحث از عشق در فرهنگ غرب به رساله‌ی «ضیافت» افلاطون می‌رسد. در این رساله‌ی فلسفی، صرف‌نظر از اتفاقات مهمانی، مضمون عشق از سوی مهمانان ضیافت مطرح و گو در باب عشق از نقطه نظر شرکت کنندگان در ضیافت بیان شده است که هر کدام از این نظرات، تعریف مجزایی از آن را برای ما مشخص می‌کند.

مصطفی ملکیان نیز در مجموعه‌ای از درس‌گفتارها بر اساس آثار افلاطون، ارسطو و مولانا به معرفی انواع عشق می‌پردازد و برای معرفی بهتر عشق از نظر مولانا لازم می‌بیند درباره‌ی سه رویکرد مرسوم و سه جنبه‌ی متداول عشق یعنی: عشق اروتیک، عشق فیلیایی و عشق آگاه‌ای نکاتی را ارائه کند و در خلال بحث به بیان مثال‌هایی از اشعار مولانا بپردازد.

گذشته از بررسی آثار فیلسوفان و عارفان، در میان نظریه پردازان متاخر، به نظریات جان لی، استرنبرگ و دوباتن نیز پرداخته شده است. جان لی با اجرای تحقیقاتی در پی این بود که بداند مردم چگونه عشق را با همه‌ی گونه‌هایی که دارد، تجربه می‌کنند. او سبک‌های عشق را به رنگ تشبیه کرد و معتقد است عشق همچون رنگ‌ها طیف گسترده‌ای دارد. در این طیف، سبک‌های عشق اولیه عبارت اند از: عشق پرشور، عشق نمایشی، عشق دوستانه و عشق‌های ثانوی که از ترکیب سه عشق اولی تشکیل شده اند و شامل عشق منطقی، عشق وابسته‌ی وسواسی و عشق ایثارگرانه می‌شوند. استرنبرگ عشق را در قالب مثلث تعهد، صمیمیت، اشتیاق معنا کرده است. به عقیده‌ی او برای تجربه‌ی عشق کامل سه مؤلفه‌ی صمیمیت، تعهد و اشتیاق باید وجود داشته باشند. اگر تعادل

این سه عامل به هم بخورد، مفهوم جدیدی از عشق شکل می‌گیرد که با مفهوم عشق کامل تفاوت دارد. به نظر دوباتن، عشق از حس ناکامل بودن ما سرچشمه می‌گیرد. زمانی که، ویژگی‌هایی را که گاهی خودمان آرزوی آن را داریم، در طرف مقابل و در انسانی دیگر پیدا می‌کنیم، نام آن را عشق می‌گذاریم. به نظر دوباتن، عشق‌ورزی مهارتی آموختنی است و باید مانند دانش‌های دیگر آموخته شود.

**1-** آنچه بیان شد، بخشی از نظریه‌ها و تئوری‌های مرتبط با عشق بود. در این پژوهش به همگی ابعاد عشق پرداخته نشده، بلکه با توجه به نمونه‌های مورد مطالعه، نوع عشق در آن‌ها مورد بررسی قرار گرفته و از میان طیف گسترده‌ی انواع عشق، تنها به عشق به جنس مخالف پرداخته شده است.

**2-** همچنین به منظور دستیابی به یافته‌های مستند در پژوهش، از بین نویسندگان رمان کودک و نوجوان که به بازنمایی موضوع عشق در رمان و داستان خود پرداخته‌اند، با آقایان ناصر یوسفی، علی‌اصغر سیدآبادی و فرهاد حسن‌زاده مصاحبه‌هایی انجام شد و نظرات آن‌ها در باره‌ی پدیده‌ی عشق و زاویه‌ی دیدشان در رمان‌های عاشقانه مورد بررسی قرار گرفت.

بر اساس دسته‌بندی و جمع‌بندی آنچه از منابع نظری و مصاحبه‌ها حاصل شد، به مولفه‌هایی در ارزیابی رمان‌های نوجوان دست یافتیم. این مولفه‌ها شامل مهارت عشق‌ورزی، میزان شفافیت در بیان عشق، احساس مسئولیت، پایداری در عشق و... هستند. برای بررسی دقیق‌تر مولفه‌های مدنظر و علاوه بر آن بررسی جنبه‌های مختلف عشق، پرسش‌های دقیقی تدوین شد و در بررسی کتاب‌های جامعه‌ی آماری که شامل رمان‌های نوجوان با مضمون عشق در بازه‌ی زمانی سال‌های 1390 تا 1399 بودند، به این پرسش‌ها در هر یک از کتاب‌ها پاسخ داده شد. علاوه بر آن، رمان‌های نوجوان بر اساس نوع عشق مطرح شده در آن‌ها به سه دسته‌ی کلی تقسیم شده‌اند شامل: 1- اروس یا عشق جسمی، 2- فیلیا یا عشق برادرانه و 3- آگاپه یا عشق دگرخواهانه.

در کنار کار نظری و تحلیلی و ارزیابی رویکرد نویسندگان کودک و نوجوان، دو تن از اعضای گروه پژوهش به عنوان تسهیلگر در کاری میدانی برای تعدادی از این رمان‌ها خوانش گروهی با نوجوانان داشتند تا به دیدگاه و برداشت نوجوانان از عشق در این رمان‌ها نیز دست یابیم.

از جمع‌بندی حاصل تحلیل و بررسی اعضای گروه پژوهش در رابطه با هر یک از کتاب‌ها به این نتیجه دست یافتیم که محدودیت‌های موجود در جامعه باعث شده است آثار تألیفی ما بسیار محتاطانه با موضوع عشق برخورد کنند و بخش تنانگی در عشق در آن‌ها بسیار کم‌رنگ است. همین عامل، یکی از دلایل تأثیر گذار بر مهارت عشق‌ورزی نوجوانان است. بررسی آنچه از کار میدانی با نوجوانان حاصل شد نیز گویای این مهم بود که نوجوانان بیشتر به دنبال عشقی هستند که بر پایه‌ی گفت‌وگو و شناخت و درک متقابل از جنس مخالف پیش برود و گویی به دنبال تقویت این مهارت در خود در لابه‌لای رمان‌ها هستند؛ درحالی که که کتاب‌های تألیفی با مضمون عاشقانه بیشتر فضایی خیال پردازانه از عشق را به تصویر می‌کشند و بیشتر با شخصیت‌هایی مواجه هستیم که احساسات و عشق خود را پنهان می‌کنند و حتی گاهی تا سال‌ها در تصورات یک عشق قدیمی به سر می‌برند. گویا این چنین فضاهایی خیلی مقبول نوجوان امروزی نیست.

**کلیدواژه‌گان:** عشق / رمان عاشقانه‌ی نوجوان / نوجوان / مهارت عشق‌ورزی / تعهد در عشق / پایداری در عشق

#### مقدمه

عشق به عنوان مهم‌ترین نیاز انسانی، همواره در تاریخ بشر مورد توجه بوده است و در حوزه‌های مختلف از جمله روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، فلسفه و عرفان به آن پرداخته شده است. در این میان، ادبیات مهم‌ترین و بیشترین نقش در پرداختن به عشق را به خود اختصاص داده است. شاید هیچ واژه‌ای همچون عشق در

ادبیات ایران و جهان جایگاه نداشته باشد. شاعران، نویسندگان و عارفان، هر یک از زاویه ای متفاوت به این موضوع نگریسته و این پدیده را به دلخواه خود تفسیر و تعریف کرده اند. از متون عاشقانه ی کهن گرفته تا رمان های عصر حاضر، هر کدام به گونه ای حلاوت و مصائب عشق را دستمایه ی روایت های خود قرار داده اند. در این میان نکته ی در خور توجه ، طیف گسترده ی عشق است که در هر یک از متون ادبی، عرفانی، اساطیری یا حتی ادبیات فولکلور با آن سر و کار داریم. از عشق به خالق هستی و عشق های ماورایی گرفته تا عشق به وطن و هم نوع، عشق به طبیعت، عشق والد و فرزند و در نهایت عشق به جنس مخالف، همه در این مجموعه جای گرفته اند.

شاید بتوان گفت عشق مقوله ای است که گرایش به ترکیب دارد، گرایشی که «من» را به سوی «ما» رهنمون می کند. بنابراین، می تواند رویکردی باشد به سوی رشد. در حالت عشق، فرد عاشق به زمان می پیوندد و غم گذشته ها و وحشت آینده را فراموش می کند. نوجوانی که به خانواده، قبیله یا ملیت خویش عشق می ورزد، در حقیقت «خود» را از زندان فردیت رهایی می بخشد و از طریق پناه بردن به توانایی ها، زیبایی ها و ریشه های پایدار، سعی دارد خویش را کامل کند و به این ترتیب خود را از غم و تهدید ناتوانی ها، زشتی ها و ناپایداری ها، ایمن نگه می دارد. ادیبی که به مطالعه ی آثار ادبی مهر می ورزد، در واقع از این طریق، رنج کج اندیشی ها و کوتاه بینی ها و رفتارهای خشونت بار و ارتباطات غیرانسانی را به فراموشی می سپارد و در جهان ادبی پرداخته از اندیشه های بلند و آکنده از لطایف، زیبایی ها و ظرافت می آساید. در عشق والدین به فرزند، آنان درد پیری، ناتوانی و حسرت ها را با پناه بردن به شادابی، جوانی، توانایی و افتخار آفرینی فرزند فراموش و درمان می کنند. دو دل داده نیز از طریق ارتباط با یکدیگر، به دنبال آرزوها و نداشته های خویش هستند و خلاءهای ذهنی خود را پر می کنند. با تامل بر این مثال ها و آنچه تاکنون به آن اشاره کرده ایم، درمی یابیم که عشق فرآیند پناهجویی و امنیت طلبی است که به منظور مصونیت از تهدیدها و خطرات و رفع خلاءها و نواقص و نیز در راستای دستیابی به آرزوها و آمال شکل می گیرد و از طریق گسترش وسعت «من» موجب رشد «عاشق» را فراهم می آورد. اهمیت این موضوع نسبت به گستره ی طیف عشق است که به برابر دانستن عشق بین دو فرد با کل طیف عشق می انجامد و همین شاید دلیل کمابیش محکمی باشد برای پرداختن و بررسی عشق و انواع آن .

## مطالعات نظری درباره ی عشق

### تعریف عشق در اساطیر باستان

در جهان باستان، یونانیان هفت کلمه را برای هفت نوع عشق می شناختند که هر کدام نشان دهنده ی نوع خاصی از آن بود. این عشق ها، از عشق صرفاً جنسی و فیزیکی به نام عشق اروس (Eros) شروع می شد و به خالص ترین و مسئله ترین عشق یعنی (agape) ختم می شد.

**عشق فیزیکی و بدنی (Eros):** اروس نام یکی از خدایان یونانی است که به عنوان خدای عشق و تمایلات جنسی شناخته می شود. باور بر این بود که این خدا بدون هیچ هشدار تیری طلایی به قلب انسان ها و فرشتگان می زند و آن ها را عاشق می کند. یونانیان باستان از این خدا هراس داشتند، چرا که عشق او از همه ی عشق ها خطرناک تر بود و باعث به وجود آمدن مشکلات فراوانی می شد. اروس به عنوان خدای زیبایی و شهوت نیز شناخته می شود. او بیشتر یادآور تمایلات جنسی بوده و کلمه ی (erotica) به معنای ادبیات عاشقانه از همین اسم ریشه گرفته است.

**عشق ذهنی (Philia):** این نوع از عشق با عنوان عشق برادرانه نیز شناخته می شود. واژه ی فیلیا نشان دهنده ی دوستی و صمیمیت زیاد است و معمولاً به عشق و علاقه ای می گویند که به برادر یا یک دوست بسیار

نزدیک خود داریم. این نوع از عشق، ارزشمندتر و گرانبهاتراز عشق اروس (Eros) که مربوط به عشق فیزیکی و جنسی است، تلقی می‌شود. عشق فیلیا زمانی به وجود می‌آید که دو نفر ارزش‌ها و حالات و رفتارهای خود را با یکدیگر به اشتراک می‌گذارند و، احساساتشان به هم شبیه است و یکدیگر را در هر وضعیتی درک می‌کنند. برای مثالی از عشق می‌توان به این مورد اشاره کرد: دو نفر از اینکه چقدر عمیق یکدیگر را می‌فهمند و حضور هم را در هر وضعیتی در کنار خود حس می‌کنند که چقدر مایه ی آرامش و امنیت هم هستند، حرف می‌زنند.

**عشق بازیگوشانه (Ludus):** لودوس اصولاً به معنای عشق کلامی و همچنین نوع طنزانه‌ی عشق بوده است، عشقی که بیشتر با رقص، شادی و خنده همراه است. لودوس عشق خوشگذرانی و تفریح است. اگر به آن عمیق‌تر نگاه کنیم، در می‌یابیم که نسل امروز بیشتر به این نوع از عشق تمایل دارد.

**عشق طولانی‌مدت (Pragma):** پراگما به عشقی همیشگی گفته می‌شد که میان زوج‌های ازدواج کرده و در مدت زمان طولانی‌مدت به وجود می‌آمد. پراگما بالاترین نوع عشق تلقی می‌شد، عشقی حقیقی که منشاء آن درک یکدیگر، سازش، از خودگذشتگی و فداکاری و تحمل است. این نوع از عشق نوعی عشق عملی است و برای همین درباره‌ی این عشق، عبارت «عاشق ماندن» را به جای «عاشق شدن» به کار می‌برند. چرا که این عشق در طی زمان به وجود می‌آید و نیاز به درک متقابل میان عاشقان دارد.

**عشق مسئله (Agape):** این نوع از عشق، عشق به بشریت است و در آن بی‌قید و شرط به فردی دیگر عشق می‌ورزیم، بدون آنکه از آن شخص درخواست جبران داشته باشیم. این احساس نشان از گرایش‌های خیرخواهانه دارد. این نوع از عشق، یک عشق دلسوزانه است که باعث می‌شود با افراد همدلی و همدردی داشته باشیم و با کسانی ارتباط برقرار کنیم که آن‌ها را نمی‌شناسیم. دنیای امروز به شدت به این نوع عشق نیاز دارد.

**عشق به خود (Philautia):** در یونان باستان عشق به خود را عشقی خودخواهانه تفسیر می‌کردند، عشقی که باعث می‌شود فرد به دنبال لذت، شهرت و ثروت باشد. این عشق را امروزه نیز به خودخواهی و یا خودپسندی می‌شناسیم.

**عشق به فرزندان (Storge):** عشقی است که والدین به طور طبیعی نسبت به فرزندان خود پیدا می‌کنند. این نوع عشق معمولاً بر پایه‌ی طبیعت افراد بنا شده و نیاز به موارد یا عوامل خاصی برای به وجود آمدن آن نیست. Storge عشقی است که بخشیدن، پذیرش و فداکاری به همراه دارد و به ما احساس امنیت، آسایش و آرامش خاطر می‌دهد.

نگاهی به عشق از منظر فلسفی بر مبنای رساله ی ضیافت

ضیافت، رساله‌ای در باب عشق است که در سال 385 قبل از میلاد نوشته شده است. افلاطون این رساله‌ی فلسفی را در قالب نمایشنامه به نگارش درآورده است. در منزل آگاتون به مناسبت کسب پیروزی و شادباش در نبرد درام‌نویسی یک ضیافت برپا شده است. شرکت‌کنندگان در ضیافت عبارت اند از: فایدروس، پائوسانیاس، اروکسیماکوس، آریستو فانس، و سقراط. در این مجال صرف‌نظر از اتفاقات رخ داده در مهمانی، مضمون عشق مطرح‌شده از سوی مهمانان ضیافت به اختصار بیان می‌شود.

**فایدروس:** اودرباره ی اروس خداوند عشق، خداوند توانگر و شگفت‌انگیزی سخن می‌گوید که آفرینشی بس عجیب نیز دارد. از نظر او قدیمی‌ترین و مهم‌ترین خداوند، اروس است. عشق سرچشمه‌ی بزرگ‌ترین منافع برای آدمیان است. سعادتِ بالاتر از این وجود ندارد که شخصی را دوست داشته باشی و او هم تو را دوست داشته باشد. او از بین مصادیق مختلف و گسترده‌ی عشق، به مواردی همچون عشق به کسب آبرو تحصیل عظمت و



بزرگی و سربلندی اشاره می کند. در ادامه می گوید که هیچ کدام از رخدادهای عالم بدون همراهی عشق و عاطفه امکان پذیر نبوده و نخواهد بود. از طرفی، تحمل هر سختی و مشقتی برای فرد عاشق قابل قبول است ولی هیچ گاه تاب ندارد که معشوق او را در زبونی و خاری و محنت ببیند. ایده آل است فرد جوان اهل فضیلت و ادب باشد و ارتباط فقط به رابطه‌ی جنسی ختم نشود. سعادت‌ی بالاتر از این نیست که شخص فاضلی را دوست بداری و او هم تو را دوست بدارد. اگر کسانی با هر تعداد و در هر مقام و جایگاهی، به واسطه‌ی محبت یا عشق مشترک در کنار همدیگر قرار بگیرند و حکومت یا سپاهی را تشکیل دهند، پیوستگی و اتحادی خواهند داشت که آن‌ها را به سمت ادا یا ایفای امور حق و می‌دارد، آن‌ها را از بدی‌هایی همچون حسادت، دورویی، نفاق و شقاوت دور منگه می‌دارد و در میدان کارزار هیچ کس نمی‌تواند بر آن‌ها غلبه کند. نهراسیدن از مرگ، افتخار جان دادن در راه عشق، دوری از زندگی ننگ آمیز از ویژگی‌های این گروه از افراد یا هر فرد عاشق است.

**پاوسانیاس:** به نظر او عشق دارای انواع و سلسله مراتب است. ابتدایی‌ترین نوع عشق رابطه‌ی عاشقانه با زنان است. او درباره‌ی دو خدای افرو دیت و اروس سخن می‌گوید. با توجه به اینکه دو الهه‌ی زیبایی (افرو دیت) داریم که یکی الهه‌ی زیبای آسمانی و دیگری الهه‌ی زیبای زمینی است، پس دو الهه‌ی عشق (اروس) وجود دارد. هر دو الهه برای تمامی الهه‌ها عزیز و محترم هستند و یکی بر دیگری ارجحیت ندارد. هر که در پی زیبایی ظاهری باشد، تحت تأثیر افرو دیت زمینی دچار عشق جوان و زمینی می‌شود و کسانی که به دنبال عقل و خردمندی باشند تحت تأثیر افرو دیت آسمانی دچار عشق آسمانی می‌شوند. شکست در همه‌ی امور موجب یاس و نکوهش است ولی شکست در زمینه‌ی عشق عین پیروزی است و موجب رشد و کمال می‌شود. در ادامه پاوسانیاس آداب عاشقانه میان عاشق و معشوق را در جامعه‌ی آن روز بیان می‌کند و مورد نقد و انتقاد قرار می‌دهد. در پایان بر لزوم تغییر قوانین و مقررات در این زمینه تأکید می‌کند.

**اروکسیماخوس:** پزشک است و عشق را مفهومی جهانشمول تر تعریف می‌کند و آن را از انحصار روابط انسانی بیرون می‌کشد. به اعتقاد او قلمرو عشق در بین همه‌ی موجودات جهان قابل تشخیص است و او آن را می‌ستاید. اروکسیماخوس عشق را عامل اعتدال و برقراری نظم و هماهنگی می‌داند. از دیدگاه او عشق نیرو و انگیزه‌ای است که افراط و تفریط را از بین می‌برد و آسایش حقیقی را برقرار می‌کند. او هم عشق را دو گونه می‌بیند: همان گونه که بیماری و سلامت دو روی یک سکه‌اند و خواهش‌ها، تمناها و نیازهای هر کدام متفاوت و متمایز از دیگری است، عشق سالم و عشق بیمار هم با هم متعارض و متناقض هستند. پیروی از درخواست‌های هریک می‌تواند شخص را در مسیر بیماری و سلامتی پیش برد. عشق بیمار و عشق سالم. در تعریف موسیقی می‌گوید: موسیقی هنری است که عشق خود را در قالب ریتم و هارمونی نشان می‌دهد. او معتقد است طبیعت مجموعه‌ای از تضادهاست، شامل سرما و گرما، خشکی و رطوبت و... عشق که عامل برقراری اعتدال است و موجب می‌شود انسان از طبیعت لذت ببرد.

**آریستو فانس:** به نظر او در آغاز جهان به جز زن و مرد، جنسی دیگری بنام آندروگونوس (نرماده) هم وجود داشته است. ولی نهایتاً نرماده از بین می‌رود و به نر و ماده تقسیم می‌شود. عامل دوپاره شدن نرماده توطئه‌ی زئوس، خدای خدایان بود تا قدرت فراوان او از بین برود. به نظر آریستو فانس عشق نیرویی درونی است که در تمام انسان‌ها وجود دارد و آنها را به پیدا کردن جفت گمشده یا پاره‌ی تنشان تحریک می‌کند. از دیدگاه او انسان دارای اشتیاق درونی پنهانی است که تا به ذات اولیه اش باز نگردد و جفت خود را پیدا نکند، آرام نخواهد گرفت. آریستو فانس عشق را آشکارا در عصیان علیه خدایان تعریف می‌کند و در آخر نتیجه می‌گیرد که عشق چیزی نیست جز میل به وحدت و کامل شدن. اینجاست که عشق منحصر می‌شود به یک زمان و همراهی با یک فرد خاص و تمایلات و روابط جنسی توصیف و توجیه می‌شود.

**آگاتون:** مفهومی مجرد از عشق مطرح می‌کند و با ستایشی شاعرانه عشق را مظهر زیبایی در جهان می‌داند.

**سقراط:** از نظر او اروس خدا نیست. نه داناست نه نادان. نه کامل است نه ناقص. نه زیباست و نه زشت. جایگاهی میانه دارد. نه از جایگاهی خداگونه برخوردار است و نه در جایگاهی دون به سر می‌برد. بلکه در میانه قرار دارد و مدام در طلب چیزی است که ندارد و در پی به دست آوردن آن است. تئوری سقراط، دقیق و فلسفی است و می‌توان آن را چنین بیان کرد: عشق میل است چون همیشه به همراه چیزی می‌آید که شخص آن را ندارد، مثل عشق به زیبایی، عشق به دانش و... عشق آن چیزی را طلب می‌کند که فاقد آن است و سعی در تصاحب آن دارد. عشق خوب است چون باعث نیک‌بختی می‌شود. موقتی نیست، یک خوبی است که عاشق، خواستار، طالب و مالک همیشگی آن است. جاودانه است و عاشق طالب جاودانگی است. جاودانگی نسبی با خلق اثر حاصل می‌شود. خلق اثر می‌تواند تولید مثل یا فرزند باشد یا خلق یک اثر ماندگار هنری، ادبی. خلق اثر وقتی میسر می‌شود که زمینه و محیط آن فراهم باشد و زیبایی لازمه‌ی آن است. عشق و زیبایی در این نقطه به هم می‌رسند و باعث جاودانگی می‌شوند. سقراط برای عشق به زیبایی سلسله مراتب قائل است:

اول: عشق به یک جسم؛

دوم: عشق به همه‌ی جسم‌ها؛

سوم: عشق به رسوم و قوانین زیبا؛

چهارم: عشق به علوم زیبا و جاودانگی حقیقی که با عشق به زیبایی مطلق (فلسفه) حاصل می‌شود.

عشق در بیان مصطفی ملکیان بر اساس آثار افلاطون ارسطو و مولانا ملکیان در مجموعه‌ی درس‌گفتارهای خود برای شناخت بهتر عشق از نظر مولانا، سه رویکرد مرسوم در شرق و غرب را مورد بررسی قرار داده است. در ادامه نقطه نظرات ایشان در مورد این سه دسته آمده است:

**عشق اروتیک:** این نوع از عشق با زیبایی سر و کار دارد. بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز این عشق افلاطون است که در دو کتاب از آثارش در این باره سخن گفته است: یکی ضیافت (مهمانی، بزم یا سمپوزیوم) و دیگری فایدروس. افلاطون در این دو کتاب بیشترین نظریه‌ها را در باب پدیده‌ای که از آن به اروس تعبیر می‌کنند، ارائه داده است. تعریف دقیق عشق اروتیک این است: میل به دیدار زیبایی حقیقی. باید به همه‌ی واژگان این تعریف دقت کنیم. طبق این تعریف اولاً عشق از مقوله‌ی میل است، ثانیاً میل به دیدار (ویژن) است، نه میل به چیز دیگری و ثالثاً میل به دیدار زیبایی حقیقی است. این در واقع تعریف اروس است.

به نظر افلاطون، در آدمی میل به دیدار زیبایی حقیقی از میل به بدن‌های زیبای انسان‌ها آغاز می‌شود، میل به جسم‌های زیبای انسان‌ها. در ابتدا شخص عاشق زیبایی در بدن یک انسان خاص می‌شود. عشقی که انسان به

یک بدن زیبا پیدا می‌کند، عشق اروتیک است. این میل کم‌کم از زیبایی یک بدن خاص به همه‌ی بدن‌های زیبا کشیده می‌شود و بعد آهسته آهسته از زیبایی بدن‌های انسان‌ها فرا تر می‌رود و به زیبایی جمادات، گیاهان و حیوانات تعمیم پیدا می‌کند. در اینجا آدمی به زیبایی گل‌ها، پرندگان و حیوانات عشق پیدا می‌کند، ولی اندک اندک درمی‌یابد که این‌ها هم او را سیراب نمی‌کنند و آرام آرام به سوی زیبایی حقیقی که هر یک از این موجودات زیبا سهمی از آن را دریافت می‌کنند و به تعبیر افلاطون در آن مشارکت می‌ورزند، راه می‌یابد و عاشق زیبایی حقیقی می‌شود. باید به چند نکته توجه کنیم که همه‌ی این نکات مورد تأکید افلاطون و تمام مدعیان پشت سر گذاشتن این مراحل هستند:

اولین نکته آن است که در این عشق ما از یک جسم یا بدن خاص انسانی گذر می‌کنیم و به یک واقعیت متعالی می‌رسیم که افلاطون آن را «مثال زیبایی» یا «صورت زیبایی» می‌نامد و به تعبیر دینی آن را خدا می‌گویند. پس نکته‌ی اول این است که در اینجا با یک «سیر» از زیبایی انسانی به سوی زیبایی حقیقی سر و کار داریم.

3- نکته‌ی دوم این است که از این منظر هر شیء زیبایی دعوتی از عالم بالاست. موجودات زیبا دعوت‌نامه‌هایی هستند که از عالم بالا به سوی ما فرستاده می‌شوند. هر انسان زیبایی ما را به طرف «صورت زیبایی» یا

«مثال زیبایی» فرا می خواند. هر بدن زیبایی فقط انعکاسی از زیبایی حقیقی را در خودش دارد، درست مثل بازتاب خورشید که به شما می گوید: من بازتاب نور خورشیدم. اگر می خواهی ببینی که من از کجا آمده ام، باید به خود خورشید رجوع بکنی. در واقع همه ی زیباییان ما را دعوت می کنند که پر بکشیم و به طرف بالا برویم. درست همین جاست که گفته می شود عشق مجازی پلی است به سوی عشق حقیقی. اینکه علمای ما می گفتند: «الْمَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ» به همین معنا بود. آنها عشق انسان به انسان را «عشق مجازی» می گفتند و معتقد بودند که این عشق پلی است به سوی «عشق حقیقی» یعنی عشق انسان به خدا. این گونه از عشق انسان را دعوت می کند که در این زیاروی خاص متوقف نشود و به سوی خدا برود. هر زیبایی انسانی حصه و سهمی از زیبایی خداست. به تعبیر دیگر همه ی زیباییان به زبان حال به ما می گویند: من زیباییم و اگر تو عاشق منی، به خاطر زیبایی من است. پس به طرف اصل زیبایی برو. ما زیبایییم، اما زیبایی دیگری وجود دارد که زیبایی حقیقی است و باید به طرف آن بروی.

نکته ی سوم این است که به نظر افلاطون، نوافلاطونیان و کسانی که دارای مشرب نوافلاطونیان هستند، چون زیباییان این جهان ما را برای رفتن به آن عالم دعوت می کنند، تا به آن عالم نرویم، این زیباییها ما را ارضا نخواهند کرد. زیارویان این جهان وعده می دهند، اما به وعده های خود عمل نمی کنند. هر زیارویی در این جهان به من می گوید: من تو را کامیاب می کنم، اما در واقع کامیاب نمی کند. وعده های زیباییان این جهان وعده های وفا نکردنی است. فقط در صورتی که به خاستگاه الهی زیبایی برویم، می توانیم ارضا بشویم یعنی احساس خشنودی تام، احساس پر و پیمانی و احساس رضایتمندی بکنیم.

نکته ی چهارم این است که طبق نظر افلاطون، ارزش انسان بسته به اینکه عاشق کدام زیبایی باشد، متفاوت است. شرف عاشق به شرف معشوقش بستگی دارد. ممکن است کسی را زیبایی یک گل جذب کند یا زیبایی یک انسان. اینکه من در مقام یک عاشق چقدر ارزش دارم، بستگی دارد به ارزش معشوق من در مقام یک معشوق. چون زیبایی های زیباییان مختلف هم دارای یک درجه ی برابر از ارزش و شرف و فضیلت نیست. نکته ی پنجم این است که وقتی بناست من از همه ی زیبایی ها گذر کنم و به زیبایی حقیقی برسم، نوعی بی اعتنایی به آن انسان زیبایی که عاشق او هستم، به وجود می آید، چرا؟ چون اگر بنا بر این است که من به زیبایی حقیقی برسم، دیگر چندان فرق نمی کند که از این زیبا شروع کنم و بعد به آن زیبا برسم یا از آن زیبا شروع کنم و به این زیبا برسم. حالا اگر قرار است من به زیباییان رجوع کنم برای اینکه از زیبایی حقیقی بهره مند بشوم، دیگر این زیبارو با آن زیبارو فرقی با هم ندارند. این است که در این نوع عشق، یعنی در عشق اروتیک، توان می توان نوعی هرزه گردی را هم متصور شد.

و نکته ی آخر اینکه در این نظریه، زیبایی فقط صفت انسانها نیست، صفت جمادات، نباتات و حیوانات هم هست. ولی از این بالاتر، به نظر افلاطون زیبایی صفت نظریات فلسفی هم هست. می شود گفت یک نظریه ی فلسفی از نظریه ی فلسفی دیگر زیباتر است. می شود گفت یک سازمان سیاسی از سازمان سیاسی دیگر زیباتر است. می توان گفت یک آرمان زیباتر از یک آرمان دیگر است. ممکن است کسی بگوید که حقیقت از عدالت زیباتر است و کسی دیگر بگوید عدالت از آزادی زیباتر است. در اینجا حتی آرمانها هم زیبایی و زشتی دارند، به تعبیر دیگر، آرمانها زیبا، زیباتر و زیباترین هستند.

در اشعار مولانا فراوان می بینیم که از زیبایی معشوق سخن می گوید. در واقع مولوی در بحث اروس سیر می کند و زیبایی معشوقهای انسانی را نشانه ای از زیبایی خداوند می داند. به شعر زیر از مولانا دقت کنید:

معشوقه بهانه است و معشوق خداست هر کس که دو پنداشت جهود و ترساست.

(دیوان شمس، ص ۱۲۷۹)

اینکه «معشوقه بهانه است و معشوق خداست»، همان نظر افلاطون است. در واقع معشوق اصلی خداست. همه ی معشوقهای این عالم بهانه هستند و عاشقان، آگاهانه یا ناآگاهانه، از طریق آنها به سوی خدا می روند. معشوقها

در واقع فی حدِ نفسه محبوب نیستند و عاشقان، خواسته‌یا ناخواسته، از آنها گذر می‌کنند و به یک زیبایی دیگر می‌رسند. در شعر زیر هم مولوی از اروس سخن می‌گوید:

عشق معراجی است سوی بامِ سلطانِ جمال

از رخِ عاشق فرو خوان قصه معراج را

(دیوان شمس، ص ۸۲)

ما با عشق به سوی کسی که زیباست، معراج می‌کنیم. در اینجا هم مولوی از زیبایی سخن می‌گوید و همان‌طور که در ادامه خواهد آمد، در انواع دیگر عشق زیبایی اصلاً مهم نیست. به چند نمونه‌ی دیگر از اشعار مولوی که در آنها از زیبایی سخن به میان آمده است، توجه کنید:

اصلِ صد یوسف جمالِ ذوالجلال

ای کم از زن، شو فدای آن جمال

(مثنوی، ۵/ ۳۲۴۰)

**عشق فیلیایی:** اینجا به دیدگاه دومی که درباره‌ی عشق وجود دارد، می‌رسیم. عشق فیلیایی دومین تعریف درباره‌ی عشق است که در یونان قدیم وجود داشته‌است، چیزی است که از آن به فیلیا تعبیر می‌شود. در اینجا با

بحث خواستن و اراده سر و کار داریم و کسی که آدمی به او محبت دارد، هم زیبا نیست. تعریف این عشق چنین است: خواستن چیزهای خوب برای شخص دیگری و فقط برای آن کس دیگر. اگر رابطه‌ای از این دست بین شخصی با شخص دیگر وجود داشته باشد، محبتی از نوع فیلیا پدید آمده است. اگر من چیز خوبی را برای شما می‌خواهم، اما نه به خاطر خودِ شما، بلکه برای اینکه فایده‌ی آن به خودم برگردد، در آن صورت محبت من از جنس فیلیا نیست. بزرگترین نظریه پرداز فیلیا ارسطوست. او بر خلاف استادش، افلاطون، که به خاطر نظریه فلسفی اش تمام توجه خود را به اروس محدود کرده بود، بحث فیلیا را مطرح کرد.

نکته‌ی اول همان است که پیش تر گفته شد: در عشق اروتیک جمادات و حیوانات و گیاهان هم به خاطر زیبایی‌شان می‌توانند موضوع عشق قرار گیرند. اما در فیلیا فقط اشخاص هستند که موضوع محبت واقع می‌شوند، چون فقط انسان‌ها هستند که می‌توانیم چیز خوبی را برایشان بخواهیم، نه جمادات و نباتات و حیوانات. نکته‌ی دوم این است که در این‌گونه موارد اگر واقعاً کسی عاشق و دوستدار کسی دیگر باشد، به صرف اینکه به نیاز، خواسته‌ها نفع او علم پیدا کند، فوراً نیازش را برآورده می‌کند، او را به خواسته‌اش می‌رساند و نفع آن را به طرفش سوق می‌دهد. نکته‌ی سوم آن است که به نظر ارسطو این محبت به دو صورت قابل تصور است: یک طرفه و دو طرفه. یک وقت من نسبت به شما این حال را دارم، اما شما نسبت به من این حال را ندارید. یعنی من هستم که فقط دوست دارم هر چیز خوبی را به خاطر خودتان به شما برسانم، اما ممکن است شما اصلاً نسبت به من این احساس را نداشته باشید. ارسطو این نوع فیلیا را نیکخواهی می‌خواند. من نیکخواه تو هستم، اما تو نیکخواه من نیستی، چون به هر دلیل این حالی را که من نسبت به تو دارم، نسبت به من نداری. اما اگر این رابطه دو طرفه شد یعنی هم من نسبت به تو و هم تو نسبت به من این میل را داریم، اینجا با نوعی از محبت روبه رو هستیم که ارسطو آن را دوستی می‌نامد. در اینجا بحث را از محبت یک طرفه به محبت دوطرفه معطوف می‌کنیم، چون مولانا به رابطه‌ی دو طرفه بیشتر توجه دارد، اگرچه گاهی به رابطه‌ی یک طرفه هم اشاره می‌کند. گفتیم که در فیلیا فرد چیزهای خوب را برای دیگری و فقط برای او می‌خواهد. به نظر ارسطو آن چیز خوب ممکن است برآوردن یک نیاز، تامین یک خواسته یا رساندن یک نفع باشد. این نیاز، خواسته یا نفع هم به نوبه‌ی خود می‌تواند فضیلت، لذت یا نفعی باشد. بر این اساس سه نوع دوستی متفاوت وجود دارد: دوستی‌های مبتنی بر «لذت‌رسانی»، دوستی‌های مبتنی بر «فضیلت‌رسانی» و دوستی‌های مبتنی بر «نفع‌رسانی». باز هر یک از این سه نوع دوستی خودشان به دو نوع تقسیم می‌شوند: گاهی من و تو با هم دوست هستیم و من می‌خواهم به تو فضیلت برسانم و تو هم می‌خواهی به من فضیلت برسانی، یا من می‌خواهم به تو لذت برسانم و تو هم می‌خواهی به من لذت برسانی و... یعنی در واقع معاوضه صورت می‌گیرد. من به تو چیزی می‌دهم و تو در ازای آن به من چیز دیگری می‌دهی،

مثل اینکه من به تو گندم بدهم و تو به جای آن به من جو بدهی. این مسئله هم دوستی را متفاوت می‌کند و از این رو آدم باید در ارتباطی که با دوستانش دارد، دقت کند. برای ارسطو دوستی مهم بود و یک فضیلت بزرگ اخلاقی به شمار می‌آمد. او می‌گفت باید در مورد دوستی خود با دیگران دقت داشته باشید و هنگام انتخاب دوست خود بدانید که آیا در این دوستی فضیلت، لذت یا نفعی رد و بدل می‌شود؟ ثانیاً: هر کدام از طرفین در قبال آنچه دریافت می‌دارد، چه چیزی به طرف مقابل می‌دهد؟ نکته ی چهارم آن است که طرفین دوستی موضع برابری دارند یا نه؟ و آیا موضع نابرابر به دوستی‌شان خدشه می‌زند یا نه؟

نکته ی پنجم این است که به نظر ارسطو در این دوستی کسی بیشتر بهره می‌برد که دوست می‌دارد، نه کسی که دوست داشته می‌شود. یعنی در این دوستی محب‌بودن بهتر از محبوب‌بودن است، عاشق‌بودن بهتر از معشوق‌بودن است. ارسطو با یک تجزیه و تحلیل روان‌شناختی نشان می‌دهد که در این نوع دوستی، یعنی دوستی فیلیا، عاشق بیشتر از معشوق نفع می‌برد. بنابراین، در این نوع دوستی کسانی که زیرک هستند، بیشتر در پی دوست داشتن هستند، نه در پی دوست داشته شدن.

و نکته‌ی آخر اینکه این نوع دوستی ممکن است بین انسان و خودش اتفاق بیفتد. اینجا تنها جایی است که خوددوستی هیچ اشکالی ندارد. آدم می‌تواند به خودش فضیلت، لذت یا نفع برساند و همان‌طور که دیگران را دوست دارد، خودش را دوست بدارد. به این می‌گوییم خوددوستی. آدم می‌تواند کارهایی را که برای دوستانش می‌کند، برای خودش هم انجام بدهد. چه اشکالی دارد که انسان به خودش فضیلت، نفع یا لذت بیشتری برساند؟ به نظر ارسطو این نوع خوددوستی هیچ ایرادی ندارد، بلکه یک فضیلت اخلاقی است که آدم خودش را کمتر از دیگران نداند. وقتی که انسان اشتیاق و اهتمام دارد که به دیگران لذتی، فضیلتی یا نفعی برساند، چرا این‌ها را از خودش دریغ و مضایقه کند؟ بعدها بعضی از ارسطوئیان، مثل توماس آکویناس (اکویناس) گفتند که آدم اول باید خوش را دوست بدارد تا بتواند دیگران را هم دوست بدارد. اگر کسی خودش را دوست نداشته باشد، هیچ‌وقت نمی‌تواند با دیگران رابطه‌ای از نوع فیلیا برقرار کند.

**عشق آگاهانه ای :** سومین نوع دوستی، دوستی آگاهانه‌ای است که با عشق اروتیک و دوستی فیلیایی متفاوت است و چند ویژگی مهم دارد که در آن دو نوع عشق وجود ندارند. در این عشق، مثل عشق فیلیایی من می‌خواهم چیزی به کسی دیگر بدهم، اما با تفاوت‌های بسیار شاخص و بارز: اولاً این نوع دادن، دادنی است بی پاسخ، یعنی در این دهش، اگر من چیزی به شما بدهم، مطلقاً نمی‌خواهم در عوض آن چیزی از شما بگیرم. در ازای این دادن نه امید و انتظار گرفتن هست و نه چشمداشت گرفتن. به این نوع دادن می‌گویند دادن بی پاسخ، یعنی دادنی که من منتظر واکنش شما، واکنش متناسب شما و پاسخ متناسب شما نیستم. بنابراین، کاملاً بی‌پاسخ و بدون انتظار است. دوم اینکه این نوع دوستی کاملاً جامع است، یعنی همه‌ی انسان‌ها را شامل می‌شود.

در دو دوستی قبل، آدمی با کسی دوست است و با کسی دیگر دوست نیست، اما این دوستی جامعیت دارد و کاملاً همه‌ی انسان‌ها را در بر می‌گیرد و حتی شامل دشمنان هم می‌شود. حضرت عیسی، آن‌طور که در انجیل "متی" و انجیل "لوقا" آمده است، این سخن را رد نمی‌کند و می‌گوید: آنچه در شریعت آمده است، درست است، اما من می‌گویم که شما باید به آنهایی هم که به شما محبت نمی‌کنند، محبت کنید. عبارت ایشان این است: "زیرا هرگاه به آنانی محبت نمایید که به شما محبت می‌نمایند، چه اجری دارید؟ اگر بنا باشد آدم به کسانی محبت کند که به او محبت می‌کنند، این چه اجری دارد؟ آیا باجگیران نیز چنین نمی‌کنند؟ شما باید به کسانی که به شما محبت نمی‌کنند، محبت کنید." در انجیل متی در یک جای دیگر از حضرت عیسی نقل شده است: «به دشمنان خود محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید.» او در ادامه می‌گوید: «حتی به کسانی که از کیش و آیین شما به دورند، کیش و آیین شما را قبول ندارند و در دین شما کافر و ناهمکیش به حساب می‌آیند، هم محبت کنید.» و مثال خیلی معروف آن سامری نیکوکار است. اینها نمونه‌هایی از عشق آگاهانه‌ای هستند، پس در

این نوع عشق نباید طرف مقابل که می‌خواهد محبت من را دریافت کند، ویژگی خاصی داشته‌باشد. من می‌توانم حتی به دشمنانم، کسانی که من را نمی‌شناسند یا می‌شناسند و نسبت به من نفرت، کینه یا دشمنی دارند، محبت بکنم. بنابراین، عشق آگاه‌ای جامعیت دارد و همه را در بر می‌گیرد.

ویژگی سوم این نوع عشق، که خیلی محل تأکید مولاناست، این است که انسان‌ها از آن رو که انسان هستند، ارزشمندند. بنابراین، شما نباید به اعمالشان نگاه کنید و باید نسبت به آنها محبت داشته باشید. انسان ارزش و کرامت ذاتی دارد و درست به دلیل همین کرامت ذاتی انسان‌هاست که نباید به اعمالشان نگاه کنیم. باید پرهیز کنیم از اینکه فقط به انسان‌هایی که کار خوب می‌کنند، نیکی کنیم و به انسان‌هایی که کارهای بد انجام می‌دهند، نیکی نکنیم. افعال انسان‌ها هیچ اهمیتی ندارد و آنها هر کاری بکنند، خواه به لحاظ اخلاقی درست باشد یا نادرست، باید به ایشان نیکی بکنیم. نه اینکه نیکی خود را فقط به نیکان عالم معطوف کنیم و با بدان عالم کاری نداشته باشیم. چون انسان از آن رو که انسان است، ارزش و کرامت دارد، نه از آن رو که نیکوکار است.

بنابراین، انسان‌ها فارغ از اینکه خوب باشند یا نه و بی توجه به اینکه لذتی به شما برسانند یا نه و صرف نظر از این که نفعی برای شما داشته باشند یا نه، باید مورد توجهتان باشند. دلیل اشاره به این سه مورد، این است که در فیلیا توجه ما به یکی از آن سه معطوف بود، پس در عشق آگاه‌ای ویژگی‌های افراد نباید برای ما فرقی بکند.

ویژگی چهارم تداوم آن است و مثل بقیه عشق‌ها از بین نمی‌رود. دو نوع عشق قبلی امکان دارد که مدتی باشند و بعد زوال بپذیرند، ولی این عشق مستدام است. عشق ما همیشگی نیست، چون به ویژگی‌های طرف مقابل بستگی دارد، ولی از آنجاکه عشق آگاه‌ای اصلاً به ویژگی‌های طرف مقابل بستگی ندارد، هیچ‌وقت از بین نمی‌رود. این عشق، عشق مستدام است، عشق بدون توقف و بدون انقطاع.

ویژگی پنجم: اینجا این پرسش مطرح می‌شود که مصداق چنین عشقی چه کسانی هستند؟ این عشق به چه کسانی تعلق می‌گیرد؟ آن گونه که ارسطو و بقیه فیلسوفان می‌گفتند و در الهیات مسیحی هم گفته شده این نوع عشق ممکن است بین یک انسان با انسان‌های دیگر باشد و امکان دارد که انسان به خدا چنین عشقی بورزد. در این صورت انسان بی‌آنکه به واکنش‌های او کاری داشته باشد، در همه حال خود را خادم و بنده می‌داند و خالصانه به او خدمت می‌کند. این که خدا در عوض خدمتی که من به او می‌کنم، چه به من می‌دهد، اصلاً مهم نیست. بدون شک عشق خدا در الهیات مسیحی حتماً آگاه‌ای است، اما عشق ما انسان‌ها به انسان‌های دیگر می‌تواند از مقوله‌ی سوم باشد، می‌تواند از مقوله‌ی اول باشد یا از مقوله‌ی دوم. در الهیات مسیحی این عشق را بیش از دو عشق دیگر ترویج می‌کنند.

پولس قدیس می‌گفت: «تمام فضائل در سه فضیلت خلاصه می‌شود: ایمان، عشق و امید» و مراد او از عشق همین عشق آگاه‌ای بود. بعضی از فیلسوفان و عارفان بعدی بر آن بودند که در عین حال که آگاه‌ای خیلی ارزشمند است، چون امکانات ما برای عشق آگاه‌ای محدود است و نمی‌توانیم به همه‌ی انسان‌های دنیا، فارغ از خوبی و بدیشان نیکی کنیم و عشق بورزیم، پس باید دست به گزینش بزنیم. یعنی در عین حال که باطناً و قلباً و به لحاظ عاطفی همه‌ی انسان‌های دنیا را دوست داریم، اما با توجه به این عمر کوتاه و سرمایه‌های کم، نمی‌توانیم با همه‌ی آنها رفتار عاشقانه و دوستانه داشته باشیم، پس باید دست به گزینش بزنیم و به این منظور لازم است که ترجیحی در این گزینش وجود داشته باشد. حالاکه امکانات هر انسانی محدود است، باید در نیکی‌هایمان گزینشی داشته باشیم و این گزینش را چنین تعریف می‌کند: اول به خودتان آگاه‌ای داشته باشید، دوم به نزدیکان خدا و به

تعبیر دینی به مقربین الی الله، سوم به خویشاوندان سببی و نسبی. ولی خیلی از اندیشمندان معتقدند اگر پای گزینش به میان بیاید، آگاه‌ای به غیر آگاه‌ای تبدیل می‌شود، چراکه در آگاه‌ای کسی نسبت به افراد دیگر تفاوت داشته باشد. آگاه‌ای را نباید تخصیص داد، نزدیکان خدا هم نباید فرقی با دوران از خدا بکنند و به همین ترتیب،

خود من هم نباید فرقی با دیگران بکنم و خویشاوندان سببی و نسبی هم هیچ ترجیحی بر کسانی ندارند که به لحاظ سببی و نسبی از من دورند.

اگرچه در اشعار مولانا نمونه‌های زیادی برای هر یک از سه نوع عشق یاد شده می‌توانیم پیدا کنیم، مولانا سخنانی درباره‌ی عشق دارد که با هیچ‌کدام از این سه نوع عشق نمی‌خواند. اولین ویژگی این است که مولانا گاهی چنان از عشق سخن می‌گوید که گویی تمام اجزای جهان عاشق‌اند. قبلاً دیدیم که عشق انسان به دیگر موجودات، چه از مقوله‌ی اروس باشد، چه از مقوله‌ی فیلیا یا مقوله‌ی آگاپه، به هر حال عشقی است که انسان به موجودات دیگر دارد و عاشق در همه‌ی اینها انسان است، اما مولانا ابیات بسیاری دارد که در آنها همه‌ی موجودات جهان عاشق هستند:

گرگ و خرس و شیر داند عشق چیست؟  
کم زسگ باشد که از عشق او عمی است  
(مثنوی، ۵/ ۲۰۰۸)

4- به نظر مولوی گرگ و خرس و شیر هم عشق را می‌شناسند. راستی این چگونه عشقی است؟ بدیهی است که گرگ و خرس و شیر از اروس و فیلیا و آگاپه خبری ندارند. در آثار مولوی همه اجزای عالم عاشق‌اند و هر جزء جهان مست لقای او است:

اگر این آسمان عاشق نبودی  
اگر خورشید هم عاشق نبودی  
زمین و کوه اگر عاشق نبودی  
(دیوان شمس، ص ۱۱۲۷)

نبودی سینه او را صفایی  
نبودی در جمال او ضیایی  
نرستی از دل هر دو گیایی

در ابیات بالا می‌بینیم که آسمان، خورشید، زمین و کوه همه عاشق هستند. این ویژگی در هیچ‌یک از رویکردهای گوناگون به عشق وجود ندارد.

ویژگی دوم عشق در نظر مولوی این است که در بسیاری از موارد خدا را هم عاشق می‌داند. در سه نوع عشقی که پیش تر گفتیم، فقط در عشق آگاپتیک است که خدا هم می‌تواند عاشق باشد، اما از سخنان مولوی چنین بر می‌آید که عشق خدا به ما عشق آگاپتیک نیست، بلکه عشق از مقوله شباهت ما به هم است ما شبیه خدا هستیم و او شبیه ماست. این با هیچ‌کدام از سه رویکرد بالا نمی‌خواند. ویژگی سومی که در آثار مولانا برای عشق وجود دارد، این است که اگر عشق در کسی پدید بیاید، همه‌ی بدی‌ها در او زائل می‌شود. با توجه به موضوع بحث که ما چون عاشق نیستیم، اخلاقی زندگی نمی‌کنیم، می‌بینیم که عشق مورد نظر مولانا می‌تواند همه‌ی بدی‌ها را در ما از بین ببرد، اما فیلیا، اروس و آگاپه چنین خاصیتی ندارند. درست است که آگاپه خودش یک خوبی است و اگر آدم عشق آگاپه‌ای داشته باشد، یعنی بی‌اجر و مزد و بدون انتظار به دیگران نیکی کند، خودش یک فضیلت بزرگ است، اما معنایش این نیست که این نوع عشق فضیلت‌های دیگر را در ما ایجاد می‌کند. ولی ا مولانا مدعی است که عشق نخوت و ناموس آدمی را درمان می‌کند:

ای دواى نخوت و ناموس ما  
ای تو افلاطون و جالینوس ما  
(مثنوی، ۱/ ۲۴)

به نظر می‌آید که در آثار مولوی نوع چهارمی از عشق دیده می‌شود که با هیچ‌کدام از سه نوع عشقی که قبلاً گفته شد، به طور کامل همخوانی ندارد. اما آیا انگاره‌ای از این عشق چهارم داریم؟ در بحث‌های هرمنوتیک گفته می‌شود که وقتی در نوشته‌ی یک نویسنده به لفظی بر می‌خورید و نمی‌دانید معنایش چیست، باید یک الگو (patern)) از آن بسازید که از طریق آن بتوان آهسته‌آهسته به آن نزدیک شد. واقعاً چه الگویی از این عشق می‌شود داشت؟ عشقی که در آن همه اجزای جهان عاشق هستند، عشق خدا به ما هم از این نوع است و همه‌ی بدی‌ها را در انسان‌ها زائل می‌کند، چگونه عشقی است و چه انگاره‌ای می‌توان برای آن در نظر گرفت؟ نکته‌ی دیگر این است که ارسطو معتقد بود افلاک و نفوس فلکی هم علم و اراده دارند، یعنی به نظر او فلک شمس، فلک زهره،

فلک قمر و تمام افلاک علم و اراده دارند و موجودات زنده‌ای هستند و چون دارای علم و اراده‌اند، عشق هم می‌توانند داشته باشند. چون به نظر ارسطو موجودی که دارای علم و اراده باشد، می‌تواند عاشق هم باشد. برای عشق علم و اراده کافی است. ارسطو می‌گفت افلاک عاشق هستند و اگر حرکت می‌کنند به خاطر این است که عاشق محرک بلا تحرک هستند. اگرچه ارسطو از واژه ی خدا استفاده نکرده است، می‌توان محرک بلا تحرک را در واقع به معنای خدا دانست. افلاک هم عاشق خدا هستند و به خاطر عشق به خدا این پوییش و حرکت را دارند. بنابراین عشقی که افلاک دارند باعث حرکت آنها می‌شود. به عبارت دیگر، حرکت دورانی افلاک ناشی از عشقی است که به خدا دارند. به نظر ارسطو محرک بلا تحرک مثل معشوق است، چرا که معشوق یک جا می‌نشیند و عاشق نزد او می‌آید. محرک بلا تحرک هم خودش تحرک ندارد و متحرک‌ها به طرف او حرکت می‌کنند.

ممکن است کسی این نظریه ی ارسطو را همان نظریه ی مولانا بداند، ولی باید توجه داشت که در نظریه ی ارسطو افلاک علم و اراده دارند و به خاطر علم و اراده شان می‌توانند عاشق محرک بلا تحرک بشوند. ولی طبق نظریه ی ارسطو تنها افلاک هستند که علم و اراده دارند و دیگر موجودات روی کره زمین علم و اراده ندارند و نمی‌توانند عاشق شوند، مثلاً چوب و سنگ نمی‌توانند عاشق شوند. ارسطو می‌گفت هر چیزی که در تحت فلک قمر هست، علم و اراده ندارد و بنابراین چوب نمی‌تواند عاشق شود، چون تحت فلک قمر است. اما به نظر مولانا همه ی موجودات جهان می‌توانند عاشق شوند. اینجاست که ما نمی‌فهمیم آن عشقی که بنا بود ما را از انسان غیر اخلاقی به انسان اخلاقی تبدیل کند، کدام عشق است، تا برویم و آن عشقی را پیدا کنیم که مانند اکسیری مس وجود ما را به طلا تبدیل بکند و ما را از انسان غیر اخلاقی به انسان اخلاقی تغییر دهد. حالا تمام سخن من این است که در عین حال که مولانا معتقد است اگر می‌خواهید اخلاقی بشوید، باید عاشق شوید، ما نمی‌توانیم بفهمیم که باید عاشق بشویم یعنی باید چه بشویم؟ یعنی عشق اروتیک پیدا بکنیم؟ عشقی از مقوله‌ی فیلیا پیدا کنیم؟ یا عشقی از جنس آگاپه پیدا کنیم؟ و تا الان هم هیچ‌یک از محققان مولانا شناس نتوانسته‌اند مشخص کنند که این عشق چیست؟ ولی ما دائماً از این موضوع سخن می‌گوییم که مولانا سر حلقه‌ی عشاق است و از آغاز تا پایان اشعارش درباره‌ی عشق صحبت می‌کند. واقعاً حقیقت عشقی که مولوی از آن سخن می‌گوید، چیست؟ سؤال من این است : عشقی که انسان‌های غیر اخلاقی را به انسان‌های اخلاقی تبدیل می‌کند و یک چنین هنری دارد، چه عشقی است و این عشق چگونه قابل تحصیل و اکتساب است؟

### پیشینه‌ی پژوهش حول محور عشق و نگاهی به نظر جان لی و رابرت استرنبرگ

عشق مفهومی انتزاعی است و بدون شک تعریف آن با استفاده از واژه‌ها یکی از دشوارترین کارهاست. این درحالی است که حتی در باب ماهیت عشق هیچ نظریه ی مشترک و عموماً پذیرفته شده‌ای وجود ندارد. همیشه در زمینه‌ی عشق ابهام و سردرگمی بوده است. از طرفی عشق برای اکثر افراد موضوعی جذاب است، اما تحقیقات روان‌شناختی، به ویژه در دهه‌های قبل، متناسب با جذابیت این موضوع نبوده است. در چند دهه‌ی اخیر توجه کمابیش زیادی به این موضوع شده است. برخی از محققان مانند اریک فروم، جان لی، استرنبرگ و هاتفیلد به تعریف و طبقه بندی عشق پرداخته اند. اما نسبت به اهمیت موضوع، تحقیقات زیادی درباره ی علت‌شناسی این پدیده انجام نشده است. برای آشکار شدن پدیده‌ی عشق بهتر است دیدگاه سه نفر از دانشمندان اثرگذار را با نظم تاریخی بیاوریم تا هم به پیشینه‌ی عشق و هم در میان تحقیقات آنها به مفهوم عشق و علل پیدایش آن پرداخته باشیم. در پایان این بخش با اشاره به نظریات آخرین دانشمند تعریفی موجز از عشق را نیز ارائه می‌کنیم. انسان مجموعه‌ای از هیجان‌هاست و عشق هیجانی است مرکب، بدین معنی که مجموعه‌ی نیازها، خواسته‌ها، عقده‌ها، کمبودها، آمال و آرزوها و به طور کلی نیازهای روانی و اجتماعی در کنار هم قرار می‌گیرند و هیجانی را می‌سازند بنام عشق. درباره ی ماهیت روان‌شناختی عشق و ترکیبات آن دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده است. یکی از نظریه‌پردازان عشق، جان لی است که آن را به رنگ تشبیه کرده است، طیف گسترده‌ای از رنگ‌های اصلی



تا رنگ‌های ثانویه. رنگ‌های ثانویه از ترکیب رنگ‌های اصلی تشکیل می‌شوند، در عشق نیز چنین است. عشق به دو طیف اولی و ثانوی تقسیم می‌شود. سبک‌های عشق اولیه عبارت اند از:

– عشق پرشور: جذابیت بدنی و عاطفی شدید؛

– عشق نمایشی: نمایش عشق را بازی کردن؛

– عشق دوستانه: عشق مبتنی بر دوستی.

عشق‌های ثانوی که از ترکیب این سه عشق اولی تشکیل شده اند، به سه نوع تقسیم می‌شوند:

**1. عشق منطقی:** ترکیبی از سبک عشق نمایشی و سبک عشق دوستانه است. این افراد عاشق ارزیابی معقول انجام می‌دهند، یعنی ویژگی‌هایی را که یک ازدواج خوب دارد، در نظر می‌گیرند و معشوق خود را مطابق معیارهایشان انتخاب می‌کنند؛

**2. عشق وابسته‌ی وسواسی:** ترکیبی از سبک عشق پرشور و سبک عشق نمایشی است و مستلزم انحصار، وسواس، اضطراب و رفتارهای پرشور است. مسائل جنسی بیمه‌ی این عشق است. عاشقان این گروه، اغلب مضطرب یا نایمن هستند و می‌توانند به صورت افراطی حسود باشند؛

از ویژگی‌های عاشقان وابسته‌ی وسواسی، سختی کشیدن، حسادت، وسواس و سیری ناپذیری آنهاست. آنها اغلب عزت نفس پایین دارند و اهمیت زیادی به روابطشان می‌دهند، در رابطه با معشوقشان از صفات ملکی و صفات تفضیلی استفاده می‌کنند، احساس می‌کنند به معشوقشان احتیاج دارند. آنان معشوقشان را اغلب به شیوه‌ای اتفاقی پیدا می‌کنند. این سبک از عشق از رایج‌ترین سبک‌های آن است که معمولاً در نوجوانی و اوایل بزرگسالی بیشترین بسامد را دارد و تقریباً می‌توان گفت معادل همان عشق‌های آتشین دوران جوانی است که در دانشگاه‌ها، مدارس و در کل سطح جامعه شاهد آن هستیم و نباید با سبک‌های دیگر دوستی‌ها خلط شود.

**3. عشق ایثارگرانه:** ترکیبی از سبک عشق پرشور و سبک عشق دوستانه که معمولاً بشر دوستانه، رفاقتی و البته شدید است. عشق ایثارگرانه، قربانی و محاصره کردن تمام عیار خود است. عشاق ایثارگر، اغلب گرایش‌های معنوی دارند. عاشقان ایثارگر، معشوقشان را به عنوان قدیس مشاهده و آرزو می‌کنند که در خدمتشان باشند. عاشقان ایثارگر سرانجام می‌توانند به این احساس برسند که از آنان سوء استفاده شده است. حالت پیشرفته‌ی عشق ایثارگرانه، بخشندگی است.

به گفته‌ی رایین (1970) این عشق جز عمیق‌ترین و با معناترین احساسات به شمار می‌رود، اما روان‌شناسان اجتماعی عملاً هیچ توجهی به آن نکرده‌اند. او بر اساس دو نوع معیار اولی در مورد پیوند و ارتباط و دیگری در مورد عشق، به ارتباط عوامل تأثیرگذار اشاره کرده است. عامل پیوند شامل مواردی مثل جذابیت، دیدگاه خوب، احترام و دوستی است و عشق در بردارنده‌ی عواملی مثل اظهار وابستگی به معشوق، اظهار انحصارطلبی و مسئولیت در برابر او، اظهار علاقه و میل به بودن با اوست. در میان این عوامل، عامل جنسی یا جذابیت جنسی به چشم نمی‌خورد. عشق به عنوان یک نگرش به همراه عناصر رفتاری، شناختی و هیجانی توصیف شده است. البته کار رایین یکی از تلاش‌های سرسختانه برای اندازه‌گیری تجربی عشق به شمار می‌رود. تحقیقات او به جای عشق شهوانی بر عشق رمانتیک متمرکز شده است.

استرنبرگ (1988) گفت برای تجربه‌ی عشق کامل یعنی عشقی شامل تمام اوصاف آن، عشق باید دارای سه مؤلفه باشد: صمیمیت، تعهد و شهوت. صمیمیت جزء عاطفی است و شامل احساس نزدیکی و اشتراک احساسات است. شور، هیجان و شهوت جزئی انگیزشی و شامل جاذبه‌ی جنسی و احساس شاعرانه‌ی عاشق بودن است. تعهد جزء شناختی و بازتابی است و از نیت شخص خبر می‌دهد که از رابطه‌ی پایدار حکایت دارد. استرنبرگ معتقد بود اگر تعادل این سه عامل به هم بخورد، مفهوم جدیدی از عشق شکل می‌گیرد که با مفهوم عشق

کامل تفاوت دارد. مثلاً اگر فردی نسبت به فرد دیگر فقط احساس صمیمیت داشته باشد، اینجا بین دو نفر تنها رابطه‌ی دوستی به وجود خواهد آمد و اگر شور، هیجان و شهوت باشد، عشق خیابانی شکل می‌گیرد. اگر شور، هیجان و شهوت و صمیمیت باشد و تعهد نباشد، در آن صورت شاهد عشق رمانتیک هستیم و اگر رابطه‌ی صمیمیت و تعهد بالا و شور و هیجان ضعیف باشد، در آن صورت، عشق مشفقانه است. در ادامه به بیان مشروح این دیدگاه می‌پردازیم:

### پیشینه‌ی روان‌شناسی و اجتماعی نظریه‌ی استرنبرگ

از جمله عمده‌ترین نظریه‌های عشق را رابرت جی استرنبرگ ارائه کرده است. در سال ۱۹۸۷ استرنبرگ نظریه‌ای ارائه داد که در آن عشق به شکل یک مثلث تصور شده است. او می‌گوید عشق مرکب از سه بخش است: صمیمیت، شور و شوق (شهوت) و تصمیم/تعهد. اینک به بیان سه مؤلفه‌ی عشق در نظریه‌ی استرنبرگ و توضیح مختصری درباره‌ی هر یک می‌پردازیم.

**مؤلفه‌ی اول - صمیمیت:** هر چند این اصطلاح به تنهایی چندین معنی دارد، استرنبرگ آن را به عنوان احساساتی که نشانه‌ی نزدیک بودن است، در نظر گرفت. بنابراین، صمیمیت جوهره‌ی عشق را تشکیل می‌دهد. استرنبرگ در تحقیقاتش به این نتیجه رسید که صمیمیت شامل ده عنصر مختلف در رابطه با شخص مورد علاقه است:

1- میل به رفاه شخص مورد علاقه؛

2- تجربه‌ی خوش‌حالی با او؛

3- داشتن توجه زیاد به وی؛

4- توانایی اتکاء به شخص مورد علاقه در هنگام نیاز؛

5- داشتن درک متقابل؛

6- در میان گذاشتن مسائل شخصی با او؛

7- دریافت حمایت عاطفی از او؛

8- ارائه‌ی حمایت عاطفی به او؛

9- برقراری رابطه‌ی صمیمانه با فرد مورد علاقه؛

10- ارج نهادن به وی.

بنابراین، صمیمیت عبارت است از احساس محبت و اظهار آن، علاقه، مراقبت، مسئولیت، همدلی و غمخواری نسبت به فردی که شخص او را دوست دارد. صمیمیت جنبه‌ی هیجانی و عاطفی دارد و نوعی احساس گرمی، محبت، نزدیکی، ارتباط و در قید و بند طرف مقابل بودن را در فرد ایجاد می‌کند.

**مؤلفه‌ی دوم - شور و شوق (شهوت):** این مؤلفه شامل شور و اشتیاق مبتنی بر انگیزش‌های شهوانی و جذابیت‌های جسمانی و شامل اشتغالات ذهنی مثبت نسبت به معشوق است و جنبه‌ی انگیزشی دارد.

5- **مؤلفه‌ی سوم - تصمیم یا تعهد:** این مؤلفه شامل تصمیم‌های خودآگاهانه و غیر خودآگاهانه‌ای می‌شود که فرد برای دوست داشتن دیگری اتخاذ و خود را متعهد به اجرای آنها می‌کند. این حالت جنبه‌ی شناختی دارد و در بردارنده‌ی تصمیم کوتاه‌مدت و بلندمدت برای دوست داشتن و مراقبت از معشوق است. این بعد تصمیم‌گرفتن برای تعهد حفظ و نگهداری از معشوق و رابطه‌ی طولانی‌مدت با اوست و تصمیم‌گیری در این باره است که فقط با یک نفر باشد و شریک دیگری برای خود انتخاب نکند و این ارتباط را مهم‌تر از ارتباط با هر فرد دیگری تلقی کند.

## انواع عشق در نظریه‌ی استرنبرگ

در واقع می‌توان دیدگاه استرنبرگ را به یک مثلث تشبیه کرد که همواره ا سه ضلع آن در فرآیند عشق دخالت می‌کنند. از نظر استرنبرگ سه بعد عشق به ندرت در فردی به طور مساوی جمع می‌شوند و میزان وجود هر یک از ابعاد در روابط عاشقانه متفاوت است. به عقیده‌ی او مؤلفه‌های صمیمیت، شور و اشتیاق (شهوت) و تصمیم/تعهد در ترکیب با یکدیگر هشت نوع متفاوت از عشق را به وجود می‌آورند که هر کدام ویژگی‌ها، محاسن و معایب خود را دارند، اما برخی با سطوح بالاتری از رضایت‌مندی همراه‌اند.

با توجه به مثلث عشق استرنبرگ انواع عشق عبارت‌اند از:

انواع عشق	صمیمیت	شور و شوق	تصمیم/تعهد
فقدان عشق	ضعیف	ضعیف	ضعیف
دوست داشتن	قوی	ضعیف	ضعیف
شیفتگی	ضعیف	قوی	ضعیف
عشق پوچ	ضعیف	ضعیف	قوی
عشق رمانتیک	قوی	قوی	ضعیف
عشق رفاقتی	قوی	ضعیف	قوی
عشق ابلهانه	ضعیف	قوی	قوی
عشق آرمانی (کامل)	قوی	قوی	قوی

در ادامه به توضیح مختصری درباره‌ی هر یک از این موارد می‌پردازیم:

**فقدان عشق:** زمانی است که ابعاد سه‌گانه‌ی عشق در روابط افراد بسیار کم‌رنگ است یا اصلاً وجود ندارد، مثل بسیاری از روابط رسمی افراد مرتبط با یکدیگر. اگر احساس شخص نسبت به شریک زندگی از این نوع باشد، این رابطه در معرض خطر است.

**دوست‌داشتن:** زمانی است که فقط عامل صمیمیت وجود دارد و از دو بعد دیگر خبری نیست یا بسیار کم‌رنگ است. این نوع عشق، احساس یک رابطه‌ی دوستی عمیق و حقیقی است. در این حالت احساس دلسوزی، رفاقت،

گرمی، مهر و علاقه و هیجان‌ات مثبت وجود دارند، اما احساس شور و شوق (شهوت) و تصمیم/تعهد وجود ندارد. **شیفتگی (دل‌باختگی):** در این نوع عشق بر روابط افراد، بعد شور و شوق (شهوت) یا احساسیک فرد نسبت به دیگری حاکم است. یک حالت شدید شور و اشتیاق است که در آن فرد به شدت و به طور افراطی مجذوب شده، درحالی که تعهد و صمیمیت واقعی وجود ندارد و فرد به صورت وسواس‌گونه از طرف مقابل شخصی ایده‌آل می‌سازد. در این نوع عشق درجه‌ی بالایی از برانگیختگی فیزیولوژیک و روانی وجود دارد. این نوع عشق با وصل به معشوق پایان می‌پذیرد و حتی ممکن است به تنفر تبدیل شود.

**عشق پوچ (تهی):** در این نوع عشق فقط بعد تصمیم/تعهد وجود دارد و دیگر ابعاد یا غایب هستند یا بسیار کم‌رنگ. به طور معمول این نوع عشق در یک رابطه‌ی بلندمدت راکد پدید می‌آید که در آن زوجها رابطه‌ی هیجانی و عاطفی متقابل را از دست داده‌اند، یا آن‌قدر با هم مانده‌اند که به همدیگر عادت کرده‌اند یا به علت ترس از بی‌کسی یا به ویژه به خاطر فرزندان با هم هستند. این نوع عشق در ازدواج‌های از پیش ترتیب داده شده نیز دیده می‌شود.

**عشق رمانتیک:** این نوع عشق ترکیبی از صمیمیت و شور و شوق است که بر اساس دو جنبه‌ی جذابیت فیزیکی و عاطفی استوار است، نوعی احساس نزدیکی، قرابت و پیوند بین دو زوج وجود دارد. در این حالت فرد اعتماد بسیار بالایی نسبت به همسر دارد و به لحاظ عاطفی به شدت به او نزدیک است. در این نوع عشق خود افشایی بسیار بالاست و شخص بدون ترس از طرد شدن، عقاید و افکار خود را با همسرش در میان می‌گذارد و زمانی که افکار و احساس خود را برای طرف مقابل ابراز می‌کند، حالت شور و شوق را در اوج خود تجربه خواهد کرد. با این حال، به دلیل نداشتن بینش و تعهد، امکان تداوم آن اندک است. در صورتی که رابطه به علت ارضای نیازهای زوجین تداوم یابد، به مرور زمان در روابط آنها تعهد به وجود می‌آید.

**عشق رفاقتی:** این نوع عشق ترکیبی از صمیمیت و تعهد است، یک رابطه دوستانه‌ی پایدار، طولانی مدت و متعهدانه و همراه با صمیمیت بسیار. در این نوع عشق تصمیم بر آن است که شخص همسرش را دوست بدارد و به باقی ماندن با او متعهد باشد. این نوع عشق همراه با بهترین روابط دوستانه است که رفتار شهوانی در آن نیست یا خیلی کم‌رنگ است و رفتار عطف‌ورزانه در آن دیده نمی‌شود. بسیاری از عشق‌های آرمانی که دوام می‌یابند و پایدار می‌شوند، تبدیل به عشق رفاقت‌آمیز خواهند شد. این نوع عشق بین دو همکار که سال‌ها با یکدیگر کار کرده‌اند یا بین یک زوج که دارای فرزند هستند، مشاهده می‌شود.

**عشق ابلهانه:** این نوع عشق، از ترکیب شور و شوق (شهوت) و تصمیم/تعهد به وجود می‌آید و صمیمیت در آن دیده نمی‌شود. زوجین صرفاً بر اساس حالت شور و شوق (شهوت) نسبت به هم متعهد هستند و رابطه‌ی صمیمانه و عاطفی عمیقی با همدیگر ندارند. این حالت گردبادی از هیجانات است که زود فروکش می‌کند. استرنبرگ معتقد است در این حالت افراد در نگاه اول عاشق یکدیگر می‌شوند و خیلی زود بدون اینکه همدیگر را بشناسند، به داشتن یک رابطه‌ی طولانی متعهد می‌شوند. این عشق خیلی شدید و اغلب وسواس‌گونه است. فرد نمی‌تواند فکر خود را از معشوق رها کند، به شدت آرزو دارد به او نزدیک شود، لمسش کند و با او در هم آمیزد. با این تخیلات به فرد حالت شوریدگی دست می‌دهد.

**عشق کامل (آرمانی):** این نوع عشق ترکیبی از سه حالت صمیمیت، شور و شوق (شهوت) و تصمیم/تعهد است. در این حالت فرد همسر خود را به عنوان یک انسان دوست می‌دارد و به او احترام می‌گذارد، به او متعهد است و از طریق برقراری ارتباط درست با او احساس نزدیکی می‌کند و با او رفتار دوستانه، رفاقت‌آمیز، محبت‌آمیز و مراقبت‌آمیز خواهد داشت. روابط زناشویی همراه با تعهد به وفاداری و اوج لذت بدون احساس گناه تجربه می‌شود. به عقیده‌ی استرنبرگ رسیدن به این مرحله خیلی آسان‌تر از نگه‌داشتن آن است.

## عشق از دیدگاه دوباتن

6- حال نوبت به این رسیده است تا بر اساس کتاب "سیر عشق" نوشته‌ی آلن دوباتن به ادامه‌ی گفت و گو بپردازیم. در بخش نخست این کتاب، دوباتن به تعریف عشق می‌پردازد. او معتقد است حسی که عشق نامیده می‌شود، در واقع فقدان بخشی از وجود خود ماست. می‌توان گفت خلاء غیر قابل انکاری است که در وجود خود حس می‌کنیم. در واقع علت گرایش ما به آدم‌ها و عشق، دیدن ویژگی‌هایی در طرف مقابل است که به شکلی جبران‌کننده‌ی ضعف‌ها و کمبودهای خود ماست.

حس عشق، میل و کاوشی است برای کامل شدنمان. به عبارتی عشق از حس ناکامل بودن ما سرچشمه می‌گیرد. وقتی ویژگی‌هایی را که گاهی خودمان آرزوی آن را داریم، در طرف مقابل و در انسانی دیگر پیدا می‌کنیم، نام آن را عشق می‌گذاریم. نکته‌ی دیگر حس درک‌شدن از طرف مقابل است، اینکه انسان مقابل من مرا با همه‌ی

نقص‌هایی که همیشه از طرف دیگران سرزنش شده‌اند، می‌پذیرد. در واقع پذیرش ضعف من از طرف مقابل، باعث گرایش من به اوست.

عشق به همان اندازه با ضعف طرف مقابل هم سروکار دارد. یعنی من ضعفی را در طرف مقابل می‌بینم، حس حمایتگری نسبت به او پیدا می‌کنم و نیز حس شرمساری من نسبت به نقص‌های خودم کاهش پیدا می‌کند، چون با دیگری یک تجربه‌ی مشترک درد را پیدا کرده‌ام و با او احساس نزدیکی می‌کنم. مشکل اینجاست که همه‌ی ما مهارت دریافت عشق را در حد بالا داریم. خیلی از ما حس‌های تکان‌دهنده، هیجانی و گمراه‌کننده را به خوبی می‌شناسیم. اما درباره‌ی چگونگی ادامه‌ی آن، مهارت و آگاهی اندکی داریم. به نظر دوباتن، عشق‌ورزی مهارتی آموختنی است که باید مانند دانش‌های دیگر آموخته شود. دوباتن در بخش آخر کتاب خود به بحث روان‌شناختی عشق می‌پردازد و می‌گوید افرادی که در سن کم به خاطر موقعیت خانوادگی خود مأیوس شده‌اند، در بزرگسالی در مواجهه با مشکلات یا در روابطشان، عموماً دو نوع واکنش از خود نشان می‌دهند:

1- تمایل به رفتاری هراسناک، چسبیده و کنترل‌کننده که ترس از دست‌دادن به همراه دارد و دلبستگی اضطرابی نامیده می‌شود؛

2- تمایل به عقب‌نشینی دفاعی، یعنی فاصله‌گرفتن از افراد و حالت دفاعی‌گرفتن در مقابل دوست داشته شدن، که دلبستگی اجتنابی نامیده می‌شود؛  
در اغلب زوج‌ها یکی از طرفین دلبستگی اضطرابی دارد و دیگری دلبستگی اجتنابی که این مسئله خود موجب بروز اختلافات می‌شود.

در بخشی دیگر، دوباتن مهارت‌های زیر را برای رسیدن به پایداری در عشق لازم می‌داند:

1- دست برداشتن از کمال‌طلبی: هیچ انسانی کامل و بی‌نقص و آن‌طور که ما می‌خواهیم نیست. همان‌گونه که خود ما کامل و بی‌نقص نیستیم؛

2 = نداشتن انتظار درک شدن کامل از طرف مقابل: اینکه هیچ کس نمی‌تواند کامل به ما پی‌برد و ما نیز در این مورد بهتر از او نیستیم. هیچ کسی قادر نیست کامل با کسی همدردی داشته باشد یا او را درک کند. نباید فکر کنیم خود ما کامل و خیلی خوب هستیم و این دیگران هستند که کامل نیستند.

3- به جای آنکه تنها دریافت‌کننده‌ی عشق باشیم، آماده‌ی عشق‌ورزیدن هم باشیم. عشق از دو وجه خیلی متفاوت تشکیل شده: دریافت عشق و عشق‌ورزیدن. ما باید زمانی ازدواج کنیم که آماده‌ی دومی باشیم و از پابندی خطرناک و غیرطبیعی‌مان به اولی آگاه باشیم. ما معمولاً در حالی آغاز می‌کنیم که تنها درباره‌ی دریافت عشق می‌دانیم و این قاعده کاملاً اشتباه است.

4- آمادگی یادگرفتن و با آرامش یاد دادن را داشته باشیم. ما زمانی برای ازدواج آماده‌ایم که بپذیریم در خیلی از زمینه‌ها، شریک زندگی‌مان با تدبیرتر، منطقی‌تر و پخته‌تر خواهد بود. باید بخواهیم که از او یاد بگیریم. باید تحمل کنیم که چیزهایی را به ما تذکر بدهد و در مواقعی دیگر باید آماده باشیم که خودمان مثل بهترین مربی‌ها بدون فریاد زدن، نظرات‌مان را به طرف مقابل منتقل کنیم.

5= رسیدن به این درک که شخصی همدل با علایق و ارزش‌های فراوان ما وجود ندارد و تناسب و همخوانی همیشگی غیر ممکن است. شخصی که واقعا متناسب با ماست، کسی نیست که به طور معجزه‌آسایی همه‌ی

سلیقه هایش با ما یکی باشد، بلکه کسی است که با فراست و کلام خوش درباره ی اختلاف سلیقه ها گفت- و گو کند. توانایی تحمل تفاوت‌ها نشانه‌ی شخص درست و مناسب است. در واقع مکمل یکدیگر بودن دستاورد عشق است نه پیش شرط آن .

در عشق، باید تجربه‌ی زیسته در زندگی واقعی ملاک باشد، نه داستان‌های عاشقانه‌ی فیلم‌ها و رمان‌ها. مراقب باشیم روابطمان را بر اساس انتظاراتی که یک رسانه‌ی هنری اغلب گمراه‌کننده بر ما تحمیل می‌کند، قضاوت نکنیم. داستان‌های موثق‌تری برای خودمان بگوییم: داستان‌هایی که چندان بر آغاز متمرکز نیستند، وعده‌ی درک کامل به ما نمی‌دهند، مشکلات ما را طبیعی می‌شمارند و راهی غم‌انگیز اما امیدبخش در این سیر عشق نشانمان می‌دهند .

### جایگاه و ردپای عشق در ادبیات کودک و نوجوان

در ابتدا به مسئله‌ی وجود یا عدم وجود مقوله‌ی عشق در ادبیات کودک و نوجوان می‌پردازیم. وقتی به بستر ادبیات کودک نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که عشق با معنا و مفهوم کلی آن در ادبیات کودک غایب نیست، رابطه‌ی یک کودک با گربه‌ی خانگی‌اش، با گل‌ها و پرنده‌ها و ... نمونه‌های کم‌اهمیتی نیستند. اما آنچه حضور ندارد، عشق به یک انسان است.

در ادبیات کودک و نوجوان به هر موضوعی می‌پردازیم، به جز موضوع دوران بلوغ که هرکسی در مقطعی از زندگی با آن مواجه می‌شود. اگر جای خالی این مورد در ادبیات سنجیده و دقیق بررسی و پر نشود، بسیار چیزهای دیگری هستند که به نادرستی آن را پر می‌کنند. برخلاف ادبیات کهن که با این موضوع در آمیختگی دارد، در ادبیات کودک و نوجوان امروز ما از پرداختن به آن اجتناب می‌شود. در کنار هم بودن، همدیگر را شناختن، همکلام شدن، نمونه‌ای از مقدمات ورود به عشقی است که درباره‌ی آن سخن می‌گوییم. بی‌توجهی به تربیت جنسی را می‌توان از موارد غفلت در این باره دانست.

شاید نپرداختن به عشق را به علت وجود سانسورها یا تابوهای فرهنگی، اجتماعی بدانیم. اما پیش از اینها خود سانسوری و تابوهای فردی مانع از شکوفایی عشق می‌شوند. حتی اگر موانع و سختگیری‌های مراکز و مراجع تصمیم‌گیرنده‌ی فرهنگی را کنار بگذاریم، ساختار اجتماعی جامعه هم نمی‌تواند در برابر این مقوله تاب بیورد. با اینکه ادبیات عامیانه الگو نمی‌دهد می‌تواند زمینه‌ی فکر و اندیشه‌ی لازم را به این موضوع ایجاد کند و آن را بگستراند. می‌توان راهکارهایی در دل همین ادبیات اندیشید که درباره‌ی هر یک از این موضوعات، بتوان گفت و گو کرد بدون آنکه حریمی شکسته شود. تلاش برای کنار زدن تابوهای فرهنگی و اجتماعی در این حوزه می‌تواند ادبیات را به شکلی زنده و حفظ کند تا بتوان از آسیب فیلم‌هایی که نوجوانان پنهانی و در پستوی خانه‌ها می‌بینند، جلوگیری کرد. چون ممکن است او ناآگاهانه تصویری از عشق بسازد، که تصویر یک عشق سالم نیست و هیچ کمکی به رسم منحنی دو سویه‌ی عشق در عالم واقعیت نخواهد کرد.

داستان‌های عاشقانه یکی از انواع داستان‌های واقعی و افسانه‌ها به شمار می‌روند. در بخشی از کتاب‌های تئوریک ادبیات کودکان و نوجوانان در تعریف این نوع داستان تنها به عشق پاک و واقعی میان دو جنس مخالف اشاره می‌شود. در این‌گونه داستان‌ها و افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه فقط عاشق صادق، جوانمرد و بردبار پیروز است. فداکاری و پایداری از مهم‌ترین عوامل برای رسیدن به معشوق به شمار می‌روند، ولی هرگز به توصیف صحنه‌های عاشقانه و دور از اخلاق برخورد نمی‌کنیم. خواندن این‌گونه داستان‌ها برای اطفال و نوجوانان نه تنها مضر نیست بلکه می‌تواند در تلطیف عواطف آن‌ها و تحکیم ارزش‌های انسانی نقش بسیار مؤثر و مثبتی ایفا کند.

داستان‌هایی را می‌توان دارای درونمایه‌ی عاشقانه تلقی کرد که بر محور عشق بین دو نیرو یا دو شخصیت یا شخصیت‌ها حرکت کند. حال این دو نیرو یا دو شخصیت می‌توانند دو جنس مخالف باشند یا غیر مخالف. پس می‌توان گفت منظور از محتوای عاشقانه در داستان‌های کودکان، به ویژه در دو دهه‌ی هفتاد و هشتاد، کشش

جنسی و نیاز عاطفی بین دو جنس مخالف نیست. در اصل جای عشق جنسی در درونمایه‌های عشقی در ادبیات کودکان خالی است و درباره‌ی وجود یا عدم وجود چنین موضوعی میان نویسندگان ادبیات کودک و نوجوان نظریات متفاوتی وجود دارد. درونمایه‌ی داستان‌های عاشقانه‌ی کودک و نوجوان در ایران به اشکال دیگری جز عشق جنسی نمود می‌یابد که برجسته‌ترین آنها درونمایه‌های عاشقانه‌ی داستان‌های دهه‌ی هفتاد و هشتاد هستند:

1- عشق کودک به بزرگ ترها، والدین و بالعکس: گاهی یک داستان بر محور عشق پدر و مادر به فرزند یا برعکس عشق فرزند به پدر و مادر و دیگر بزرگ‌ترها (پدر بزرگ و مادر بزرگ) حرکت می‌کند. این نوع درونمایه بیشترین تعداد را به ویژه در دهه‌ی هشتاد به خود اختصاص می‌دهد. در این داستان‌ها به طور خاص در دهه‌ی هشتاد، نویسنده درونمایه را صرفاً برای نشان دادن عشق طبیعی میان والدین و فرزندان خلق می‌کند. بنابراین، نمی‌توان در این داستان‌ها به دنبال درونمایه و موضوع دیگری بود. رایج‌ترین و پرکاربردترین جلوه و نمود عشق در داستان‌های دو دهه این نوع عشق است، عشق بزرگ ترها به عنوان حمایتگران واقعی کودک.

2- عشق و دوستی میان انسان‌ها: در این نوع داستان‌ها نویسنده عشق انسان به انسان دیگر از جمله برادر و خواهر، شاگرد و معلم، دوست و دوست هم‌چنین عشقی را که از ارتباط میان انسان‌ها شکل می‌گیرد نشان می‌دهد. این نوع عشق بیشتر در ادبیات دهه‌ی هفتاد دیده می‌شود.

3- عشق به میهن: داستان‌هایی بر محور عشق انسان به زادگاه و میهن و انسان‌هایی که به مبارزه با بی‌عدالتی‌های اجتماعی می‌پردازند، پیش از آنکه جزء داستان‌های عاشقانه محسوب شوند، در ردیف داستان‌هایی با محتوای اجتماعی قرار می‌گیرند، چرا که عشق در مرکز داستان جای ندارد و با حذف آن اختلالی در ساختار آن ایجاد نمی‌شود. در این باره باید یاد آور شد که عشق در ادبیات داستانی کودک به ویژه در دهه‌ی هفتاد موضوع اصلی نیست، بلکه در بیشتر موارد به عنوان موضوع دوم یا در لابه لای داستان خود را نشان می‌دهد.

4- عشق و محبت انسان به حیوان و برعکس: تماس دائمی انسان با گروهی از جانوران اهلی، رابطه‌ی عمیق عاطفی بین او و جانور ایجاد می‌کند. این رابطه هم در ادبیات کهن به فراوانی به چشم می‌خورد و هم در ادبیات نو. این عشق به صورت ارتباط تخیلی میان انسان و حیوان نشان داده می‌شود.

5- عشق و محبت انسان به گیاهان و پدیده‌های طبیعی: جلوه‌ای دیگر از عواطف انسانی، عشق به گیاهان و پدیده‌های طبیعی است. برخی انسان‌ها گیاهان و گل‌ها را عاشقانه دوست دارند و به رود، دریا، ماه، خورشید و ستارگان عشق می‌ورزند. این‌گونه انسان‌ها از دوستداران جدی محیط زیست نیز هستند.

6- عشق و دوستی تخیلی میان موجودات: در این داستان‌ها نویسنده از شخصیت‌های تخیلی مانند حیوانات استفاده می‌کند تا به عنوان نماد یا سمبل، روابط دوستانه و عاشقانه میان انسان‌ها را به تصویر بکشد و همچنین کودک را با مفاهیم دوستی و عشق به هم‌نوع آشنا کند.

7- عشق واقعی میان مرد و زن: از گذشته‌های دور تاکنون عشق در ادبیات کودکان از طریق افسانه‌ها، قصه‌های عامیانه و فولکلور مطرح شده است. این عشق در نهایت به وصال می‌رسد و گاهی با مرگ و جدایی پایان می‌گیرد. از آنجا که این عشق کاملاً ریشه در فرهنگ ما دارد، با لطافت و ادب کلامی همراه است، به گونه‌ای که ممنوعیت و بد بودن در این نوع داستان‌ها حس نمی‌شود.

افسانه‌ها و ادبیات عامیانه از ابزارهایی هستند که می‌توان از طریق آنها مسائل عاطفی را تا حدودی به کودک شناساند، اما تنها نمی‌توان به آنها اکتفا کرد. باید در لابه لای این افسانه‌ها زمینه‌های مناسب و کاملاً امروزی را برای طرح عشق فراهم ساخت. اما در این دو دهه به ویژه دهه‌ی هشتاد بازنویسی و بازآفرینی داستان‌های قدیمی از جمله افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه کاملاً کم‌رنگ شده است. همین‌طور طرح عشق در داستان‌ها در هر دو دهه به ویژه دهه‌ی هفتاد کم و انگشت‌شمار است.

8- عشق حقیقی : با توجه به محتوای عاشقانه‌ی داستان‌های دهه‌ی هفتاد، به نوع دیگری از داستان‌های عاشقانه می‌توان اشاره کرد و آن عشق حقیقی است، عشق رسیدن به حقیقت و مفاهیمی که از افکار و عقاید فردی انسان سرچشمه می‌گیرد و از آن جمله می‌توان به عشق عارفانه در داستان‌های کودکان اشاره کرد. نکته‌ی قابل ذکر در مورد داستان‌های عاشقانه‌ی دهه‌ی هفتاد این است که شمار آنهایی که دارای محتوای صرفاً عاشقانه هستند، در سه گروه سنی (سابقاً الف، ب و ج) از نظر کمی چشمگیر و قابل توجه نیستند، چرا که تفکیک بین موضوع و درونمایه در این گونه داستان‌ها تا حدی دشوار است. عشق هم می‌تواند موضوع اثر باشد و هم درونمایه‌ی آن. بیشتر داستان‌هایی که دارای موضوعات عاشقانه هستند از درونمایه‌هایی برخوردارند که از نظر محتوا در رده‌ی داستان‌های دیگر قرار می‌گیرند. مثلاً داستان‌های «خسته نباشی» و «نوش جان» اثر «پروین علی‌پور» از نظر درونمایه و محتوا در رده‌ی داستان‌های روان‌شناختی قرار می‌گیرند. موضوع داستان‌ها از رابطه‌ی بین والدین و فرزند حکایت دارد. از این رو نمی‌توان چنین داستان‌هایی را جزء داستان‌های عاشقانه دانست. در داستان «نوش جان» نویسنده پیش از آنکه داستان را با هدف نشان دادن عشق و ارتباط میان کودک و والدین بنویسد با هدف برجسته ساختن مقوله‌های رفتاری همچون پرخاشگری و لجبازی در کودک خلق می‌کند. در این داستان روش مناسب برخورد مادر با کودک در کاهش پرخاشگری قابل تامل و توجه است. داستان‌های «تندیس مقاومت» «کلاغ آبی» و «باغ فرشتگان» از عشق انسان به میهن حکایت دارند و از آنجا که با هدف دیگری از جمله نشان دادن مسائل اجتماعی خلق شده‌اند، در دسته‌ی داستان‌های اجتماعی قرار می‌گیرند. نکته‌ی قابل توجه در مقایسه‌ی داستان‌های عاشقانه در دو دهه این است که نویسندگان در دهه‌ی هشتاد با قاطعیت بیشتر و با صراحت، عشق در انواع مختلف را در داستان‌ها نشان می‌دهند. در این باره پیش تر در توضیحات مربوط به داستان‌های دهه‌ی هفتاد گفته شد که نویسندگان درونمایه‌ی عاشقانه را در لایه‌های زیرین داستان پنهان می‌کنند و خواننده با صراحت و جرئت بیشتری می‌تواند بگوید که اثر صرفاً با هدف انعکاس درونمایه‌ی عاشقانه خلق شده است. بنابراین، کمتر می‌شود به دنبال درونمایه‌های دیگری جز درونمایه‌ی عاشقانه بود.

نکته‌ی قابل توجه در داستان‌های این دودهمه این است که عنوان داستان‌ها و تصاویر، بیان‌کننده‌ی عشق و رابطه‌ی عاشقانه میان شخصیت‌های آنها نیستند، نه تنها عشق دو جنس مخالف، بلکه عشق در ابعاد متعددش از جمله عشق میان فرزند و والدین، دوستی میان انسان و موجودات بی‌جان و ... مثلاً عنوان داستان «تو مادر منی» اثر «محمد رضا شمس» نشان‌دهنده‌ی عشق فرزند به پدر و مادر است. نمونه‌های این نوع داستان‌ها اندک و انگشت‌شمار است.

درونمایه‌ی داستان‌های عاشقانه در دو دهه یکی است و تفاوتی میان آنها وجود ندارد. نبود عشق در معنای واقعی آن در داستان‌های این دو دهه نشان می‌دهد نویسندگان به اتفاق نظری در باره‌ی طرح عشق به معنای واقعی آن برای مخاطبان سه گروه سنی پیش تر یاد شده، نرسیده‌اند. به این ترتیب، می‌توان گفت درونمایه‌ی عاشقانه در داستان‌های کودک در دو دهه‌ی هفتاد و هشتاد در معنای واقعی جزء درونمایه‌های انگشت‌شمار در ادبیات کودک بوده است.

### بررسی درونمایه‌ی عشق در ادبیات کودک و نوجوان

درونمایه، فکر نهفته در ساختار داستانی است. هر نویسنده‌ای داستانش را با درونمایه‌ی خاصی می‌آفریند. انتخاب درونمایه‌ی داستان به عوامل متعددی مثل ضرورت درونی ساختار، گرایش فردی نویسنده، شناخت‌شناسی کودک، نیازهای اجتماعی و روانی کودکان وابسته است. درونمایه را می‌توان هم‌تا و ملزوم موضوع داستان دانست. درونمایه تفسیر و دوباره‌سازی موضوع به وسیله‌ی نویسنده است. موضوع داستان عام و محدود است. اما درونمایه‌ی داستان از جنبه‌ی موضوعی محدود و از جنبه‌ی تفسیری و ساختی نامحدود است. یک موضوع را می‌توان به هزار



شکل تفسیر و تبیین کرد. تا به امروز هزاران داستان درباره ی موضوع عشق نوشته شده است. هر نویسنده‌ای از ظن خود، به تفسیر و شرح عشق پرداخته است. عشق به مادر، عشق به پرنده، عشق به هم‌نوع و غیره، بارها دستمایه‌ی کار نویسندگان ادبیات کودکان بوده است.

ساختار با درونمایه‌ی عاشقانه یکی از پانزده طبقه‌بندی موضوعی درونمایه است. داستان‌هایی را می‌توان دارای درونمایه‌ی عاشقانه تلقی کرد که بر محور عشق بین دو نیرو یا دو شخصیت یا شخصیت‌ها حرکت کند. تفکیک بین موضوع و درونمایه در این‌گونه داستان‌ها تا حدی دشوار است. عشق می‌تواند هم موضوع باشد و هم درونمایه‌ی اثر. درونمایه‌ی عاشقانه خود به اشکال متفاوتی تقسیم می‌شود که برجسته‌ترین آنها در ادبیات داستانی کودکان عبارت‌اند از:

ساختارهای داستانی با درونمایه‌ی عشق به:

1- بزرگ ترها یا کوچک‌ترها

2- جنسی

3- به حیوان یا برعکس

4- گیاهان و پدیده‌های طبیعی

5- انسان

6- میهن

یکی از انواع داستان‌های واقعی، داستان‌های عاشقانه است. موضوع عشق به ویژه در دوران نوجوانی یکی از درونمایه‌هایی است که نسبت به آن هم نیاز وجود دارد و هم علاقه. شناختن جنس مخالف و ابراز دوستی و معاشرت طبیعی و دوستانه، موضوع بسیاری از داستان‌های احساساتی و عاشقانه است. اما همه‌ی جوامع این رابطه را مجاز نمی‌شمارند، مثلاً در حالی که در غرب میلیون‌ها نسخه از داستان‌های عاشقانه به فروش می‌رسد، متأسفانه در کشور ما، ادبیات کودکان و نوجوانان در پاسخ به این نیاز طبیعی سکوت اختیار کرده‌است. حال آنکه رمان‌ها و داستان‌های عاشقانه‌ی خوب از حد برخوردارهای عاطفی ساده و گاه طنزآمیز نمی‌گذرد و در همین حد در مخیله‌ی عاطفی نوجوانان تأثیر مثبت به جای می‌گذارد.

نویسندگان داستان‌های عاشقانه برای نوجوانان می‌توانند از روندی که عشق در قصه‌های قومی مطرح می‌شود الهام بگیرند. عشق در این قصه‌ها آسان به دست نمی‌آید و عشق واقعی مستلزم رنج بسیار و گذشتن از امتحان‌های گوناگون است. پس هر هوس زودگذری عشق نیست و پاره‌کردن هفت کفش و هفت لباس آهنین در راه رسیدن به محبوب و گذشتن از امتحان‌های دشوار و جنگیدن با اژدها، همه نمادهایی است از دشواری‌های عشق. اینکه بیشتر این قصه‌ها هم هرگز به حریم روابط جنسی وارد نمی‌شوند.

عشق‌های دوره‌ی نوجوانی معمولاً تند، ولی زودگذر هستند و بعدها دستمایه‌ی طنز خود نوجوانان می‌شوند. پس داستان‌های عاشقانه‌ی طنزآمیز می‌توانند مورد توجه قرار بگیرند. عشق یکی از خصیصه‌های بزرگ انسانی است و نوجوانان اولین قدم‌های آن را تجربه می‌کنند و برای گذر از این مرحله نیازمند آثار غنی و جذاب و هنرمندانه‌ای هستند که بن‌مایه‌ی آنها عواطف و احساسات دوره‌ی نوجوانی باشد.

## دیدار و گفت و گو با نویسندگان و فعالان حوزه ادبیات کودک و نوجوان

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، به سبب گستردگی موضوع و نیز ویژگی پویای آن، نمی‌توان تنها به متن کتاب‌ها بسنده کرد. برای دستیابی به نتایج دقیق‌تر لازم است علاوه بر بررسی نظری و تحلیل کتاب‌ها، از دیدگاه سایر افراد دغدغه‌مند این حوزه نیز مطلع شد و در روند پژوهش به آنها مراجعه و استناد کرد. گفت‌وگوهای شفاهی و کتبی این بخش، با محوریت دو موضوع: «عشق در ادبیات کودک و نوجوان» و «نگاهی به حضور و ظهور عشق در آثار نویسندگان» صورت گرفته است. گزارش مختصری از این گفت‌وگوها در زیر آمده است:

### 1- نشست و گفت و گو با آقای ناصر یوسفی

این نشست در تاریخ 13 خرداد 1400 انجام شده و مستندات آن به شکل ویدئویی و صوتی قابل دسترسی است. در ادامه بخشی از این گفت‌وگو را بخوانید:



«رسالت نویسنده در هر شرایطی این هست که روی موج جریانات حاکم بر جامعه حرکت نکند. بلکه برعکس با نگاه عمیق‌تر به سمت بهبود وضعیت، آنهم با ابزار داستان و ادبیات قدم بردارد و در نهایت به تغییر نگاه جامعه کمک کند. حرکت جامعه‌ی ما به سمت حذف عشق بوده و این اتفاق از کودک و نوجوان و جوان ما انسانی تربیت کرده که با عشق‌ورزی و نشان‌دادن محبت و ابراز همدلی بیگانه است.»

طیف عشق گسترده‌ی وسیعی دارد: عشق به انسان، به فردا، به هدف، همدلی، نوازش شدن، دیده شدن، شنیده شدن، همکاری، احترام گذاشتن به تفاوت‌ها. البته هر موضوعی غیر از جنگ می‌تواند عاشقانه باشد.

حضور عشق در ادبیات کودک کمرنگ است چون همه‌ی ما سرکوب‌شده‌ی عشق در این سیستم هستیم. اگر ارکان صلح مثل: بردباری، پذیرش، همکاری، همدلی، دوست داشتن، مراقبت کردن، دیدن منافع همگانی با بچه‌ها کار شود، آنها می‌توانند آموزش مهارت عشق‌ورزی را از طریق قرار گرفتن در رودخانه‌ی زندگی و زندگی با انسان‌های دیگر تجربه کنند. همین‌طور اگر عشق‌های زمینی توسط بچه‌ها تجربه شوند می‌توانند به عشق‌های معنوی نیز برسند.»

## 2- نشست و گفت و گو با آقای علی اصغر سیدآبادی

این نشست در تاریخ 31 خرداد 1400 انجام شده و مستندات آن به شکل ویدئویی و صوتی قابل دسترسی است. در ادامه بخشی از این گفت و گو را بخوانید:



«تعریف عشق بسیار پیچیده است، عشق پیچیده‌ترین کنش ناگزیر آدم‌هاست. یک کنش راز آلود است. نه خیلی انتخاب دارد نه خیلی دانش. بعضی برایش دلایل فیزیولوژیک قائل هستند. در تعریف عشق شاید بهتر باشد به تعاریف کودکی و نوجوانی در ادوار تاریخ اشاره کرد. این تعاریف در دوره‌ی پیشاصنعتی بسیار کوتاه است، مثل پریدن از یک جوی یا پریدن از یک دیوار. روندی خطی داشته و در دوره‌ی صنعتی این تعریف گسترده‌تر شده و به طیف سوق پیدا کرده و در بلوغ و بزرگسالی تعریف شده است. عشق زمانی بروز می‌کند که کودک پا به مرز بزرگسالی می‌گذارد. عبور از این مرز به عوامل گوناگونی همچون آب و هوا، سنت و اعتقادات بستگی دارد. مثلاً در یک جامعه‌ی دینی پسر بچه‌ها از یک سنی که عبور می‌کنند، اجازه‌ی ورود به مجالس زنانه را ندارند.»

بین عشق و عشق ورزیدن تفاوت هست. عشق نه به دانش نیاز دارد نه به مهارت، یک اتفاق است. وقتی از عشق صحبت می‌کنیم، یعنی دوست داشتن به اضافه‌ی یک کشش جسمانی. اگر رابطه‌ی جسمانی را کنار بگذاریم، عشق مفهوم گسترده‌تری را شامل می‌شود، مثل عشق به دیگری، دوست داشتن گیاه، حیوان و خانواده.

عشق ورزیدن یک مهارت است و دانش می‌خواهد. زیرا در خود حسادت، انحصار طلبی و تأثیر حافظه‌ی ژنتیکی دارد.

- در ادبیات ما عشق فراتر از یک رابطه‌ی ساده بین دو نفر است، یک وجه راز آلود و متافیزیکی نیز با خود دارد. این وجه راز آلودگی مرز باریکی بین عشق و عرفان پدید آورده است. ادبیات همواره به ما کمک کرده زبان، بیان و ابزار عشق باشیم. اشعار حافظ، سعدی، مولانا در بیان راز آلود وجه عشق قابل مشاهده است. ادبیات و شعر ابزاری برای بیان عاشقانه بین دو نفر بوده است. در قدیم نامه‌های عاشقانه می‌نوشتند که در آن از اشعار سعدی و حافظ استفاده می‌کردند و گاهی حتی دفتر اشعار عاشقانه برای خود داشتند.

درباره‌ی اینکه چرا نویسندگان کودک و نوجوان به موضوع عشق کمتر می‌پردازند، باید گفت: اولاً مخاطب ما کودک است و نوشته‌های ما را نوجوان نمی‌خواند. دوم اینکه مسئله‌ی ما نبوده و وقتی موضوعی مسئله و دغدغه‌ی نویسنده نباشد، به آن نمی‌پردازد. سوم اینکه ممیزی و نگاه حساس به موضوع عشق هم از موانع ورود به موضوع عشق است. وقتی موضوع جسمانیت در عشق مطرح می‌شود، ممیزی نقشی پر رنگ‌تر پیدا می‌کند."

### 3- مصاحبه‌ی کتبی و غیر حضوری با آقای فرهاد حسن‌زاده

با توجه به همه‌گیری بیماری کووید 19 امکان گفت‌وگوی حضوری با آقای فرهاد حسن‌زاده فراهم نشد. با مشورت و نظر ایشان، مجموعه‌ای از پرسش‌ها برای ایشان ارسال شد و ایشان نظرات خود را در قالب این پاسخ‌ها به پرسش‌های گروه پژوهش اعلام کردند:



- آیا شما تفاوتی میان تجربه‌ی عشق‌ورزی نسل گذشته با نوجوانان امروز قائل هستید؟  
«فکر می‌کنم یکی از تفاوت‌ها شتاب‌زدگی است. این شتاب‌زدگی در همه‌ی مراحل زندگی نوجوان‌ها جاری و ساری است. اصلاً یکی از دستاوردهای زندگی مدرن این است که به همه چیز سرعت می‌بخشد و آهستگی و قدرت تامل همراه با تفکر را از انسان‌ها می‌گیرد. شاید بخشی از آن برگردد به فرهنگ و سایه‌ی اندیشه‌ای که بر ما حاکم شده و روی ذهن بچه‌ها تاثیرهای وحشتناکی گذاشته است. نوجوان‌ها و جوان‌ها گویی انتظار دارند به راحتی همه چیز را به دست بیاورند، هم چیزهای مادی و هم معنوی را. آنها معنای صبوری، تلاش، از خودگذشتگی و رنج کشیدن را به خوبی متوجه نیستند و به همین دلیل شکننده هستند. بنابراین، یکی از پایه‌های عشق را که مبتنی بر رنج و صبر و بردباری است، از دست می‌دهند. همان‌طور که می‌دانیم، پای ثابت بسیاری از درام‌ها و داستان‌های عاشقانه، خیلی از رسیدن‌ها و نرسیدن‌ها و همین مواردی است که برشمردم. یادم هست در پیامی از نوجوان‌ها خواندم که در مورد زال شخصیت کتاب «این وبلاگ واگذار می‌شود» نوشته بود: «آخر کدام انسان عاقلی سی سال برای دیدار عشقش صبر می‌کند؟» از نظر او زال یک آدم دیوانه بود.  
مسئله دیگر رسانه‌هایی هستند که همه‌گیر شده‌اند. رسانه‌های امروز هم نسبت به گذشته همه چیز را سهل کرده‌اند. البته این گذشته به درازای تاریخ است. اگر خسرو برای دیدار شیرین لازم بود یک هفته اسب سواری کند و راهی دور و دراز را بپیماید، وقتی به شیرین می‌رسید، احساس می‌کرد اینهمه سختی و رنج ارزش این دیدار را داشته است. تا یکی دو قرن گذشته بخشی از رابطه و بیان احساس و شناخت عاشق و معشوق از طریق نامه نگاری

بود و بعدها تلفن. با خواندن داستان‌های آن دوران شاهد اتفاق‌های شگفت‌انگیز و دراماتیک زیادی هستیم. اکثر گره‌های داستانی در استفاده کردن یا نکردن از این ابزارهایی بود که باید مسیر رسیدن را کوتاه کنند. ولی حالا با چت کلامی و تصویری بخشی از مراحل دل‌تنگی و شوق دیدار و شناخت و گفت و گوهای آتشین بر باد رفته است. امروز گویی راه‌های رسیدن سهل و آسان شده و فرمول‌های کلاسیک به هم ریخته است.»

اگر این‌طور هست به نظر شما راهکار برقراری پیوند بین تجربه‌ی عشق‌ورزی متفاوت نویسندگان نسل گذشته با مخاطب نوجوان چیست، به گونه‌ای که نویسنده به اهدافش از طرح این موضوع برسد، اهدافی از جمله ایجاد مهارت عشق‌ورزی و ....

«به هر حال هر داستان عاشقانه‌ای جذابیت و کشش خود را دارد. چه داستان «بیژن و منیژه» باشد و چه داستان‌هایی از دوران نوجوانی و جوانی نویسنده‌ی معاصر. هر چند مخاطبان امروز دوست دارند خودشان را در داستان‌های امروزی ببینند. اگرچه نظارت و ممیزی باعث می‌شود نویسندگان کمتر به این موضوع بپردازند، نباید از موضوع عشق غافل بود. چه بسا خواندن همین آثار باعث شود نوجوان امروزی در مسیری که ناخواسته سر راهش پیدا می‌شود، به یاد تجربه‌ای بیفتد که در داستانی خوانده و آن را پیش چشم داشته باشد. نمی‌توان گفت از تجربه‌ی کتاب استفاده کند، زیرا تجربه‌ای شخصی است و نمی‌شود الگویی برای همه ارائه کرد. عشق مجموعه‌ای از حالات روحی و روانی است که فهم و درک آن با خواندن سرگذشت‌ها و داستان‌ها میسر می‌شود و ربطی به تفاوت نسلی ندارد. مثلاً وقتی می‌گوییم عشق هم درد است و هم درمان، حرفی عمیق و پیچیده است که درک آن نه با گفتار که در عمل و چه بسا همذات‌پنداری با شخصیت‌های داستانی ممکن می‌شود»

نظر شما درباره‌ی چرایی و ضرورت نوشتن رمان عاشقانه برای نوجوانان چیست؟

«بچه‌ها در حین عبور از دوران کودکی به جوانی خودشان را بیشتر خواهند شناخت. بخشی از این شناخت تجربی است و بخشی از طریق رسانه‌ها. کتاب هم یک رسانه است، نوعی خوراک روحی و فکری که علیرغم وجه سرگرم‌کننده‌اش می‌تواند باعث شناخت انسان از خود بشود. هر ژانری هم کارکرد خودش را دارد. همان‌طور که داستان‌های ترسناک بخشی از وجود نوجوان را می‌سازند، یا همان‌طور که داستان‌های فانتری و تخیلی قدرت فوق‌العاده‌ای در او ایجاد می‌کنند.

من معتقدم وقتی از داستان عاشقانه حرف می‌زنیم، فقط از فعل و انفعالات روحی این دوران نمی‌گوییم، بلکه عشق را در مسیر رویدادهای زندگی مقابل چشم مخاطب قرار می‌دهیم. این رویدادها ممکن است مبارزات انقلابی باشند یا جنگ یا بلاهای طبیعی یا چیزهای دیگر، یعنی منطبق کردن دو یا چند لایه از وجود انسانی و رویدادهای جاری زندگی. مثلاً در کتاب «این وبلاگ واگذار می‌شود» ما شاهد عشق در بستر جنگ هستیم. در «بینوایان» شاهد عشق و شور انقلابی هستیم. از سویی دیگر معتقدم با بیان داستان‌هایی با مضمون عشق، به جنبه‌هایی از طبیعت انسان می‌پردازیم، به نیازی که نه از روی هوس بلکه یافتن پناهگاه و گریزگاه برای مقابله با ترس از تنهایی و ناتوانی در برابر ابهام‌های جهانی است که در آن زیست می‌کنیم، به تغییرات و نوسانات روحی یک انسان در مسیر رشد و بلوغ. در عین حال این گونه داستان‌ها به نوجوان فقط از عشق نمی‌گویند، بلکه به او در رسیدن به تفکر خلاق یاری می‌رسانند و در تصمیم‌های سخت و بن‌بست‌های پیش رویش کمک می‌کنند. به او درس امیدواری و از خودگذشتگی می‌دهند و به‌طور ناخودآگاه اندیشه‌اش را صیقلی می‌کنند.»

## دستاوردها

در این بخش پژوهش از بین نویسندگان کودک و نوجوان، دیدگاه سه نویسنده درباره‌ی موضوع عشق در ادبیات کودک و نوجوان ارائه می‌شود

7- - نگاه نخست: رویکرد آقای ناصر یوسفی از نویسندگان مطرح کودک و نوجوان درباره‌ی عشق: هر موضوعی غیر از جنگ می‌تواند عاشقانه باشد. اینکه چرا در ادبیات کودک و نوجوان به عشق پرداخته نشده‌است،

در دوره‌ای از تاریخ کشور ما حرکت جامعه به سمت حذف عشق بود، از این‌رو کودک و نوجوان با عشق‌ورزی و نشان‌دادن محبت و ابراز همدلی بیگانه شد. کودک و نوجوان ما برای ابراز محبت و عشق‌ورزی تربیت نشده‌بود. این در حالی است که عشق طیف گسترده‌ای دارد: عشق به انسان، همدلی، همکاری، دیده‌شدن، شنیده‌شدن، احترام گذاشتن به تفاوت‌ها، دوست‌داشتن طبیعت و ... همه‌ی اینها در آموزش مهارت عشق‌ورزی معنا پیدا می‌کنند. کودک و نوجوان ما باید همزیستی با انسان‌های دیگر، احترام به منافع همگانی و بردباری را تجربه کند. این مهارت‌ها زمینه‌ساز عشق و صلح اند که نیاز جامعه‌ی جهانی است.

**نگاه دوم:** آقای علی‌اصغر سیدآبادی از دیگر نویسندگان کودک و نوجوان دیدگاه خود را چنین مطرح کرد: تعریف عشق بسیار پیچیده است. عشق پیچیده‌ترین کنش ناگزیر آدم هاست، یک کنش راز آلود است. عشق نه به دانش نیاز دارد نه به مهارت، یک اتفاق است. عشق زمانی بروز می‌کند که کودک پا به مرز بزرگسالی می‌گذارد. عبور از این مرز به عوامل گوناگونی همچون آب و هوا، سنت و اعتقادات بستگی دارد. بین عشق و عشق‌ورزیدن تفاوت هست. وقتی از عشق صحبت می‌کنیم یعنی دوست‌داشتن به اضافه‌ی یک کنش جسمانی. اگر رابطه‌ی جسمانی را کنار بگذاریم، مفهوم گسترده‌تری را شامل می‌شود، مثل عشق به دیگری، دوست‌داشتن گیاه، حیوان، خانواده. ولی عشق‌ورزیدن یک مهارت است و دانش می‌خواهد، زیرا در خود حسادت، انحصارطلبی و... دارد. ادبیات در فرهنگ ما زبان بیان عشق‌ورزی بوده است. اشعار سعدی، حافظ، مولانا از آن جمله‌اند.

ایشان در پاسخ به این پرسش که چرا نویسندگان کودک و نوجوان به موضوع عشق کمتر می‌پردازند؟ گفتند: اولاً مخاطب ما کودک است و نوشته‌های ما را نوجوان نمی‌خواند. دوم اینکه مسئله‌ی ما نبوده است. وقتی موضوعی مسئله و دغدغه‌ی نویسنده نباشد، به آن نمی‌پردازد. سوم اینکه ممیزی و نگاه حساس به موضوع عشق هم از موانع ورود به موضوع عشق است. وقتی موضوع جسمانیت در عشق مطرح می‌شود، ممیزی نقش پر رنگ‌تری پیدا می‌کند.

**نگاه سوم:** آقای فرهاد حسن‌زاده از نویسندگان پر کار کودک و نوجوان مضمون عشق در ادبیات کودک و نوجوان را این‌گونه بیان می‌کند:

وقتی از داستان عاشقانه حرف می‌زنیم، فقط از فعل و انفعالات روحی در این دوران نمی‌گوییم، بلکه عشق را در مسیر رویدادهای زندگی مقابل چشم مخاطب قرار می‌دهیم. این رویدادها ممکن است مبارزات انقلابی باشد یا جنگ یا بلایای طبیعی یا چیزهای دیگر، یعنی منطبق کردن دو یا چند لایه از وجود انسانی و رویدادهای جاری زندگی. مثلاً در کتاب «این وبلاگ واگذار می‌شود» ما شاهد عشق در بستر جنگ هستیم. در «بینوایان» شاهد عشق و شور انقلابی هستیم. از سویی بچه‌ها در حین عبور از دوران کودکی به جوانی خودشان را بیشتر خواهند شناخت. بخشی از این شناخت تجربی است و بخشی از طریق رسانه‌ها. کتاب هم یک رسانه است، نوعی خوراک روحی و فکری که علیرغم وجه سرگرم‌کننده‌اش می‌تواند باعث شناخت انسان از خود بشود. هر ژانری هم کارکرد خودش را دارد.

از سویی دیگر با بیان داستان‌هایی با مضمون عشق، به جنبه‌هایی از طبیعت انسان پرداخته‌ایم، به نیازی که نه از روی هوس، بلکه یافتن پناهگاه و گریزگاه برای مقابله با ترس از تنهایی و ناتوانی در برابر ابهام‌های جهانی است که در آن زیست می‌کنیم، به تغییرات و نوسانات روحی یک انسان در مسیر رشد و بلوغ اشاره داریم. در عین حال این‌گونه داستان‌ها به نوجوان‌ها نه فقط از عشق می‌گویند، بلکه آنها را در رسیدن به تفکر خلاق یاری می‌رسانند و به او در تصمیم‌های سخت و بن‌بست‌های پیش رو کمک می‌کنند. به او می‌آموزند امید و از خودگذشتگی داشته باشد و به‌طور ناخودآگاه اندیشه‌اش را صیقل می‌دهند.

## پرسش‌های پژوهش


در ادامه به بیان پرسش‌های برآمده از روند مطالعه‌ی نظری می‌پردازیم:

- 1) عشق مطرح‌شده در داستان کدام‌یک از صورت‌های عشق را در بر می‌گیرد؟ (روان‌شناسی و جامعه‌شناسی)  
{ عشق والد به فرزند، عشق به جنس مخالف، عشق به همجنس وطن، طبیعت، حیوانات، عشق ماورایی و عرفانی، والدین، هم‌نوع خود، زندگی }
- 2) نویسنده به چه میزان توانسته‌است مهارت عشق‌ورزی را در مخاطب خود ایجاد کند؟ (ادبیات، جامعه‌شناسی)
- 3) آیا نویسنده داستان را بر پایه‌ی واقعیت‌های موجود پیش برده‌است یا به شکلی رویایی و رمانتیک؟ (ادبیات، روان‌شناسی)
- 4) نویسنده چقدر در طرح موضوع عشق شفاف عمل کرده‌است؟ (جامعه‌شناسی، روان‌شناسی)
- 5) در رابطه‌ی عاشقانه به چه جنبه‌ی فرهنگی و اجتماعی پرداخته شده‌است؟ (جامعه‌شناسی، روان‌شناسی)  
{ آیا تابو شکنی شده؟ آیا تابوها بر روند عشق داستان تأثیر گذاشته‌اند؟ از جمله: تابوهای اجتماعی، مشکلات و اختلافات فرهنگی، موانع عرفی }
- 6) چه جنبه‌هایی از عشق به نمایش گذاشته شده‌است؟ (روان‌شناسی)  
{ احساس مسئولیت، دلسوزی، توجه و ... }
- 7) عشق مطرح‌شده زمینی و جنسی است یا عاطفی و روانی؟ (جامعه‌شناسی، روان‌شناسی)
- 8) آیا مسئله‌ی اصلی داستان عشق است یا عشق یکی از مسائل آن است؟ آیا عشق مسائل دیگر را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد؟ (ادبیات، روان‌شناسی)
- 9) آیا مؤلفه‌های عشق استرنبرگ (مهر و علاقه، صمیمیت و تعهد) در رابطه دیده می‌شود؟ (روان‌شناسی)
- 10) به مفاهیمی همچون طلب چیزی که نداریم، میل به جاودانگی، میل به زیبایی، میل به خلق زیبایی، چگونه پرداخته شده‌است؟
- 11) نگاه شخصیت داستان به عشق چگونه است؟ (فلسفه، روان‌شناسی)
- 12) آیا عشق مطرح‌شده دوطرفه است یا یک‌طرفه؟ (روان‌شناسی)
- 13) شخصیت داستان چه میزان مهارت عشق‌ورزی دارد؟ (جامعه‌شناسی، روان‌شناسی)
- 14) شخصیت داستان دارای کدام‌یک از ویژگی‌هاست؟ (فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی)  
{ خودخواهی یا دگرخواهی، خویش‌دوستی، دلبستگی اضطرابی یا دلبستگی اجتنابی }
- 15) آیا عشق در حل مسئله‌ی شخصیت داستان (مسئله‌ی نوجوان داستان و غیر از خود مسئله‌ی عشق) تأثیرگذار بوده‌است؟ نگاه به مسئله‌ی نوجوانان چگونه است؟ (روان‌شناسی، جامعه‌شناسی)
- 16) اعتماد به نفس شخصیت داستان چقدر است و آیا هر یک از طرفین در رابطه‌ی عاشقانه از اعتماد به نفس و عزت نفس برخوردار هستند یا خیر؟ اعتماد به نفس افراد چه میزان بر روابط آنها تأثیر دارد؟
- 17) آیا شخصیت‌ها مسئله‌ی عشقی را که درگیر آن هستند با کسی در میان می‌گذارند؟ آیا از تجربه‌ی دیگری در برقراری یا ادامه‌ی ارتباط استفاده می‌کنند؟ (ادبیات، روان‌شناسی)

- 18) آیا عشق به خلاقیت شخصیت‌های داستان هم کمک کرده‌است؟ (ادبیات، روان‌شناسی)
- 19) آیا عشق ابراز می‌شود؟ نحوه‌ی ابراز عشق کلامی است یا رفتاری؟ (ادبیات، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی)
- 20) آیا شخصیت داستان عاشق عاشق‌شدن است یا واقعاً کسی را دوست دارد؟ آیا عشق را برای تجربه می‌خواهد یا عمیقاً عاشق شده‌است؟ (روان‌شناسی، فلسفه)
- 21) فضای حاکم در داستان، احساس شخصیت داستان در ارتباط با عشق سرشار از شور و هیجان است یا غم و اندوه و فراق و انتظار؟ (ادبیات، روان‌شناسی)
- 22) آیا مواردی همچون دل‌بستگی اضطرابی، وابستگی اجتنابی، مهارت عشق‌ورزیدن و مهارت عشق طلبیدن دیده می‌شود؟ (روان‌شناسی)
- 23) آیا مؤلفه‌های پایداری در عشق وجود دارند؟ (روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، ادبیات)
- {پرهیز از کمال‌گرایی، عشق‌ورزیدن، تعادل بین عشق دهنده و عشق گیرنده، یاد دادن و یاد گرفتن، همدلی، پذیرش تفاوت‌ها بدون تلاش برای همسان‌سازی، واقع‌گرایی}
- 24) آیا میل به یافتن نیمه‌ی گمشده در شخصیت داستان دیده می‌شود؟ (فلسفه، روان‌شناسی)
- 25) در کتاب به چه میزان به وجه بدنی و تنانگی پرداخته شده است؟ وجود دارد یا خیر؟ در صورت وجود، آیا کم‌رنگ است یا پررنگ؟ آیا مسائل دیگر را هم تحت تاثیر قرار می‌دهد یا خیر؟

## شورای کتاب کودک ایران جامعه‌ی آماری

جامعه‌ی آماری این پژوهش، مان‌های نوجوان با مضمون عشق هستند که در بازه‌ی زمانی سال‌های 1390 تا 1399 مورد بررسی قرار گرفته‌اند. مشخصات این رمان‌ها در جدول پیش رو ذکر شده است:

	مشخصات و عکس جلد کتاب	ردیف
	<p>بندبازان - نویسنده: دیوید آلموند - مترجم: شهلا انتظاریان - انتشارات ایران بان</p>	1



	<p>نغمه ای برای الاگری-نویسنده: دیوید آلموند-مترجم شیرین ملک فاضلی- انتشارات هوپا</p>	<p>2</p>
	<p>یعقوب را دوست داشتم- نویسنده: کاترین پترسون - مترجم بیتا ابراهیمی- نشر پیدایش</p>	<p>3</p>
	<p>سایه ی هیولا- نویسنده: عباس جهانگیریان- انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان</p>	<p>4</p>
	<p>این وبلاگ واگذار می شود- نویسنده: فرهاد حسن زاده- نشر افق</p>	<p>5</p>
	<p>عاشقانه های یونس در شکم ماهی- نویسنده: جمشیدخانیان- انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان</p>	<p>6</p>
	<p>خطای ستارگان بخت ما- نویسنده: جان گرین- مترجمان، میلاد بابائزاد، الهه مرادی - نشر پیدایش</p>	<p>7</p>
	<p>عشق در میان مرغها - نویسنده: پی.جی وود هاوس - مترجم پیمان اسماعیلیان- نشر پیدایش</p>	<p>8</p>

	<p>درناهای عاشق - نویسنده: محمد رضا یوسفی - نشر پیدایش</p>	<p>9</p>
	<p>سارا و موج‌های عاشق ارس - نویسنده: محمد رضا یوسفی - نشر پیدایش</p>	<p>10</p>
	<p>گرگ‌ها هم عاشق می‌شوند - نویسنده: محمد رضا یوسفی - نشر پیدایش</p>	<p>11</p>
	<p>عاشقانه‌ای به نازکی تار مو - نویسنده: محمد رضا یوسفی - نشر پیدایش</p>	<p>12</p>
	<p>عاشق شدن پری دریایی به روایت آب - نویسنده: محمد رضا یوسفی - نشر پیدایش</p>	<p>13</p>
	<p>قصر آبی - نویسنده: لوسی مود مونتگمری - مترجم: مریم حاجی‌علیرضا - نشر افق</p>	<p>14</p>
	<p>درناهای عاشق - نویسنده: محمد رضا یوسفی - نشر پیدایش</p>	<p>15</p>



جنگ که تمام شد بی‌دارم کن - نویسنده: عباس جهان‌نگیریان - نشر افق

16

### تحلیل و بررسی کتاب‌ها بر اساس پرسش‌های پژوهش

با توجه به مباحث ارائه شده در بخش نظری و همچنین تنوع داستان‌ها به این نتیجه رسیدیم که دسته‌بندی کتاب‌ها بر اساس یک ویژگی مشترک می‌تواند در روند تحلیل و نتیجه‌گیری راهگشا باشد. در این زمینه بر تعریفی از عشق تاکید شد که ریشه در اساطیر یونانی دارد و رد پای آن در ادبیات جهان از جمله کشور ما مشهود است، از طرفی در نظر روان‌شناسان، اندیشمندان و پژوهشگران تاثیرگذار بوده و هست. این تعریف عشق را به سه دسته ی: اروس، فیلیا و آگاپه تقسیم می‌کند.

بر اساس همین تعریف، عشق میان زن و مرد (دو جنس مخالف) که در کتاب‌های مورد مطالعه مشهود است، دسته‌بندی و تحلیل می‌شود. این دسته‌بندی بر اساس فراوانی نشانه‌ها صورت گرفته است. گاهی ممکن است از نظر خواننده نشانه‌های دیگری در دسته‌بندی مهم باشند. آنچه پیش روست بر اساس نظر اعضای گروه پژوهش و همچون دیدگاه دیگر پژوهشگران و خوانندگان عزیز قابل تامل و گفت و گو است. در این بخش خلاصه‌ای از بررسی و تحلیل کتاب‌های جامعه‌ی آماری ارائه می‌شود. در تحلیل هر کتاب، ابتدا خلاصه‌ای از داستان و رخداد‌های آن آمده و در ادامه تحلیل بر مبنای پرسش‌های پژوهش انجام شده است. کتاب‌ها در سه دسته‌بندی زیر مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته‌اند:

1- اروس

2- فیلیا

3- آگاپه

در ابتدای هر دسته‌بندی تعاریف کوتاهی از عناوین (اروس، فیلیا و آگاپه) ارائه شده است.

### دسته‌ی نخست: اروس (EROS)

همان‌گونه که پیشتر اشاره شد. اروس نیرویی برانگیزاننده است که همراه با میل به زیبایی یا نداشته‌ها و مطلوب‌هاست، شیفتگی‌هایی است بین دو جنس مخالف. گاهی اشتیاق به دیدار زیبایی‌ها و جاذبه‌های جنسی و تنانه‌ی طرف مقابل است و گاهی شور و هیجان نسبت به جنبه‌ی معنوی و عاطفی. کتاب‌هایی که در این دسته قرار گرفته‌اند، با تکیه بر این ویژگی‌ها انتخاب شده‌اند. ممکن است ویژگی‌ها و مؤلفه‌های دو تعریف دیگر هم در آنها قابل مشاهده و بررسی باشند. مؤلفه‌های تاثیرگذار بر رفتار و اندیشه شخصیت‌های اصلی در این دسته‌بندی دلیل اصلی انتخاب آنهاست.

### کتاب نخست: عاشقانه‌ای به نازکی یک تار مو

این کتاب بازنویسی از یک افسانه‌ی فولکلور سرزمین لرستان است.

شاهزاده «شاون» به قصد شکار از قصر بیرون آمده‌است. او در نزدیکی کوه در کمین شکار نشسته‌است که چشمش به دختر زیبایی با گیسوان سیاه و بلند میفتد. این دیدار لحظه‌ای بیشتر طول نمی‌کشد و دختر بلافاصله از مقابل دیدگان شاهزاده ناپدید می‌شود.

شاهزاده شاون چنان دل‌باخته‌ی دختر می‌شود که روزها و شب‌های زیادی در کوه به دنبال او سرگردان است و بالاخره تصمیم می‌گیرد با ساختن خانه‌ای سنگی در پای کوه بماند تا او را پیدا کند. روزها از پی هم می‌آیند، بدون آنکه شاون به آرزویش برسد. روزی در کنار چشمه‌ی آب، یک نی می‌بیند که تار موی بلندی به بلندای موی دختر دور آن پیچیده است. شاون نی را از چشمه جدا می‌کند و در آن می‌دمد. از نی صدای دختری می‌آید: «های از این بند، وای از این بند...». شاون که نام «آهو» بر معشوق خود گذاشته است، متوجه می‌شود که او با طلسم در نی گرفتار شده‌است.

او روزهای زیادی در روستا به دنبال صاحب صدا می‌گردد تا پیدا یاش کند. با پیدا شدن صاحب صدا، دختر زیبای قصه را با خود به قصر می‌برد.

داستان بر اساس عشق به جنس مخالف پیش می‌رود. اثر در فضایی افسانه‌ای و رویایی و دور از جهان واقعیت اما شفاف و باورپذیر می‌گذرد. این رابطه هم مثل تمام عاشقانه‌های کهن و افسانه‌ای در دل خود تابوشکنی منحصر به فردی دارد. شاهزاده، عاشق کسی می‌شود که او را نمی‌شناسد و تنها با یک نگاه شیفته‌اش شده‌است، بی‌آنکه شناختی از او داشته‌باشد. او در تلاش است به دختر و زیبایی او که مطلوب است، دست پیدا کند. از این رو در غم فراق به سر می‌برد. همین شیفتگی و حیرانی در برابر زیبایی دختر می‌تواند بُعدی آرمانی و جاودان به عشق بدهد. این عشق در عین اینکه سرشار از سادگی و زیبایی است، زمینی و جنسی هم به شمار می‌آید. دلیل دلربایی دختر موهای سیاه و بلند اوست، مو اولین ویژگی تنانه‌ی یک زن است و این تار موی بلند دختر است که به دور نی می‌پیچد و ویژگی جادویی به آن می‌دهد. در ادامه هم همین ویژگی جادویی است که نوای نالان دختر را به شاهزاده می‌رساند. اینجاست که شور و اشتیاق شاهزاده در او تعهد و انگیزه‌ای ایجاد می‌کند که تا رسیدن به دختر آرام نگیرد، بی‌آنکه صمیمیتی بین آنها ایجاد شده‌باشد. در واقع او در مسیر عشقی اینارگرانه پای می‌گذارد.

نشانه‌هایی از میل به جاودانگی، زیبایی و خلق زیبایی در داستان دیده می‌شوند. توصیف زیبایی یک تار موی شناور در آب، صحنه‌ای پایان ناپذیر خلق می‌کند که نشان از عشق‌های بی‌پایان در تمام هستی دارد، عشقی که همان زندگی است. همین است که شاون تا زمانی که معشوقه‌اش را نیافته آرام نمی‌گیرد. عشقی دو طرفه میان شاون و آهو برقرار است. تنها زمانی که شاهزاده شاون در نی می‌دمد، صدای آهو از نی بلند می‌شود و همین است که شاون را در مسیر جست و جوی آهو مصمم و ثابت‌قدم می‌کند. او از هر نشانه‌ای برای رسیدن به معشوق بهره می‌گیرد. در این راه حتی از فریاد این راز هیچ ابایی ندارد. نشانی او را از هر کسی می‌پرسد. حتی به نوبه‌ی خود از روش‌های نو و خلاقانه هم کمک می‌گیرد. می‌توان گفت جست و جوی حقیقت و پایدار ماندن در عشق از نکات قابل تأمل در این داستان است.

شاهزاده عشقش را هم به صورت کلامی و هم رفتاری بیان می‌کند. او روزهای متمادی عمر و زندگی خود را در راه یافتن معشوق صرف می‌کند. رفتار و گفتارش سرشار از شور و هیجان است و خواننده را تا پایان داستان با خود همراه می‌کند. می‌توان گفت قوی‌ترین انگیزه و محرک شاهزاده در این مسیر، وجه تنانه‌ی آهو (موهای سیاه و بلند و نوای نالانش) است. این شیفتگی وقتی با تعهد در هم آمیخته می‌شود، نمایشی از یک عشق منطقی و آرمانی در مقابل دیدگان مخاطب می‌سازد. در مسیر جست و جوی معشوق، جای خالی صمیمیت و روابط دوستانه حس می‌شود. این نوع عشق را بیشتر می‌توان عشقی کمالگرا دانست، چرا که جای شناخت برای پذیرش تفاوت‌ها یا همدلی در آن خالی است.

## کتاب دوم: بندبازان

داستان در دهه‌ی 60 قرن بیستم میلادی رخ می‌دهد و روایت زندگی پسری است به نام «دومینیک هال»، شامل کشمکش‌های عاطفی دوران نوجوانی تا اوایل جوانی او. زندگی دومینیک از همان ابتدا مانند یک بندباز آغاز می‌شود. او تا پایان داستان میان بندهای زندگی‌اش معلق می‌ماند، حتی گاهی نمی‌تواند به درستی یکی را انتخاب کند. اما در نهایت او و عشق زندگی‌اش «هالی استرود»، در یک تصمیم مسئولیت‌پذیرانه ازدواج و خود را وقف مراقبت و بزرگ کردن نوزادشان می‌کنند. به نظر می‌رسد با به دنیا آمدن او، والدینش از تحصیل و پیشرفت باز مانده‌اند. وقتی به سیر زندگی دومینیک نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که او در معرض چه تصمیمات بدتر و خطرناک‌تری قرار داشته است، در می‌یابیم که تصمیمش برای پدر بودن آنهم وقتی خودش هنوز جوان است، چقدر مقدس جلوه می‌کند. هرچند در مورد توانایی‌هایش خیلی با اطمینان عمل نکرده است، به ویژه زمانی که در مورد آینده‌اش از او سوال می‌شود و او پاسخ می‌دهد: «نمی‌دونم!».

نخستین بند زندگی او، والدینش هستند که به لحاظ مالی در سطح پایینی قرار دارند. مادرش زنی خوش ذوق، مهربان و بسیار عاقل است. پدرش مردی سرسخت است که در کارخانه‌ی کشتی‌سازی کارگری می‌کند. به نظر می‌رسد دو بند دیگر از زندگی او همزمان و در رقابت با یکدیگر تنیده شده‌اند: «هالی استرود» و «وینسنت مک الیندن». هالی دختری است که از دنیای زیبای نقاشی، موسیقی و رفاه می‌آید و وینسنت پسری است که به دنیای کثیف خلاف، هرزگی و فقر تعلق دارد. دومینیک و هالی در سن پنج سالگی روی دیوار سنگی در حال قدم زدن هستند که سر و کله‌ی وینسنت پیدا می‌شود و با پرتاب یک سنگ، پیشانی دومینیک را زخمی می‌کند.

این نقطه‌ی شروع کشمکشی شرورانه بین این سه نفر است. دومینیک در مرکز این رابطه‌ی مثلثی سرگردان می‌شود. ابتدا با هالی شروع به بندبازی و دوستی می‌کند، اما پس از اختلافی بچگانه به سمت دوستی با وینسنت پرتاب می‌شود. علاوه بر دزدی و آشوب با او به معاشقه نیز می‌پردازد. از آنجا که وینسنت مک الیندن پسری به شدت بد طینت و دارای روحیه‌ی مجرمانه است، وارد رابطه‌ی منقطع با هالی استرود نیز می‌شود. به نظر می‌رسد برای هالی و دومینیک، این فقط دوره‌ای سیاه در نوجوانی بوده باشد، گرایشی نامتعارف که هر دو به شرورترین پسر محل زندگی‌شان داشتند. حتی او را در طول داستان با طعم عجیب و احساسی خاص توصیف می‌کنند. اما بعدها وینسنت دو بار موقعیت این دو نفر را به خطر می‌اندازد. هرچند با هر بار دخالت او در رابطه‌ی آنها، عشق و نیاز آن دو به هم بیشتر می‌شود. هالی و دومینیک باز به سوی هم باز می‌گردند و این بار در مورد احساس و وابستگی‌شان مراقبت بیشتری می‌کنند و به یکدیگر عشق می‌ورزند.

یکی دیگر از بندهای زندگی دومینیک آینده‌ی اوست. او باید یا به عنوان یک نویسنده‌ی خوش ذوق و نخبه‌ی دبیرستان، همراه هالی به کالج برود یا به عنوان پسر یک کارگر ساده در کارخانه‌ی کشتی‌سازی مشغول به کار شود. در میانه‌ی داستان یکی از بندهای زندگی‌اش پاره می‌شود و مادرش را از دست می‌دهد. لحظات بیماری و مرگ مادر دومینیک پر احساس‌ترین و غمگین‌ترین بخش داستان را تشکیل می‌دهد. یک بند دیگر که نسبت به بقیه کم اثرتر است اما با پایداری دومینیک را هدایت می‌کند، مردی است خانه به دوش و بی‌زبان که مسیح‌گونه اطراف عشق هالی و دومینیک پرسه می‌زند و در نقش فرشته‌ی الهی، نگهبانی از این دو را بر عهده دارد. در گرماگرم این تصمیم‌ها و رویدادها در زندگی دومینیک، در نهایت تنها یکی پیروز می‌شود: وینسنت. او دومینیک را مجروح می‌کند و هالی را مورد تجاوز قرار می‌دهد. مدتی بعد مشخص می‌شود که هالی باردار است، آنهم هنگامی که خبر قبولی او و دومینیک در کالژی خوشنام رسیده است.

در نهایت هالی و دومینیک تصمیم می‌گیرند با ازدواج، به آن بچه فرصت بدهند و او را با عشق بزرگ کنند. آن‌ها در خانه‌ای اجاره‌ای در شهر زندگی خود را شروع می‌کنند. در حالی که هالی در خانه مشغول بزرگ کردن نوزاد است، دومینیک به کارخانه‌ی کشتی‌سازی می‌رود و مشغول کار می‌شود. اینجا داستان بندبازان به گونه‌ای به سر

می‌رسد که گویا از خطر سقوط در تباهی گناهان و اشتباهات وینسنت نجات یافته‌اند و در کمال سلامت خود را به انتهای نمایش رسانده‌اند. هرچند در ابتدای جوانی خود هستند و باید مسیر بس درازی برای حفظ تعادلشان روی بندهای زندگی بپیمایند. حتما این بار این بندبازان حرفه‌ای تر عمل خواهند کرد.

گرچه پیرنگ داستان پیچیده است، در میان این پیچیدگی‌ها عشق به جنس مخالف، پرننگ و واضح بیان شده است. عشقی با ظرافت و صراحت در بستری از اتفاقات واقعی، از دوران پر شور و حرارت نوجوانی و جوانی ترسیم شده است. عشق میان دومینیک و هالی، از شور و اشتیاق و هیجان دوران نوجوانی در میان سختی‌ها و اتفاقات به سلامت گذر می‌کند و به یک عشق منطقی در دوران جوانی تبدیل می‌شود.

موضوع عشق در جای جای این داستان شفاف و بی‌پرده بیان شده است. نویسندگان با تابوشکنی‌ها نه تنها رابطه‌ی جنسی خارج از عرف را مطرح می‌کند، حتی پا فراتر گذاشته و بارداری هالی نوجوان را نیز به تصویر می‌کشد. پذیرش همین تابوست که عشق دومینیک به هالی را به صورت عشقی مسئولانه و دلسوزانه به نمایش می‌گذارد. با توجه به وضعیتی که هالی با آن مواجه است، دومینیک پای احساس خود می‌ماند و قدمی پا پس نمی‌کشد.

در این داستان به گرایش‌های متعارف و نامتعارف جنسی به صورتی توأمان و در هم تنیده پرداخته شده است. تمرکز شخصیت‌ها بر گرایش‌های بین دو همجنس، آنها را از صمیمیت در رابطه‌ی مرکزی دور می‌کند. بالاخره در جایی دیگر باز همین توجه به وجه جسمانی و جنسی طرف مقابل است که در مسیر عشق راهگشاست و در پیشبرد آن به سمت تعهد و پایداری هم مؤثر است. در واقع، آنچه به تعهد در رابطه‌ی عاشقانه منتهی می‌شود، تمایل و اشتیاقی متعارف و منطقی میان دو جنس مخالف است، شور و اشتیاقی اروس‌گونه که آرام آرام در مسیر یک رابطه‌ی عاطفی و روانی پخته می‌شود و به مسئولیت‌پذیری می‌رسد.

1- در ابتدا مسئله‌ی این عشق دو طرفه در میان فراز و نشیب‌های زندگی این دو نوجوان، مستتر و پنهان است. اما آرام آرام که بحران‌های زندگی دومینیک در هم می‌پیچند و او را وا می‌دارند تا از میان همه‌ی بندهای زندگی، یکی را انتخاب کند، او با انتخاب هالی از خودگذشتگی می‌کند. در واقع با اطلاع از وضعیت و مسائل پیش روی هالی، عشق و تعهد خود را به اوج می‌رساند.

هر زمان که شور و اشتیاق بین دومینیک و هالی ابراز می‌شود، آنها صمیمیت دوستانه را به سمت صمیمیتی در چارچوب عشق پیش می‌برند و لحظاتی سرشار از عشقی رمانتیک شکل می‌دهند. هر زمان که این شور و اشتیاق به سمت وسوی دیگر می‌رود، این عشق هم فروکش می‌کند و آنچه باقی می‌ماند همان عشق فیلیایی است که از کودکی با هم داشته‌اند. سرانجام، تعادلی عجیب بین تعهد، صمیمیت و شور و اشتیاق برقرار می‌شود و رابطه‌ی آنها را به سوی مرکز ثقل خود سوق می‌دهد، مرکز ثقلی که استرنبرگ از آن به عنوان نقطه‌ی میانی مثلث عشق یاد می‌کند و نام عشق ایده‌آل بر آن می‌گذارد. جان لی هم آن را عشق منطقی می‌داند.

نویسنده نگاه خود به عشق را در طیفی اجتماعی و روان شناختی مطرح کرده است. از جایی که زندگی خانوادگی دومینیک و چالش‌ها، فقدان و جدایی‌ها را به تصویر می‌کشد تا آنجا که دومینیک در منجلاب نیستی و روانی غرق شده و همین‌طور سرانجام داستان که دومینیک به کمک خودباوری و ریسمان عاطفی، سرنوشت خود و هالی استرود را به هم گره می‌زند، همگی به عنوان نمونه‌هایی از این طیف قابل ذکر هستند.

با اینکه دومینیک و هالی دو سر این رابطه‌ی دو طرفه، دگرخواه هستند، رفتارهایی به ظاهر خودخواهانه دارند که ناشی از تجربه‌ی عشق در سطوح پایین و پنهانی آن است، دلبستگی اضطرابی که هر دو در درون خود نسبت به دیگری حس می‌کند. همین دلبستگی و اضطراب پنهان است که آنها را از تمرکز بر رابطه‌ی دو طرفه به سوی دیگر رابطه‌ها دور می‌کند. اما آنچه در پایان چیره می‌شود، حس دگرخواهانه است. همین حس دگرخواهانه به صورتی واقعی در سراسر داستان مطرح می‌شود و به ارتقاء و رشد عاطفی هر دو نفر کمک می‌کند و مسئله‌ی رفتار متعهدانه را با آرامی و طمانینه به طرف گشایش آن سوق می‌دهد.

گرچه مؤلفه‌هایی همچون تعادل در ابراز عشق، واقع‌گرایی و پذیرش موقعیت در میان کشمکش‌ها و تلاطم‌ها ثابت نیستند، در لحظات تجلی بر مسیر عشق تاثیر می‌گذارند و آن را به سوی عشقی پایدار و سازنده هدایت می‌کنند.

### کتاب سوم: عشق در میان مرغ‌ها

این داستان، روایت طنزآمیزی است از زندگی دو دوست که با هم یک فعالیت اقتصادی در مرغداری را شروع می‌کنند. در این میان یک جریان عاشقانه شکل می‌گیرد که به آرامی محور داستان می‌شود. «اوکریج» و «گارت» از زمانی که در یک مدرسه‌ی خصوصی بوده‌اند، یکدیگر را می‌شناسند. اوکریج نه تنها از لحاظ جسمی تنومند و قوی است، بلکه از لحاظ روانی هم از سلامت کامل برخوردار است. او ماجراجو، بی‌ملاحظه، بی‌پروا و آتشین مزاج است. گارت یک نویسنده‌ی رمان و ساکن لندن است که روحیه‌ای گوشه‌گیر و اندیشمند دارد.

اوکریج و همسرش قصد دارند وارد صنعت مرغداری شوند و از گارت که به نظرشان فردی باهوش، کاری و شریف است، می‌خواهند با آنها همراه شود. با وجود شیوه‌ی خاص اوکریج در تحکم به افراد، گارت این پیشنهاد را می‌پذیرد تا به گمان خود برای نوشتن رمان جدیدش فرصت مناسبی داشته باشد، فرصتی که نیازمند آرامش، تغییر آب و هوا و حتی حضور در محیطی بیرون از شهر است. به دست آوردن منابع مالی که اوکریج وعده‌اش را می‌دهد، اهمیت چندانی برای او ندارد.

اوکریج مرغداری را در منطقه‌ای خوش آب و هوا به نام «کام رجیس» راه‌اندازی می‌کند. گرچه او در این راه با همسر مهربانش و گارت همراه است، باز هم به شیوه‌ی خودش خرید می‌کند، شیوه‌ای که پیش از این برای خرید غذا و دیگر مایحتاج داشته‌است: روش خرید نسبی یا قرضی. با اینهمه، همیشه در برابر طلبکاران قیافه‌ی حق به جانب به خود می‌گیرد و به قولی به آن‌ها وعده‌ی سر خرمن می‌دهد.

در همان ابتدای سفر، گارت در قطار با دختری به نام «فیلیس» و پدرش (پروفسور) آشنا می‌شود. فیلیس در حال خواندن رمان اوست و همین گارت را به او علاقه‌مند می‌کند. البته در زمان اقامت در کام‌رجیس آشنایی گارت با آنها بیشتر می‌شود. با رفتارها و حرف‌های توهین‌آمیز اوکریج، پروفسور عصبانی می‌شود و از آنها دوری می‌کند. گارت تصمیم می‌گیرد به شیوه‌ی خودش، برای حل این مسئله و رسیدن به خواسته‌اش عمل کند. او به مرد قایقرانی که بعضی روزها پروفسور را برای ماهیگیری به دریا می‌برد، پولی می‌دهد و از او می‌خواهد تا قایق را برگرداند. سپس خودش پروفسور را نجات می‌دهد. بعد از این اتفاق روابط آنها برای مدتی گرم می‌شود تا اینکه پروفسور به نقشه‌ی او پی می‌برد و دیگر با گارت حرف نمی‌زند. گارت در اقدام بعدی پس از شرکت در مسابقه‌ی گلف با پروفسور عمداً کاری می‌کند که پروفسور برنده شود و بالاخره می‌تواند رضایت پروفسور را برای ازدواج با دخترش فیلیس جلب کند.

زمانی که گارت با خوش حالی به مزرعه بر می‌گردد، اوکریج و همسرش در آنجا نیستند و با دیدن طلبکارهای عصبانی در مزرعه تصور می‌کند آنها فرار کرده‌اند. طلبکارها اموال اوکریج را غارت می‌کنند. اوکریج و همسرش که به شهر رفته بودند تا از خاله الیزابت پیر، خاله‌ی همسرش، پول قرض بگیرند، وقتی پیروزمندانه و با پول برای پرداخت بدهی‌ها به مزرعه بر می‌گردند، از غارت اموالشان بسیار عصبانی می‌شوند. اوکریج بعد از جمع کردن طلبکارها و یک سخنرانی تند برای آنها مثل همیشه امیدوارانه درباره‌ی عملی کردن ایده‌ی جدیدش یعنی پرورش اردک صحبت می‌کند.

در این داستان، عشق به جنس مخالف با هدف ازدواج با استفاده از ساختار داستان‌های طنز مطرح شده است و در بستری از واقعیت و واقع‌گرایی و بدون دخالت تخیل، رویا و رویاپردازی پیش رفته است.

گرچه عشق بین گارت و فیلیس به صورت شفاف بیان شده است، شخصیت اصلی داستان (گارت) نه تنها مهارت عشق ورزیدن ندارد، نحوه‌ی بیان عشق را هم نمی‌داند. او چند بار مرتکب خطاهای جبران‌ناپذیر و مضحک

می شود. گارنت برای کسب رضایت پدر فیلیس به روش آزمایش و خطا پیش می‌رود. چندین روش را امتحان می‌کند تا اینکه در اواخر داستان وقتی پی در پی در ابراز عشق و عشق‌ورزیدن شکست می‌خورد، به خودش می‌آید و بالاخره شهامت می‌یابد درخواست ازدواج (مسئله‌ی اصلی) را مطرح کند. او درحین بازی گلف فیلیس را از پروفوسور خواستگاری می‌کند.

ماجرای واقعگرا و عاشقانه‌ی این دو نفر مربوط به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است، زمانی که نقش بزرگ تر خانواده به ویژه پدر برای انتخاب همسر مهم و تاثیرگذار بوده است. در واقع، عشق و ازدواج زیر سایه‌ی بزرگ ترها شکل می‌گرفت. احترام به خواسته و نظر پدر برای فیلیس و گارنت نه تنها لازم بود سرپیچی از آن، یک تابو و گناه به شمار می‌رفت. تمام تلاش نویسنده برای بیان عشق یک مرد به زن و رساندن آن به چارجوب ازدواج بدون تابوشکنی است.

در دیدار اول، شور و اشتیاق گارنت و پذیرش فیلیس مشهود است. پدر فیلیس مخالف است. ویژگی‌های اخلاقی گارنت که او را فردی مهربان، ساده، پرشور و اشتیاق و متعهد به عشق نشان می‌دهد، به او در تلاش برای جلب رضایت پروفوسور کمک می‌کنند. او با این تلاش در واقع مسئولیت رابطه و علاقه‌مندی‌اش را می‌پذیرد. گارنت تمام تلاشش را برای جلب توجه پروفوسور می‌کند. با وجود اینکه این عشق یک عشق زمینی و جنسی است، اتفاقات داستان، بیانگر ظرافت عاطفی و روانی آن نیز هستند.

اگرچه داستان به مسائلی از جمله کار مرغداری و رفتار او کریج می‌پردازد، همان‌طور که از کلمه‌ی «عشق» در عنوان کتاب پیداست، محور تمام اتفاقات و مسئله‌ی پررنگ داستان عشق است. داستان اصلی یک داستان عاشقانه است و مسئله‌ی اصلی «عشق گارنت به فیلیس». از طرفی می‌توان گفت مسئله: «رسیدن به معشوق و برداشتن موانع پیش‌رو» است.

بعد از افشای کار اشتباه گارنت برای فیلیس و پدرش او به اشتباه عشق خود را نزد او کریج مطرح می‌کند ولی او کریج با حرف‌های نامربوط و بی‌پروا روابط گارنت و پروفوسور را بدتر می‌کند. در انتهای داستان بعد از چندبار شکست، بالاخره اعتماد به نفس گارنت بالا می‌رود. او با انتخاب و با تکیه بر خلاقیتش کاری می‌کند که پروفوسور برنده شود و به خواسته‌ی خود برسد. همین اعتماد به نفس به او امکان می‌دهد برای رسیدن به هدف، شجاعانه و بدون ترس رفتار کند، تا جایی که می‌تواند پیگیر و متعهد پای خواسته‌اش بماند (کاری که بعد از بازی با پدر فیلیس انجام می‌دهد و برخورد همراه با اعتماد به نفسش با طلبکارهای او کریج).

گارنت یک شخصیت دگرخواه است و همین دگرخواهی و ویژگی‌های مثبت دیگر اوست که باعث می‌شود یک رابطه‌ی عاری از اجتناب را تجربه کند. عشق موجود در داستان همراه با همدلی، عشق ورزیدن و تعادل بین عشق دهنده و عشق گیرنده است و به سمت پایداری پیش می‌رود.

گارنت تلاش می‌کند و شکست می‌خورد ولی از شور و اشتیاقش نسبت به فیلیس کم نمی‌شود. با اینکه فرصت زیاد و مناسبی برای ابراز کلامی این عشق و علاقه پیدا نمی‌کند، رفتارش شاهد خوبی بر این ادعاست. پدر فیلیس چنان رسمی و جدی برخورد می‌کند که نه تنها فرصتی برای ایجاد صمیمیت نمی‌دهد، جرئت و جسارت ابراز کلامی عشق را هم از بین می‌برد. حتی فیلیس دیگر نمی‌تواند تمایلی به ارتباطش با گارنت نشان دهد. آنچه در این رابطه‌ی عاشقانه و دوطرفه به چشم می‌خورد، شور و اشتیاق و پیگیری و تعهد طرفین به ویژه گارنت است. وجود همزمان این دو، بیانگر یک عشق ابلهانه است که منجر به راه‌حل‌های غیرمنطقی و خطرناک گارنت می‌شود. اشاره به یک نکته خالی از لطف نیست: این عشق ابلهانه با قالب انتخابی نویسنده برای بیان اتفاقات یعنی قالب طنز همسو و هم‌جهت است. گرچه سرانجام او با کسب رضایت پروفوسور در مسیر ازدواج قرار می‌گیرد. بعد از ازدواج و با ایجاد صمیمیت بین گارنت و فیلیس عشق این دو به سمت عشقی ایده‌آل پیش می‌رود، عشقی که در ابتدا در وجه اروس پدیدار شده است و می‌تواند با گذر از موانع و حفظ تعهد و پایداری در رابطه، به یک عشق فیلیایی تغییر ماهیت دهد.



## کتاب چهارم: جنگ که تمام شد بیدارم کن

داستان درباره‌ی پسر نوجوانی به نام «حامی» است. حامی اعضای خانواده‌اش را در جنگ ایران و عراق از دست داده است. "مادربزرگ" (بی‌بی) و «دایی عباس» آخرین بازمانده‌ی خانواده‌ی حامی هستند. آنها چندسالی است که به قم مهاجرت کرده‌اند و در این شهر زندگی می‌کنند. دایی عباس کامیوندار است و بیشتر روزها کنار آنها نیست. گاهی به دیدنش می‌آید و هزینه‌ی زندگی این دو نفر را در حد توان خود تامین می‌کند. به خاطر لهجه‌ی آبادانی و پوست سبزه، حامی دوستان زیادی در مدرسه یا محله ندارد. «آقای افرا» معلم خط و نقاشی، توجه ویژه‌ای نسبت به او دارد. توجه آقای افرا باعث حسادت همکلاسی‌ها و تنهاتر شدن حامی شده است. در همسایگی دیوار به دیوار آنها خانواده‌ی آقای «آقاجانی» زندگی می‌کنند. دختر کوچک این خانواده «حوری» یک دختر نوجوان است که همبازی چندسال پیش حامی در شب‌های تابستان بوده است. این دو چند وقتی از هم بی‌خبر بودند تا اینکه یک روز وقتی حامی در انباری پناه گرفته بود، صدای گریه‌ی حوری توجهش را جلب می‌کند. حامی به دنبال صدا می‌گردد و متوجه می‌شود صدا از دریچه‌ی بالای دیوار می‌آید که در بالاترین نقطه‌ی دیوار انباری آنهاست و در خانه‌ی آقای آقاجانی در پایین‌ترین نقطه‌ی دیوار انباری قرار دارد. اسم دریچه را «عسلی» می‌گذارند. از آن روز به بعد حوری و حامی پای همین عسلی همدیگر را می‌بینند.

آقای آقاجانی، پدر حوری، متعصب است. آنها در خانه تلویزیون و رادیو ندارند و آقای آقاجانی حتی اجازه‌ی بیرون رفتن از خانه، مدرسه رفتن یا کتاب‌خواندن را هم به حوری نمی‌دهد. مادر حوری از دنیا رفته و پدر دوباره ازدواج کرده است. نامادری به بهانه‌ی کوچک بودن خانه، انباری را به عنوان محل زندگی حوری تعیین کرده است. تنها سرگرمی حوری، قالیبافی و حرف زدن با حامی است. رابطه‌ی بین آنها در میان تمام اتفاقات پیش می‌رود و آرام آرام صمیمانه‌تر می‌شود.

آقای افرا معلم درس هنر و استاد خطاطی و نقاشی مدرسه، توجه خاصی به حامی دارد. به خاطر همین توجه و محبتی که به حامی دارد، به او خطاطی و نقاشی آموزش می‌دهد. افرا تنها کسی است که از عشق میان حوری و حامی خبر دارد. از طرفی حامی برای تامین مخارج زندگی در غیاب دایی عباس و اصرار بی‌بی به کار خطاطی می‌پردازد و کارهایی مثل دیوارنویسی و شیشه‌نویسی می‌کند. حتی برای مدتی دستیار یک مرد دلاک می‌شود که روی تن مردان دیگر خالکوبی می‌کند. مدتی هم به عنوان عریضه‌نویس در مسجد جمکران مشغول می‌شود. اما هربار نه تنها دستمزد کافی دریافت نمی‌کند، بلکه حق و حقوقش پایمال می‌شود. باز هم افرا به دادش می‌رسد و او را به یک سنگتراش در قبرستان معرفی می‌کند. حامی به عنوان خطاط سنگ قبر در گورستان مشغول کار می‌شود. یک روز روی یک سنگ گران‌قیمت، طرحی نو که تلفیقی از نقاشی و خطاطی است، پیاده می‌کند. با وجود نگرانی و دلواپسی استادکارش، صاحب سنگ یعنی آقای کیان از ابتکار و خلاقیت حامی خوش حال می‌شود و به استعداد او در خطاطی و طراحی پی می‌برد. آقای کیان از حامی و افرا برای بازدید از نمایشگاه خط و نقاشی خود دعوت می‌کند. او در مدت بازدید از نمایشگاه شیوه‌ی جدید خط و نقاشی را به حامی و افرا آموزش می‌دهد و از آنها می‌خواهد در زمان معین با توجه به آنچه آموخته‌اند، تابلوهای جدیدی آماده و در نمایشگاه آینده مشارکت کنند. این نمایشگاه خیلی برای حامی مهم است و تمام تلاش خود را برای آماده کردن تابلوها می‌کند. روزهای سختی پیش روی حامی است. کار بی‌وقفه روی تابلوها و از دست دادن بی‌بی برای حامی روزهای سختی می‌سازد. نتیجه‌ی تلاش این دو نفر، تعداد چشمگیری تابلوی نقاشی و طراحی است. روزی که قرار است تابلوها به تهران منتقل شوند، خانه‌ی افرا هدف موشک قرار می‌گیرد. داستان به این شکل تمام می‌شود که آمبولانس‌ها، ماشین‌های آتش‌نشانی و پلیس با آژیرهایشان در شهر در رفت و آمدند. حوری و حامی کنار هم هستند. حامی دست‌های حوری را در دستش می‌گیرد و می‌گوید: «دل‌م می‌خواهد همین جا میان دست‌های تو بخوابم. جنگ که تمام شد بیدارم کن.»

این داستان بر پایه‌ی روابط عاطفی و اجتماعی انسان‌ها در بحبوحه‌ی جنگ و صلح بر پایه‌ی واقعیت شکل گرفته است. در جای جای داستان روابط عاطفی متفاوتی به چشم می‌خورند که گاهی پیچیده‌اند و گاهی سطحی. روابط مختلفی که میان حامی و انسان‌های پیرامون او شکل گرفته یا در حال شکل‌گیری است، نمونه‌های قابل توجهی هستند. رابطه‌ی میان حامی با اشخاصی مثل بی‌بی و آقای افرا از جمله روابط پیچیده و عمیقی است که با بررسی جزئی و دقیق آن‌ها، می‌توانیم مولفه‌های عشق فیلیایی را در هر یک از این رابطه‌ها بیابیم. از طرفی رابطه‌ی حامی با دایی‌عباس، همکلاسی‌ها یا افراد مختلفی که برای انجام کار و کسب درآمد با آنها مواجه می‌شود، از نوع روابط ناگزیر اجتماعی و روزمره است که در حد روابط سطحی باقی می‌ماند و صمیمانه نمی‌شود.

رابطه‌ی میان حامی و حوری در زمینه‌ی از اتفاقات تاریخی و موقعیت اجتماعی و زیستی شکل می‌گیرد. نویسنده برای پیشبرد داستان از ویژگی‌های این زمینه تا حد توان بهره‌گرفته است، اما پیامدهای اتفاقی و دور از ذهن و پشت سرهم، بر باورپذیری داستان تاثیر منفی می‌گذارند و آن را غیرواقعی جلوه می‌دهند.

نویسنده تلاش کرده است تا حد امکان داستان را از ظرفیت‌های در دسترس بی بهره نگذارد. این ظرفیت‌ها در فضا سازی نقش مهمی بر عهده گرفته‌اند. از طرفی، استفاده از ابزارهای مختلف، موجب عدم تمرکز داستان روی مسئله‌ی اصلی یعنی رابطه‌ی عاشقانه‌ی میان حامی و حوری شده است. به عنوان نمونه می‌توان به این مورد اشاره کرد که بستر فرهنگی خانواده‌ی حامی و بی‌بی متاثر از فرهنگ جنوب است. در پیشبرد داستان به تابوهایی همچون ازدواج با فردی غیر از قوم و خویش پرداخته شده است. به باورهای عامیانه‌ی درست و نادرست و حتی خرافه‌های موجود نیز اشاره شده است. این موارد گرچه بر انتقال احساسات و فضای فکری و ذهنی شخصیت اصلی داستان به خواننده تاثیرگذار است، او را از مسئله‌ی مرکزی و اصلی دور می‌کند. معضلات فرهنگی و اجتماعی غیر از جنگ هم داستان را دستخوش تغییر و بحران می‌کند.

8- رابطه‌ی میان حامی و حوری از جمله رابطه‌هایی برای گریز این دو از تنهایی است. این دو در سنی با هم روبه‌رو می‌شوند که تفاوت‌های جسمی و تنانه‌ی جنس مخالف برای طرف دیگر رابطه مهم هستند. از همین رو توجه به زیبایی جسمی و توصیفات شاعرانه از زبان حامی، بیانگر توجه به وجه تنانه‌ی این عشق دو طرفه و زمینی است. هرچه رابطه صمیمانه‌تر می‌شود، هر دو نفر درک بیشتری از طرف مقابل پیدا می‌کنند، مسئولیت بیشتری نسبت به او و حفظ رابطه حس می‌کنند و حتی آن را نشان می‌دهند. آن‌ها با یکدیگر با شفقت و مهربانی رفتار می‌کنند. آرام‌آرام شور و اشتیاق به رویاپردازی در کنار هم بودن منتهی می‌شود، چنین رویاپردازی ناشی از صمیمیت و محبت نسبت به یکدیگر است. جنبه‌ی روانی و عاطفی این عشق نسبت به جنبه‌ی جنسی آن پررنگ‌تر است و همین موجب پایداری آن می‌شود.

شور و اشتیاق حامی و حوری نسبت به هم راهی برای فرار از تنهایی و طلب انس و الفت است که با حضور دیگری در رابطه معنا پیدا می‌کند. حامی به خاطر تفاوت در لهجه و رنگ پوست از یک سو و توجه آقای افرا از سوی دیگر از جمع همکلاسی‌ها طرد شده است. حوری هم به اجبار و با تحمیل اعضای خانواده به تنهایی در انباری خانه قالی می‌بافد و بی هیچ دوست و همصحبتی روز را شب می‌کند. هر دو بی مقدمه و بدون شناخت کافی به همدیگر اعتماد می‌کنند و این اعتماد آغاز شور و اشتیاق این دو نسبت به هم و مرهمی بر غصه‌ها و دردهایشان می‌شود. هرچه زمان بیشتر می‌گذرد، صمیمیت در همراهی و با هم بودن در پناه عشقی امن و پنهانی بیشتر شکل می‌گیرد و قوام می‌یابد. گرچه میل به زیبایی و جاودانگی کمابیش دیده می‌شود، تلاش برای با هم بودن و در کنار هم ماندن روی دیگر پیامدهای عشق تاثیر بسزایی دارد. رابطه با شور و اشتیاق حامی و حوری نسبت به هم شروع می‌شود، صمیمیت و دوستی از سوی هر دو طرف آن را حفظ می‌کند و در کشاکش حفظ تعهد و پایداری در عشق به پایان می‌رسد. این رابطه وابسته به جنس مخالف است و با پرورش مولفه‌های عشق استرنبرگ به سمت و سوی یک عشق ایده‌آل پیش می‌رود. تک‌تک مولفه‌ها متناسب با سن شخصیت‌های اصلی داستان یعنی حامی و حوری مطرح و بیان شده است.

حس دگرخواهی همزمان با غلبه بر حس تنهایی (یک حس فردی) رشد پیدا می‌کند و در رفتار و عملکرد حامی نسبت به حوری نشانه‌های روشن و پررنگی از خود به جای می‌گذارد. حامی به واسطه‌ی محبت‌ها و عملکرد عشق‌ورزانه‌ی خود، عشقی عمیق و دهنده را تجربه می‌کند و حوری به سبب محدودیت‌هایی که خانواده و فرهنگ بر او تحمیل کرده اند، یک عشق گیرنده را به نمایش می‌گذارد. حوری شور و اشتیاق، محبت، همراهی و تعهد خود نسبت به حامی را در کلام ابراز می‌کند، همواره حسی دگرخواهانه نسبت به حامی دارد و رفتاری مبنی بر خودخواهی از او دیده نمی‌شود.

9- عشق عامل پیش‌برنده‌ی اتفاقات است، منبع امید و انرژی نیز هست. حامی خود را دور از همکلاسی‌ها احساس می‌کند و برای فرار از تنهایی به افرا و کتابخانه‌ی او پناه می‌برد، بعد از شروع ارتباط با حوری با اعتماد به خود و آنچه آموخته است، به دنبال کسب درآمد از راه خطاطی می‌رود. گرچه تجربیات مفید و سودمندی کسب نمی‌کند، عشق پنهانی و رازگونه به حوری موجب می‌شود در انجام کارها تا جایی که می‌تواند خلاقانه و متفاوت عمل کند. شیوه‌های جدیدی برای انجام کارها می‌یابد یا به روش و شکلی متفاوت از عهده‌ی انجام آنها بر می‌آید. همین خلاقیت است که زمینه‌ی آشنایی او با آقای کیان و حضور در نمایشگاه مشترک را فراهم می‌کند.

در آغاز، این عشق برای همراهی و در کنار هم بودن حامی و حوری است و آنچه برانگیزاننده است میل به داشتن مطلوب و جبران نداشته‌هاست. گرچه میل به ویژگی‌های جسمانی و زیبایی جنس مخالف بر شور و اشتیاق و هیجان هر دو طرف در طول رابطه تاثیر بسزایی دارد، صمیمیت و محبت نسبت به یکدیگر هم نتیجه‌ی روانی و عاطفی این عشق است. در نهایت می‌توان عامل اصلی و پیش‌برنده‌ی این عشق را اروس بدانیم.

### دسته‌ی دوم: فیلیا (Philia)

فیلیا همان دوستی یا عشق برادرانه است. همان خواستن چیزهای خوب برای شخص دیگر و فقط برای آن کس دیگر است. اگر رابطه‌ای از این دست بین شخصی با شخص دیگر وجود داشته باشد، محبتی از نوع فیلیا پدید آمده است. در این نوع عشق صحبتی از زیبایی، نداشته‌ها و نیازها یا حتی مطلوب‌ها نیست، بلکه پای شباهت‌ها و پذیرش‌ها در میان است. گاهی شباهت‌هاست که منجر به درک عمیق طرفین می‌شود. دو نفر ارزش‌ها، حالات و رفتارهای خود را با یکدیگر به اشتراک می‌گذارند. گاهی هم قدرت پذیرش دیگری است که با وجود همه‌ی اختلاف‌ها یا تفاوت‌ها صمیمیت و محبت بین دو نفر جاری می‌کند به طوری که یکدیگر را در هر وضعیتی درک می‌کنند.

کتاب‌هایی که در این دسته قرار گرفته‌اند، با تکیه بر این ویژگی‌ها انتخاب شده‌اند. ممکن است ویژگی‌ها و مؤلفه‌های دو تعریف دیگر هم در آن‌ها قابل مشاهده و بررسی باشند. مؤلفه‌های تاثیرگذار بر رفتار و اندیشه‌ی شخصیت‌های اصلی در این دسته‌بندی دلیل اصلی انتخاب آن‌هاست.

### کتاب نخست: سارا و موج‌های رود ارس

داستان این کتاب بازنویسی از یک افسانه‌ی فولکلور سرزمین آذربایجان است. داستان با ساز «عاشیق نجیب» همراه با نمایی از زندگی زوجی جوان و عاشق به نام «گلناز» و «اصلان بیگ» آغاز می‌شود. با اینکه گلناز باردار نمی‌شود، اصلان بیگ به عشق گلناز تمام زخم‌زبان‌های ایل را تحمل می‌کند و ذره‌ای از عشقش نسبت به همسرش کاسته نمی‌شود. آن دو پس از مدتی پسر بچه‌ای را که آخرین بازمانده‌ی زلزله است به فرزندی قبول می‌کنند و نام "آلاگوز" به معنی «زیبا چشم» را برایش انتخاب می‌کنند. گلناز به کودک خردسال، مادرانه و همچون فرزند نداشته‌ی خود عشق می‌ورزد.

همزمان با هفت سالگی آلاگوز، گلناز و اصلان بیگ صاحب فرزند دختری به نام سارا می‌شوند. گلناز روز نامگذاری سارا از دنیا می‌رود و اصلان به تنهایی از سارا مراقبت و محافظت می‌کند. سارا همزمان با دوره ی نوجوانی دل به مهر آلاگوز می‌دهد. بین آن دو محبتی برقرار می‌شود که بر دیگران پوشیده نیست و عشق‌ورزی آنها تا جایی که فرهنگ ایل اجازه می‌دهد پنهانی و دور از جمع دیده می‌شود. آلاگوز که حالا جوان برومند و شجاعی است از طرف ایل لقب "خان‌چوپان" می‌گیرد. خان‌چوپان انتخاب می‌شود تا گله‌ی ایل را برای چرای یک ماهه به کوهستان ببرد. پدر سارا که از عشق میان این دو جوان آگاه است، درخواست خان‌چوپان را برای وصلت با آلاگوز می‌پذیرد و به او قول می‌دهد پس از بازگشت از کوهستان جشن عروسی‌شان را برپا کند. در روزهای نبود خان‌چوپان، ارباب روستا با دیدن سارا به او دل می‌بندد و برای پدر سارا پیغام خواستگاری می‌فرستد. او با شنیدن جواب رد اصلان بیگ او را تهدید می‌کند که تمام جوانان روستا را خواهد کشت. در برابر مقاومت‌های پدر سارا، ارباب این بار با اسلحه و تهدید نزدیک چادر سارا می‌رود و می‌خواهد او را با خود ببرد. با وجود مخالفت پدر، سارا از چادر بیرون می‌آید و پس از گفت و گویی کوتاه با پدر به طرف اسب ارباب می‌رود. او با تظاهر به همراهی با ارباب سوار اسب می‌شود، به تنهایی به سوی رود ارس می‌تازد و پس از رسیدن به آن خود را به دست امواج ارس می‌سپارد. با این کار هم روستا نجات می‌یابد و هم وفاداری او به خان‌چوپان به اثبات می‌رسد.

در ادامه‌ی داستان با شخصیتی به نام «عاشیق» رو به رو هستیم. عاشیق‌ها در فرهنگ آذری، نوازندگانی هستند که با تار خود آواز عشق‌های بی‌سرانجام را تکرار می‌کنند. عاشیق داستان در زمان بیماری و ترک دنیا، سازش را به خان‌چوپان می‌سپارد. او نیز در تداوم این مسیر، درد و رنج عشق خود را با آوای سازش به گوش همگان می‌رساند.

عشقی که ناکامی در وصال را به پیوستن با غیر معشوق ترجیح می‌دهد، نتیجه‌ی زندگی عاشقانه‌ای است که پدر و مادر داشته‌اند و مهری که از مادری صبور و پایداری و از پدری متعهد و عاشق به او رسیده که همواره ناز دخترانه‌اش را به جان خریده‌است. این عشق که به دور از جنبه‌ی جسمانی و تنها با تکیه بر تعهد و وفاداری شکوفا شده‌است. به نظر می‌رسد طبق نظریه‌های علمی و در دسترس به عشقی بی‌سرانجام و ابلهانه تغییر شکل داده است. اما در جهان رویایی داستان، عشقی پاک و بی‌آلایش است. گرچه در این اثر وجوه مختلفی از عشق دیده می‌شود، می‌توان رفتار سه عاشق را که در پی تصمیم‌های متوالی ناکام می‌مانند، بیشتر بررسی کرد: داستان حول مسئله عشق شکل گرفته و هسته‌ی اصلی این عشق ساراست که خودش ثمره‌ی انتظاری طولانی برای تجربه‌ی حس پدری و مادری دو عاشق است. او تمام تلاشش را می‌کند تا صبر و پایداری خود را به وصال با خان‌چوپان گره بزند. سعی دارد دور از چشم همه به آلاگوز عشق بورزد و فقط از او عشق بطلبد. اما روزگار بر او می‌تازد و با حضور ارباب روستا، عرصه را بر او تنگ می‌کند. سرانجام راهی به جز تسلیم نمی‌ماند، تسلیمی دور از هر انتخاب! اما او با توان خلاقانه‌ی خود راهی جدید می‌یابد: نه از پایداری در رفتار متعهدانه و عاشقانه اش دست می‌کشد و نه آسیبی به ایل آبا و اجدادش می‌رساند. او راه سوم یعنی مرگ را انتخاب می‌کند و عشق خود نسبت به خان‌چوپان را در نهایت شور و اشتیاق ناکام می‌گذارد. این ناکامی هرچند از تجربه‌ی صمیمیت واقعی دور است، در پایان به عشقی اینارگرانه تبدیل می‌شود. سارا به دور از هر کمال‌گرایی در اوج عزت‌نفس خود می‌پذیرد که روی خوش وصال را نخواهد دید. پس با پذیرش همین موضوع از هر اضطراب و وابستگی رها می‌شود، اما همچنان خود را از بند عشقی که با وجود اینار او، برای خان‌چوپان سرانجامی جز غم و اندوه فراق نخواهد داشت، رها نمی‌کند.

خان‌چوپان، جوانی با چشمان زیباست که اصلان بیگ را به یاد دلدارش گلناز می‌اندازد. او بود که روزهای سخت بی‌فرزندی را برای این دو شیرین کرد. جوانی که پنهان و دور از چشم همه با رفتار و گفتاری سرشار از شور و اشتیاق از سارا دل می‌برد، حالا منتظر است تا هرچه زودتر به وصال محبوب برسد. اما به محض بازگشت از

چرای یک ماهه انبوهی از غم و اندوه بر سرش آوار می شود. دلدارش از دوری او تاب نیاورده و خود را به دست موجها سپرده است. او که با اعتماد به نفس و با تکیه بر عزت نفس خود گوسفندان ایل را به چرا برده بود، حالا لابد سرشار از همه‌ی اضطرابها، وابستگیها و دلبستگیها نوعی متفاوت از مرگ را نیز تجربه خواهد کرد. خان چوپان وابستگیها و دلبستگیهایش را با آوای ساز خود در میان انسانها فریاد خواهد زد. شاید بتواند یاد عشق منطقی و بی‌سرانجامش را در قلبش زنده نگاهدارد. کسی چه می‌داند شاید او بیش از هر کسی به نیمه گمشده‌ی خود پایبند مانده باشد!

ارباب روستا مرد قدرتمندی است که می‌تواند قانون وضع کند. صلاحیت او برای این کار هیچ‌گاه به قضاوت گذاشته نمی‌شود. ارباب عاشق نشان‌کرده‌ی مرد دیگری می‌شود. چون ارباب است، اشکالی ندارد. دلبستگی اجتنابی توان نه شنیدن را از او می‌گیرد. نحوه‌ی خواستگاری، عکس‌العمل در برابر پاسخ منفی، پافشاری بر تهدید، همگی رفتارهای ارباب هستند. این کردار او سرشار از عشق پرشور و نمایشی است. در پی این همه انحصار، وسواس واضطراب پدید می‌آید و نشان می‌دهد که او فردی مضطرب یا نالایمن و به صورت افراطی حسود است. نتیجه‌ی دلبستگی و وابستگی او به مرگ معشوق و داغداری رقیب منجر می‌شود.

### کتاب دوم: گرگ‌ها هم عاشق می‌شوند

داستان این کتاب بازنویسی از یک افسانه‌ی فولکلور سرزمین کردستان است. «گلاویژ» با وجود مخالفت‌های مادر با عشق فراوان با «شامار» ازدواج کرده است. چند سالی از زندگی مشترک آنها می‌گذرد. شک و بدگمانی به جان شامار افتاده است. این شک و بدگمانی گلاویژ را به تنگ می‌آورد تا جایی که به فکر جدایی می‌فتد. او به دیدن «بزرگ آبادی» می‌رود. از او می‌خواهد همان‌طور که او و شامار را به عقد هم در آورده‌است، رأی به جدایی آنها بدهد. بزرگ آبادی برای او شرطی مقرر می‌کند که موظف به انجام آن است. او باید بالای کوه برود و بعد از پیدا کردن لانه‌ی گرگ، مستی از موی پیشانی‌اش را با خود بیاورد. از طرفی شامار هم که برای شکایت از گلاویژ نزد بزرگ آبادی رفته‌است، با شرطی روبه‌رو می‌شود. او هم مجبور است به دل جنگل بلوط برود و از راز نعره‌ها و عربده‌های همیشگی خرسی که در آنجا زندگی می‌کند، با خبر شود. گلاویژ روزهای سختی را در پای کوه به انتظار لحظه‌ای که بتواند به گرگ نزدیک شود، می‌گذراند و بالاخره روزی با گرگ روبه‌رو می‌شود در حالی که تله‌ای به پایش دارد و زخمی است. به دنبال گرگ به بالای کوه می‌رود و با نزدیک شدن به او می‌تواند تیمارش کند و در فرصتی مناسب دسته‌ای از موهایش را ببرد و برای «بزرگ آبادی» ببرد. شامار هم به دل جنگل بلوط می‌رود و با جست‌وجو و کمین در آنجا متوجه می‌شود که راز نعره‌های خرس، مویه برای جفت مرده‌ی خود در گودال است.

اسطوره‌ها و افسانه‌ها محدودیت سنی و اجتماعی ندارند، سینه به سینه نقل می‌شوند و در هر سنی مخاطبین خود را پیدا می‌کنند. حتی بالاتر از این، ادبیات کهن و اسطوره‌ها متعلق به مردم جهان هستند، نه فقط یک کشور. بن‌مایه‌ی اصلی بیشتر افسانه‌های عاشقانه، تلاش برای رسیدن دو دلدار به همدیگر است و کمتر به اتفاقات بعد از آن پرداخته می‌شود. این داستان هم در نگاه اول بر مبنای عشق دو طرفه میان زن و مرد (عشق به جنس مخالف) شکل گرفته‌است. در کنار آن عشق مادر به فرزند نیز بیان شده‌است. داستان الهام گرفته از عاشقانه‌ای مردمی و افسانه‌های سرزمین کردستان است که در نگاه اول عشق در آن رویایی و دور از واقعیت به نظر می‌رسد. اما نمی‌توان گفت مسئله و رویکرد نویسنده، نمایش و انتقال احساسات این فضای عاشقانه است. او بیشتر بر مراقبت از آن عشق تاکید دارد. در ادامه‌ی داستان مشکلات پیش‌رو بیان می‌شوند. رویارویی با این مشکلات برای شامار و گلاویژ دشوار است، آن قدر که دیگران را هم درگیر می‌کنند و از بزرگ‌ترها حمایت می‌خواهند، حمایتی که انگیزه‌ای برای صبر و تحمل بیشتر و در نتیجه موجب حفظ این پیوند شود.

تکیه بر عشق و مسائل آن هسته‌ی اصلی شکل‌گیری این افسانه است. می‌توان گفت به نظر ناقلین این افسانه هم مانند تک‌تک محققان و پژوهشگران، شور و اشتیاق لازمه‌ی تلاش و رسیدن دو دلداده به هم است، اما آن را کافی نمی‌دانند و بر لزوم ادامه‌ی راه با همراهی یکدیگر تاکید می‌کنند. شاید رفتارهای مراقبت‌گونه لازم است که به بهترین شکل جای خالی مهارت‌هایی همچون صمیمیت و اعتماد متقابل را پر می‌کنند و زمینه را برای مهارت‌های عشق‌ورزی و پایداری و تعهد آماده می‌کنند. تقویت هر کدام از این رفتارها می‌تواند از دل‌بستگی اجتنابی و اضطرابی به سوی یک دل‌بستگی ایمن و عشقی منطقی و پایدار پلی قوی و ماندگار بزند.

داستان عشق بین شامار و گلاویژ شفاف و به دور از هرگونه وجه جسمانی بیان می‌شود. کمی بعد عشق میان این دو با تصور اشتباهشان از صمیمیت و رفتارهای عاشقانه در هم می‌آمیزد. این رابطه دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شود. این قصه‌ی کهن مانند تمام داستان‌های مشابه آستن تابوشکنی است. وجود طلسم، جادو، اتفاقات دور از ذهن، رویدادهای جهان‌اثر را برای خواننده باورپذیر می‌کنند. البته با تلطیف داستان می‌توان ردپایی از این اتفاقات را در زندگی مدرن امروزی هم پیدا کرد. برخی از اتفاقات در جهان داستان تابوشکنی به شمار می‌آیند. ردپای این اتفاقات نیز می‌تواند در ساختار فرهنگی و اجتماعی امروزه بر چسبی از تابوشکنی را به دوش بکشد.

گلاویژ باور دارد: «باید مردی بالای سرم باشد که هم پدرم باشد و هم شوهرم». این حرف گلاویژ به معنای نیاز به امنیت، مراقبت و قدرت است. تنها راه پیش‌رویش را هم ازدواج می‌داند. شک شامار به عشق گلاویژ و احتمال خیانت از طرف گلاویژ باعث بروز مشکلات می‌شود. دوست داشتن آدم‌ها درد دارد و شامار بی‌خبر است که عشق اسارت و بردگی نیست، بلکه رهایی و آزادی است. او دل‌بستگی اضطرابی دارد. تمایل به افکار و نگرش منفی دارد. اعتماد به نفس پایین او باعث ترس از دست‌دادن گلاویژ شده‌است. اینجاست که حل مشکلات نیازمند صمیمیت و مهارت‌های عشق‌ورزی می‌شود. تا زمانی که مسئله برای هر دو آنها روشن نشود، عشق دوباره آشکار نمی‌شود، به ثبات و قرار دست پیدا نمی‌کند و زندگی شکل خود را باز نمی‌یابد.

گلاویژ و شامار برای جدایی با شرط‌های دشوار بزرگ‌آبادی مواجه می‌شوند. این شرایط قدرت تحمل هر دو را در مقابله با مشکلات کوچک‌تر و حتی بزرگ‌تر در جهان عشق بالا می‌برد. آنها با نگاهی متفاوت که ناشی از تحمل مشکلات و رشد شخصی است، به زندگی باز می‌گردند. عملکرد خلاقانه‌ی هر دو نفر برای غلبه بر موانع پیش‌رو به تامل بر رفتارها و کلامشان و به تغییر در نحوه‌ی ابراز مهر و محبت خود به صورت کلامی و رفتاری می‌انجامد، گاهی بهتر و گاهی متفاوت از آنچه انجام داده‌اند یا شاهد آن بوده‌اند.

## The Children's Book Council of Iran

### کتاب سوم: در یک ظهر داغ تابستان دختری از بصره آمد

داستان در یک ظهر داغ تابستان آغاز می‌شود. سه پسرعمو در کوچه‌ی آشوری‌ها در یکی از شهرک‌های شرکت نفت آبادان روی سکوی سمنتی نشسته‌اند و با زبان قراردادی خود گفت‌وگو می‌کنند. «کرکس نشسته»، «دم قو» و «کرکس پرده» نام‌هایی است که سه پسرعمو برای خود انتخاب کرده‌اند. زبان قراردادی و انحصاری آنها ترکیب و جایگزینی از حروف الفبا و اعداد است که از ابتدای داستان، مخاطب را با خود همراه می‌کند. آرامش سه پسرعمو در آن ظهر تابستان با ورود پیرمرد غریبه و دخترک همراهش به هم می‌ریزد. دخترکی با چشم‌های سعمرونی روشن و موهای بافتنی عجیب به رنگ زرد طلایی که مثل یک خوشه‌ی گندم تکان می‌خورد و هوا را جابه‌جا می‌کند. با دیدن دخترک آشوبی در دل سه پسرعمو بر پا می‌شود. آنها بدون آنکه هیچ حرفی از احساس درونی خود بر زبان بیاورند، محو تماشای او می‌شوند. هر کدام می‌خواهد در دوست داشتن دختر که حالا نام «X» بر او گذاشته‌اند، از دو نفر دیگر پیشی بگیرد، تا آنجا که برای رسیدن به این هدف هر یک نقشه‌ای طراحی می‌کند. آنها روزی به طور اتفاقی متوجه می‌شوند که موهای دخترک کلاه‌گیس است. بعد از آن داستان چهره‌ی دیگری به خود می‌گیرد.

در کتاب با بازآفرینی دنیای نوجوانان و تجربه‌ی عشق به عنوان یک حس ناشناخته در همین دوران رو به‌رو هستیم، تجربه‌ای مرموز، شیرین و بسیار عجیب، حسی که برای اولین بار در دل و جان شخصیت‌های نوجوان داستان شکل می‌گیرد و تلفیقی از شور و شوق بیش از حد و پنهانکاری و رازداری است.

سه پسر عمو در اوج رفاقت، هنگام مواجهه با دختر با چالشی روبه‌رو می‌شوند که تاکنون تجربه نکرده‌اند. چالش عشق و دلدادگی و به دنبال آن رقابت، سه رفیق را رو در روی هم قرار می‌دهد. شور و هیجان این دلدادگی بسیار قوی و متناسب با ویژگی‌های نوجوانی توصیف شده است. تصاویر زیبایی از نخستین تجربه‌ی عشق در نوجوانی در بخش‌هایی از کتاب به چشم می‌خورند که مخاطب را با خود همراه می‌کنند.

رازداری و پنهان‌کاری از مؤلفه‌های این تجربه‌ی ناشناخته است که به واسطه‌ی آن شخصیت‌های نوجوان وارد دنیای عجیبی شده‌اند، دنیایی که باید از نگاه و قضاوت دیگران پنهان باشد. نویسنده از شگرد زبانی که تکرار اعداد و جایگزینی آن با حروف است، استفاده می‌کند تا بر رمزآلود بودن دنیای نوجوانی از یک سو و رازآلودی عشق از سوی دیگر تاکید کند. این رازداری از ابتدا تا انتهای کتاب در آغاز هر فصل به مخاطب منتقل شده است و در تجربه‌ی عشق بسیار پررنگ می‌شود، تا جایی که نوجوان داستان از بیان راز دلدادگی خود حتی به خواهرش ابا دارد. او سرانجام، به توصیه‌ی خواهرش باید حرف دلش را به شکل نامه‌ای بنویسد و در دل خاک پنهان کند. به زبان آوردن جمله‌ی «دوستت دارم» به اندازه‌ی دشوار است که شخصیت داستان به پر کردن چندین صفحه از دفترچه‌اش با جمله‌ی «دوستت دارم» بسنده می‌کند.

می‌توان گفت نویسنده به خوبی توانسته ناتوانی در ابراز عشق و دوست‌داشتن را به عنوان یکی از مؤلفه‌های عشق در نوجوانی به تصویر بکشد. نکته‌ی قابل توجه دیگر در کتاب سوالی است که نویسنده با طرح آن از زبان شخصیت داستان، ذهن مخاطب را نیز به چالش می‌کشد و از طرفی می‌تواند نشانی از حرکت رمزآلود برای گریز از هرگونه هنجارشکنی و ترس از تابوهای اجتماعی باشد. می‌توان مشکلات و اختلافات فرهنگی و موانع عرفی را نیز در این دسته ذکر کرد. به پنهان کردن و رازآلود بودن عشق و دوست داشتن و نیز فاش نشدن آن برای دیگران به شکلی پررنگ پرداخته شده است. نویسنده بیان عشق و ابراز علاقه را به عنوان یک تابو مطرح کرده است.

او داستان را بر پایه‌ی واقعیت‌هایی از ویژگی‌های اقلیمی و فرهنگی و دوره‌ی نوجوانی پیش برده است. حس‌های توصیف شده کاملاً ملموس و واقعی هستند. حتی طرح موضوع عشق کاملاً شفاف است و بر اساس همین موضوع پیش می‌رود. زمانی که سه پسر عمو متوجه می‌شوند موهای زیبای دخترک کلاه‌گیس است، در بهتی عجیب فرو می‌روند. آنها شیفته‌ی موهای طلایی دخترک شده‌اند و این یعنی نویسنده تلاش کرده است تا در این داستان به وجه جسمانی و تنانگی نگاه پررنگی داشته باشد. در واقع هر سه نفر شیفته‌ی اولین ویژگی تنانه‌ی جنس مخالف شده‌اند. این شیفتگی که می‌توانست به عشق رمانتیک منتهی شود، به سمت و سویی دیگر می‌رود، مواجهه با این سوال که: «آیا او را تنها برای موهای بافته‌ی طلایی‌اش دوست داشتند؟ آیا ظاهر زیبا و فریبنده‌ی دختر آنها را به خود جلب کرده است یا حسی فراتر نیز وجود دارد؟» حال اگر هر کدام از این سه نفر، موفق می‌شد دختر را متوجه علاقه‌ی خود کند و رابطه‌ی صمیمانه با او برقرار می‌کرد، رابطه به سمت یک عشق رمانتیک نزدیک می‌شد. در مورد رفتار متعهدانه هم می‌توان شاهد تغییراتی در رابطه بود. حتی می‌توانست میان اضلاع مثلث عشق استرنبرگ تعادل و تناسب ایجاد کند و راهی به سوی عشق آرمانی بگشاید. اما آنچه در داستان می‌بینیم چیزی جز شور و اشتیاق به جنس مخالف نیست که نمایانگر یک اروس است.

در انتهای داستان می‌بینیم کرکس نشسته با بیان این جملات پاسخی برای سوال خود دارد که ذهن خواننده را نیز درگیر می‌کند: «فقط می‌دانم حسم دیگر مثل بار اول نبود، جوری بود که انگار مربوط به مو و کلاه‌گیس نمی‌شد، مربوط به خودش بود.» این همان جاست که دروازه‌ی عبور از جنبه‌ی تنانه و جسمانی عشق به سوی جنبه‌ی عاطفی و روانی آن به رویش گشوده می‌شود. گذر از این دروازه به انتخاب خود اوست، می‌تواند با

ایجاد حس صمیمیت و حتی ممارست بر تعهد و پایداری در این مسیر، راهی برای تجربه‌ی عشق آرمانی پیدا کند، عشقی آرمانی یا حتی صورتی ملموس از آن. عشق فیلیایی هم می‌تواند مدنظر باشد، عشقی فراتر از عشق اروس!

می‌توان گفت نویسنده با تکیه بر ویژگی‌های نوجوانی بسیار دقیق و درست به حس ناشناخته و رمزآلود عشق اشاره کرده است که در شوق و هیجان و عدم توانایی در ابراز دوست‌داشتن در اولین تجربه‌ی عشق در نوجوانی به خوبی به نمایش درآمده است. تجربه‌ای از عشق و علاقه‌ای یک‌طرفه برای سه نوجوان خام و بی‌تجربه شخصیت آنان را که هیچ مهارتی در عشق‌ورزی ندارند، با چالشی نو و تازه مواجه می‌کند و بستر لازم برای تغییر با خود به همراه می‌آورد. پرسشی که در داستان مطرح است، ذهن شخصیت‌های آن و مخاطب را درگیر خود می‌کند و همه را به تفکر در مورد این مسئله وا می‌دارد. زمانی که شخصیت‌های نوجوان میان عشق به زیبایی تنانه‌ی دختر یا عشق عاطفی سرگردان هستند، با چالشی جدید دست و پنجه نرم می‌کنند. همان‌گونه که گفته شد این اثر می‌تواند زمینه و بستر مناسب برای ایجاد نگاهی نو به عشق و ایجاد مهارت عشق‌ورزی فراهم کند. نخستین حس و تجربه‌ای که سرشار از شیفتگی به دلدار است، به طور ناگهانی شکل گرفته است. بیان آن به دیگری کار آسانی نیست. کشش نسبت به زیبایی که امری مطلوب و خواستنی است، شورانگیز و پرهیجان نیز هست. این شور و هیجان در نخستین تجربه‌ی عشق در بخش‌های مختلف کتاب به خوبی توصیف شده است. هماهنگ با این روند، به دشواری و سختی آن نیز پرداخته شده است، به اینکه پسر عموها چگونه با تکیه بر اعتماد به نفس می‌کوشند مهر و علاقه‌ی دختر را به سمت خود معطوف کنند، گاهی به شیوه‌ای معمول و گاهی با شیوه‌ی خلاقانه و جدید! شخصیت‌های داستان با آمیزه‌ای از خودخواهی و دگرخواهی در پی به دست آوردن توجه و مهر دختر نسبت به خود هستند. با اینکه هیچ یک نمی‌تواند به طور مستقیم درباره‌ی این موضوع با او حرف بزند، در مورد این شور و هیجان دوست داشتن در جمع خصوصی خود گفت و گو می‌کنند، گاهی درباره‌ی تجربه‌ی دلدادگی که به نظر می‌رسد عمیقاً آن را پذیرفته‌اند و گاهی هم درباره‌ی رفتارهایی که برای جلب توجه دختری که از همه‌ی اینها بی‌خبر است، از آنها سر می‌زند. با همه‌ی این رفتارهای سرشار از شور و هیجان، نتیجه‌ای جز اندوه دست نیافتن و نرسیدن عایدشان نمی‌شود. گرچه در تمامی دلدادگی‌ها و عشق‌های یک‌طرفه انتظاری جز این نمی‌رود.

#### کتاب چهارم: این وبلاگ واگذار می‌شود

راوی داستان دختر 16 ساله‌ای به نام «درنا» هنرجوی داستان‌نویسی است و در شهر آبادان زندگی می‌کند. او با کنجکاوی در یک کتابفروشی به دفترچه‌ی خاطرات صاحب کتابفروشی «آقای ذال یا زال» سرک می‌کشد و بی‌اجازه بخش‌هایی از آن را می‌خواند. علیرغم مخالفت و برخورد تند «آقای زال» صاحب دفترچه، بالاخره او را راضی می‌کند که همه‌ی دفترچه را بخواند. درنا هر روز قسمتی از اتفاقات دفترچه را در قالب یک پست برای وبلاگ می‌نویسد و آن را به شیوه‌ی خودش روایت می‌کند. داستانی که درنا راوی آن است، به دو برهه‌ی زمانی از زندگی آقای زال می‌پردازد: بخش اول روایت یک روز از دوران نوجوانی است. در حین روایت این روز با رفت و برگشت به زمان گذشته (گذشته‌ی نزدیک و گذشته‌ی دور) با زندگی او آشنا می‌شویم. از قول آقای زال درباره‌ی مسائل مختلفی می‌خوانیم: چطور و چگونه توران خانم به او محبت می‌کند، چگونه مسئولیت سنگینی به او می‌سپارد، درباره‌ی آزار و اذیت‌های قادر قناری، علاقه‌اش به طوطی سخنگو، تلاش لطیف برای خریدن دوچرخه ولطیفه و نشانه‌های کمرنگ علاقه‌اش به زال، درس مهر و محبتی که از آقا سید می‌آموزد و از آخرین باری که فریبا را می‌بیند. روز با بالا کشیدن کرکری مغازه شروع می‌شود و شب هنگام در جاده‌ی بین اهواز و آبادان پس از مواجهه با عراقی‌ها به پایان می‌رسد. پدر آقای زال، او را برای یک سال به صاحب یک مغازه‌ی پرنده‌فروشی یعنی «قادر قناری» سپرده و در ازای آن بدهی او را بخشیده است. آزار و اذیت قادر قناری باعث تنهایی بیشتر



زال شده است. زن همسایه یعنی توران خانم، به زال محبت می‌کند و زال را مثل پسرش دوست دارد. او دو دختر به نام‌های فریبا و فرشته دارد. زال شیفته‌ی فریبا شده‌است و تمام تلاشش را برای جلب توجه او می‌کند. ولی فریبا از همه‌جا بی‌خبر است. چند روز قبل از روز حادثه توران خانم کلید خانه را به او می‌دهد و از او می‌خواهد تا زمانی که بر می‌گردند، مراقب خانه و گل‌ها باشد. صبح آن روز قادر قناری به بهانه‌ی جنگ، پرنده‌ها را دسته‌بندی و بار و انت می‌کند و می‌خواهد از آبادان برود. زال مقاومت می‌کند و تحویل کلید به توران خانم را بهانه می‌آورد. اما در مقابل قادر قناری نمی‌تواند مقاومت کند، چرا که او را با دست و پای بسته همراه خودش می‌برد. غروب همان روز با حمله‌ی یک تانک عراقی قادر قناری و راننده‌ی و وانتکشته می‌شوند، بیشتر پرنده‌ها هم زیر آفتاب داغ بر اثر تشنگی از بین می‌روند و تنها زال نجات می‌یابد.

برهه‌ی دوم داستان، روایتگر زندگی این روزهای آقای زال است. او حالا بعد از سی سال انتظار و علاقه‌ی یک طرفه به فریبا یک کتاب‌فروشی دارد. انتشار خاطراتش به عنوان یک داستان در وبلاگ «دسته کلید» موجب ناراحتی و خشمش می‌شود. گرچه همین اتفاق سرنوشت فریبا را آشکار می‌کند. از طرفی یک علاقه‌ی پنهان دیگر نیز فاش می‌شود که یک سرش به آقای زال می‌رسد. این بار اوست که بی‌توجهی کرده و از علاقه‌ی لطیفه (خواهر لطیف) نسبت به خودش بی‌خبر مانده است. بیشتر اتفاقات این بخش در قسمت‌هایی از پست‌ها که خود در نا‌روای مستقیم آن است یا در بخش نظرات مربوط به هر پست برملا می‌شود.

داستان در شهری واقعی (شهر آبادان) و در گذشته‌ای نه چندان دور (دوران جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق) رخ داده است. نشانه‌های اقلیمی، فرهنگی و تاریخی واقعی مربوط به موقعیت زمانی و مکانی مشخص به باور پذیر بودن فضای داستان کمک کرده است. با اینکه مسئله‌ی اصلی داستان، عشق و وفاداری است، تحت تاثیر مسائلی همچون جنگ و پیامدهای آن نظیر ترک خانه، مهاجرت و دوری از وطن، ترس، تنهایی و بی‌خانمانی قرار گرفته است.

ویژگی‌های جسمی و روحی یک نوجوان 13 ساله که دلیل اصلی کشش و علاقه‌ی طبیعی نسبت به جنس مخالف در این سن هستند، همگی به واقعی بودن اتفاقات جهان داستان کمک می‌کنند. ماندگاری این علاقه بعد از سی سال، نگاهی رویایی و رمانتیک به این ماجرا دارد. با همه‌ی اینها عشق به معنای واقعی آن شکل نگرفته است. این احساس فرصت کافی برای ایجاد صمیمیت و رشد به شکل یک عشق کامل نداشته و صرفاً در مرحله‌ی شیفتگی نسبت به جنس مخالف مانده است. تعهد کامل زال با آنکه ابلهانه به نظر می‌رسد، موجب ایثارگری او نسبت به این رابطه شده است.

اشتیاق زال نسبت به فریبا نه تنها کم نشده بلکه در گذر زمان قوام یافته است. همین حس همدلی می‌تواند یک مهارت لازم برای شکل‌گیری و ایجاد مهارت‌هایی همچون عشق‌ورزی در نظر گرفته شود. از طرفی این نحوه‌ی بیان اتفاقات و حتی پس و پیش گفتن‌ها دلیل آگاهی و آشنایی با نوعی از عاشقانه‌ها و عشق‌ورزی‌هاست که در آنها فرد عاشق یا هر دو طرف رابطه‌ی عاشقانه به حداقل‌ها راضی و صرفاً به یک دیدار ساده دلخوش هستند. از آنجا که نویسنده سعی در گسترش رابطه‌ی عاشقانه نداشته است، نمی‌توان گفت این مفهوم در سیر داستان دارای ابهام است یا نیاز به شفافیت بیشتری دارد یا خیر. از طرفی به هیچ‌کدام از تابوهای فرهنگی و اجتماعی اشاره‌ی چندانی نشده زمینه‌ای برای تابوشکنی فراهم نیامده است. آنچه دیده می‌شود فقط و فقط احساس مسئولیت، دلسوزی، توجه، انتظار، تلاش برای جلب توجه و وفاداری است که بخشی از رفتارهای سهل‌الوصول یک عشق جنسی و البته عاطفی و روانی شمرده می‌شود.

فریبا دقیقاً کسی است که زال ندارد. مواردی جزئی هم به عنوان نمونه‌ای از میل به زیبایی دیده می‌شود. اما هیچ نشانه‌ای از میل به خلق زیبایی وجود ندارد.

این عشق یک‌طرفه از نگاه شخصیت اصلی داستان به نوعی جبران تنهایی و بی‌کسی اوست. جبران آزار و اذیت‌های نادر قناری صاحب مغازه است، نوعی آرامش و دلخوشی ساده وسط آن همه درد و رنج است. از همان ابتدای

داستان با نگهداری از دسته کلید، تعهد و مسئولیت‌پذیری همراه با وفاداری او را به خوبی به نمایش می‌گذارد. زال به هر آنچه از آقا سید درباره ی مهر و محبت بین انسان‌ها شنیده است باور دارد و یک‌یک آنها را با دقت به کار می‌گیرد و دگرخواه بودنش را به خوبی به نمایش می‌گذارد. گرچه نشانه‌هایی از دلبستگی اضطرابی هم در او دیده می‌شود.

در روز پرحادثه‌ی داستان، همراهی اجباری با قادر قناری و وانت پرنده‌ها، عشق به فریبا باعث بدتر شدن اوضاع می‌شود. در حالی که زال همواره تلاش‌های کوچکی برای ابراز عشق داشته، هیچ‌کدام از آنها به هدف نمی‌نشیند. اما این بار علاقه به فریبا باعث می‌شود اعتماد به نفس پیدا کند، در مقابل قادرقناری بایستد و خواسته ی خود را مطرح کند. غروب همان روز به عنوان تنها بازمانده‌ی وانت در جاده، عشق باعث نجات او می‌شود. زال با تکیه بر عزت نفس خود می‌تواند سی سال به عشق و علاقه‌اش متعهد بماند. گره‌هایی که در پایان باز می‌شوند و پرده از سرنوشت فریبای بدون زال بر می‌دارند، باعث ناامیدی او نیز می‌شوند. البته آگاهی از عشق لطیفه نسبت به او شاید منجر به امیدواری و زندگی دوباره اش شود.

زال تنها یک‌جا و آن هم با لطیف این موضوع را در میان می‌گذارد. البته کنجکاوی درنا هم باعث می‌شود علیرغم میل زال، راز این عشق بر ملا شود. ابراز عشق را بیشتر در رفتارهای او می‌بینیم، همانند سر زدن به خانه‌ی توران‌خانم، انجام کارهای خانواده، مسئولیت‌پذیری و تعهد در قبال خانواده‌ی فریبا و مهم‌تر از همه انتظار و پایبندی سی‌ساله به کسی که دوستش دارد. همه‌ی اینها در دسترس‌ترین عملکردها هستند که از هرگونه خلاقیت بی‌بهره اند. فضای حاکم بر داستان به دور از شور و شادی و همراه با درد و رنجی است که در نتیجه ی فراق و انتظار برای شخصیت اصلی آن به بار آمده است.

پررنگ‌ترین مؤلفه‌ی عشق، پایبندی و پایداری در آن است. عشق دهنده، یادگرفتن، همدلی، پذیرش تفاوت بدون تلاش برای همسان‌سازی از جمله مؤلفه‌هایی هستند که در داستان دیده می‌شوند. در این اثر تنها در یکی، دو جمله به ویژگی‌های جسمی و ظاهری معشوق (فریبا) پرداخته شده‌است. در واقع، جنبه‌ی تنانگی عشق مسکوت مانده است. از طرفی با توجه به سن شخصیت اصلی نیازی به جست‌وجوی نیمه‌ی گمشده حس نمی‌شود.

### کتاب پنجم: عاشق شدن پری‌های دریایی به روایت آب

داستان این کتاب بازنویسی از یک افسانه‌ی فولکلور جنوب ایران است. «مندو» جوان برومندی است که در صید مروارید شهرت دارد. او تنها کسی است که با دل و جرئت فراوان به دل دریا می‌زند، تا اعماق آب‌ها می‌رود و با دست پر بر می‌گردد. در یکی از روزهایی که به قصد صید مروارید به دریا رفته است، با یک پری دریایی روبه‌رو می‌شود. مندو که عاشق پری دریایی شده است، روزهای متوالی به دل دریا می‌زند تا باز هم با او ملاقات کند، اما موفق نمی‌شود. مردم باور دارند که عشق پری دریایی و آدمیزاد ممنوع است. به نظر آنها، مندو که از تب ندیدن دوباره‌ی پری دریایی در بستر افتاده، دچار بیماری زار شده و نباید به دریا برود. مندو اما بارها به دل دریا می‌زند و برای به‌دست آوردن پری دریایی، رد نشانه‌هایی را که در خواب از او می‌بیند، دنبال می‌کند. سرانجام، در اعماق آب‌ها پری دریایی خود را می‌یابد و به جنگ ملکه‌ی پریان می‌رود و او را نجات می‌دهد. سرانجام پری تبدیل به دختری زیبا می‌شود، همراه مندو به آن سوی دریا می‌رود و با هم زندگی می‌کنند.

پری‌دریایی با ظاهری که نیمه‌ی دختری زیبا و نیمه‌ی ماهی است، تداعی‌کننده‌ی عشق به جنس مخالف است. هر چند دیدارهای مندو با پری‌دریایی فرا واقعی است، خواب‌های مندو زمینه‌ی تلاش عاشق و معشوق برای رسیدن به هم را فراهم می‌آورد. او خود یک موجود افسانه‌ای است و اتفاقات را در بستری از افسانه هدایت می‌کند. پری در خواب مندو حضوری شفاف و زنده دارد. دوری و فراق فرصت عشق‌ورزی را از مندو می‌گیرد. نویسنده این مسئله

را کاملاً شفاف بیان کرده است. روایت عشق و دل‌تنگی مندو را بیمار کرده است، در حالی که در نظر اطرافیان، او زار زده است. (بیماری روحی و روانی که صیادها و ملوانان دریا به آن دچار می‌شوند.) اطرافیان برای درمان او به از بین بردن طلسم متوسل می‌شوند.

گویا مندوی این افسانه‌ی کهن عاشق کسی یا چیزی می‌شود که نیست. مندو عاشق یک پری دریایی می‌شود و برای به‌دست آوردن او نشانه‌هایی را که در خواب از پری می‌بیند، دنبال می‌کند. از طرفی به جنگ ملکه‌ی پریان می‌رود، پری را نجات می‌دهد و با او از دریا فرار می‌کند. پری تبدیل به دختری زیبا می‌شود. تابوی ممنوع بودن عشق میان آدمیزاد و پریان دریایی شکسته می‌شود و مندو دست در دست پری دریایی، همراه او به روستا و خانه‌ی خود باز می‌گردد و باز هم تابویی دیگر را می‌شکند.

عشق، مسئله‌ی اصلی داستان است که نه تنها به وصال می‌رسد، بلکه سرشار از زیبایی و سادگی است. به همین سادگی. مندو عشق را خود زندگی می‌داند نه چیزی جدا از آن و نه حتی تجربه‌ای که باید کسب کند، عشقی که به ظاهر زمینی و دریایی و متأثر از همین فضاست. پایداری و تعهد طرفین فضا را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. در واقع انسانی از جنس خاک و یک پری از جنس آب دلباخته‌ی هم می‌شوند و با ممارستی پاک در طلب یکدیگرند. آنها وصالی نشدنی (باور عامه) را شدنی می‌کنند. نه جز چند مورد، به جنبه‌ی جنسی و جسمی این عشق پرداخته نشده است. به دور از وجه تنانه، این عشق بیشتر از جنس شور و اشتیاق محض است که دل‌تنگی و وابستگی عاطفی به دنبال دارد. مندو موفق به دیدار پری دریایی نمی‌شود و می‌ترسد پری از دنیا رفته باشد و در پی این دلبستگی اضطرابی است که بیمار می‌شود و زندگی برای او تغییر می‌کند. قبل از آن هر روز به دریا می‌رفت تا پری را ببیند، به فکر جمع کردن صدف و مروارید هم نبود. حتی بیماری و صدای اطرافیان و شلوغی هم باعث نشد صدا و چهره‌ی پری را نبیند. مندو از روی نشانه‌های خواب‌هایش به معشوق خود می‌رسد. برای رسیدن و پیدا کردن او بسیار با اعتماد به نفس پیش می‌رود و در این راه ثابت‌قدم است. حتی بیماری نمی‌تواند او را از تصمیم خود منصرف کند.

در این عشق، شور و اشتیاق و تعهدی دو سویه دیده می‌شود. همین شور و اشتیاق باعث می‌شود طرفین مهارت‌های مهرورزانه را در رفتار خود نشان دهند و کمتر از کلام عاشقانه مدد بگیرند. مندو در تمام عمر خود شنیده که آدمیزاد نباید عاشق پری شود، چرا که این عشق باعث نابودی هر دو طرف می‌شود. آنها در نهایت دست به انتخابی خلاقانه می‌زنند: برای پایان فراق و درد دوری و مهم‌تر از اینها محافظت از یکدیگر محل زندگیشان را ترک می‌کنند و به سرزمینی در آن سوی دریا پناه می‌برند. مندو متعهد می‌شود و تا آخر عمر این راز را پیش خود نگه می‌دارد که همسرش پری دریایی است، و گرنه پری جان خود را از دست می‌دهد. آنها به همین دلیل برای ادامه‌ی زندگی خود به آن سوی دریا می‌روند. همه‌ی اینها نشانه‌هایی هستند از خطرپذیری و ماندن در عشق که در این عاشقانه بسیار پررنگ و قابل تامل است. همین همراهی و تلاش برای خواستن همه‌ی خوبی‌ها از طرف مندو برای پری دریایی است که نشان از یک عشق فیلیایی دارد. در واقع قدرت پذیرش دیگری است که با وجود همه‌ی تفاوت‌ها بین مندو و پری دریایی زمینه‌ی صمیمیت و محبت را بین آنها فراهم و درک متقابل، ایجاد می‌کند و مهر فیلیایی را قوت می‌بخشد.

### کتاب ششم: یعقوب را دوست داشتم

راوی داستان سارا لوییز 40 ساله است و روزهای نوجوانی خود را روایت می‌کند. سارا لوییز شرح زندگی خود را از 13 سالگی تا 18 سالگی یعنی زمانی که همراه با پدر و مادر و مادر بزرگ پیر و خواهر دو قلویش کارولین در جزیره‌ای به نام «رس» زندگی می‌کرد، بیان می‌کند. در ادامه هم به بیان مختصری از زندگی بزرگسالی خود بعد

از ازدواج و بچه‌دار شدن و مسائلی که حین انجام وظایف خود به عنوان ماما و پرستار در روستایی دور افتاده به نام «ترویت» داشته‌است، می‌پردازد.

در زمان تولد دوقلوها «لوییز» به علت بزرگ تر بودن، آسان تر به دنیا می‌آید و کارولین به سختی. کارولین مدتی بیمار و نیاز مند توجه و مراقبت است و این نیاز به مراقبت ادامه پیدا می‌کند. توجه به کارولین، از نظر لوییز در بیشتر مواقع نشانه‌ی بی‌توجهی اعضای خانواده به اوست. او از این موضوع رنج می‌برد، اما درباره‌ی آن با هیچ کس صحبت نمی‌کند. لوییز روزها با دوست و همسایه‌ی خود «کال» به صید خرچنگ می‌رود و پول حاصل از فروش خرچنگ‌ها را در اختیار مادر می‌گذارد. بیشتر این پول صرف کلاس موسیقی کارولین می‌شود. لوییز از این وضعیت ناراضی است و به جای گفت و گو با دیگران به کتاب‌هایش پناه می‌برد. در یکی از روزها سر و کله‌ی پیرمردی در جزیره پیدا می‌شود و در یکی از خانه‌های خالی که ساکنان آن سال‌ها پیش فوت کرده‌اند، ساکن می‌شود. لوییز با کنجکاو نوجوانی خود تلاش می‌کند سر از راز پیرمرد در بیاورد. او و دوستش کال برای تعمیر خانه به پیرمرد (کاپیتان) کمک می‌کنند و تابستانی سخت را پشت سر می‌گذارند. آنها روزها بعد از صید خرچنگ همراه با هم به تعمیر خانه می‌پردازند، بی‌جیره و مواجب. شبی توفان سختی رخ می‌دهد. لوییز به درخواست پدر به تنهایی به خانه‌ی کاپیتان می‌رود و از او می‌خواهد برای در امان ماندن از توفان به خانه‌ی آنها برود. آن شب او متوجه کشش و علاقه‌ی خود به کاپیتان می‌شود. اما به علت تربیت دینی که دارد با این هیجان مقابله می‌کند. شب توفانی سپری می‌شود. خانواده‌ی لوییز خسارت چندانی نمی‌بیند، اما خانه‌ی پیرمرد در توفان از بین می‌رود و او مجبور می‌شود چند شب در خانه‌ی لوییز بماند. او بعد از چندشب اقامت تصمیم می‌گیرد به موقتا در خانه‌ی زن پیری که در بیمارستان بستری است، ساکن شود. به این گونه هم خود را از بی‌خانمانی نجات می‌دهد و هم فرصت می‌کند تا زمان بازگشت صاحبخانه، خانه را تعمیر کند. پس از بازگشت پیرزن با او ازدواج می‌کند. این ازدواج ضربه‌ی بدی به لوییز می‌زند. بعد از اتمام دوره‌ی دبیرستان، او تصمیم می‌گیرد برای ادامه‌ی تحصیل از جزیره‌ی کوچکش به شهر برود. سرانجام، تحصیلات خود را در رشته‌ی مامایی به پایان می‌رساند. به عنوان یک ماما در روستای کوچک کوهستانی مشغول به کار می‌شود. در آنجا با خانواده‌ی مردی آشنا می‌شود که به تازگی همسرش را از دست داده و به تنهایی مسئولیت فرزندانش را به عهده دارد. او به پیشنهاد ازدواج مرد پاسخ مثبت می‌دهد و برای همیشه در روستا می‌ماند. خودش هم صاحب فرزند می‌شود. در یکی از شب‌ها به زنی کمک می‌کند تا فرزند دوقلویش را به دنیا بیاورد. یکی از دوقلوها که بزرگ تر است زودتر به دنیا می‌آید و دیگری که ضعیف و کوچک است، دیرتر. بعد از به دنیا آمدن نوزاد دوم، لوییز نگران نوزاد بسیار ضعیف می‌شود، به دنیا آمدن خودش و کارولین را به یاد می‌آورد و متوجه علت توجه بیش از حد مادر و اطرافیان به کارولین می‌شود.

در این داستان، انواع عشق، عشق به والدین و عشق پدر و مادر به فرزند دیده می‌شود، اما عشق به جنس مخالف پررنگ‌تر از دیگر عشق‌هاست. لوییز عشق به جنس مخالف را در سه مرحله تجربه می‌کند: دو مرحله با شکست عاطفی و از دست دادن مواجه می‌شود و بار آخر با مهرورزی و ازدواج پایان می‌یابد.

عشق در این داستان بر اساس واقعیت‌های موجود پیش می‌رود. لوییز قبل از بلوغ، زمانی که با کال به صید خرچنگ می‌رود، روز عروسی‌اش را در خیال خود تصور می‌کند. اما آرام آرام با تمایل به کاپیتان و شکست عاطفی، با جنبه‌ی واقعی عشق روبه‌رو می‌شود و آن را نیز تجربه می‌کند. از طرفی با توجه به توصیفی که از جزیره‌ی رس و عقاید مردم آنجا شده، تربیت خانوادگی و عقاید مذهبی، چارچوبی برای عدم بیان شفاف و بی‌پرده‌ی عشق ساخته است. شخصیت‌های اصلی در سراسر داستان به این چارچوب پایبند هستند و حتی برای یک لحظه در تخیل خود تصور تخطی از آن را نمی‌کنند. زمانی که لوییز نسبت به کاپیتان شور و اشتیاق دارد و باور و نگرش مذهبی او را در امان نگاه می‌دارد، او از تابو شکنی می‌گریزد.

لوییز عشق را بخشی از زندگی می‌بیند. او در رابطه با کال و کاپیتان، یک رابطه‌ی عاطفی یک‌طرفه را تجربه می‌کند. با داشتن همین باور درباره‌ی عشق است که نتیجه‌ای جز شکست و غم و اندوه عایدش نمی‌شود. اما در رابطه با

همسرش این رابطه یک رابطه‌ی دو طرفه است. لویییز فردی دلسوز است که نسبت به اطرافیانش احساس مسئولیت دارد. همسرش هم عاشق این دلسوزی و محبت او می‌شود و زمینه را برای شادی او فراهم می‌کند. لویییز در رابطه‌اش با کال درگیر شور و اشتیاق پنهانی است که نتیجه‌ی کشش او نسبت به جنس مخالف است، یک عشق جنسی از گونه‌ی اروس که خیلی زودتر از اینکه شور و اشتیاقش نسبت به کال آشکار شود، در همان سطوح اولیه پایان می‌یابد. او در رابطه‌اش با کاپیتان با یک شور و هیجان ملموس و قابل تشخیص دست و پنجه نرم می‌کند. باورهای مذهبی مانع از هر اتفاقی می‌شوند و او را از بار یک عشق اروسی دیگر می‌رهانند. لویییز هر دو رابطه را تا جایی که می‌تواند از چشم دیگران پنهان می‌کند و با کسی در این باره حرف نمی‌زند. اما در رابطه با همسرش اتفاق به گونه‌ی دیگری رقم می‌خورد: همسرش جذب مسئولیت‌پذیری و تعهد او می‌شود. گرچه این کشش هم شروع یک عشق جنسی دو طرفه است، در همان ابتدای رابطه، خبری از شور و اشتیاق و هیجان نیست. بلکه شور و اشتیاق و صمیمیت بین آنها آرام آرام شکل می‌گیرد و رابطه‌ای که با تعهد صرف شروع شده را به سمت عشقی ایده‌آل پیش می‌برد. این عشق که از ابتدا با تکیه بر مؤلفه‌های فیلیا شکل می‌گیرد و همچنان با پایبندی به آن ادامه پیدا می‌کند، در رفتار و گفتار هر دو نمایان است و با مهارت کافی هم ابراز می‌شود.

مسئله‌ی اصلی، بلوغ و رشد فردی و اجتماعی است. در این بین عشق هم به عنوان یکی از عوامل مهم و تاثیرگذار مطرح و بیان می‌شود. گرچه در بخش‌هایی از داستان، عشق به عنوان مسئله‌ی اصلی مورد توجه است، میل به زیبایی و همین‌طور جنبه‌ی تنانه‌ی جنس مخالف در رابطه با کاپیتان و کال دیده می‌شود. اما در رابطه با همسرش این مورد مشهود نیست. میل به خلق زیبایی در قالب فرزندآوری در عشق به همسر دیده می‌شود. نگاه لویییز به عشق در ابتدا یک نگاه خام، رمانتیک و سرشار از احساس است، در حالی که در پایان داستان به یک نگاه پخته، با تجربه کاملاً منطقی و عاقلانه تبدیل می‌شود. او در ابتدای نوجوانی هیچ مهارت عشق‌ورزی ندارد، اما عشق را پیوسته و آرام در رابطه با همسرش می‌آموزد و به کار می‌گیرد. لویییز در نوجوانی یک دگرخواه است، آرام آرام به خودش علاقه‌مند می‌شود و همین خویشتن دوستی اعتماد به نفس را در او شکل می‌دهد. اعتماد به نفس به او کمک می‌کند بر دل‌بستگی اضطرابی خود چیره شود. وقتی اعتماد به نفس و عزت نفس به اندازه‌ی کافی در رفتار و باورهای او نمود می‌یابد، از او بانویی قوی می‌سازد.

### کتاب هفتم: خطای ستارگان بخت ما

هزل دختر هفده ساله‌ای است که به سرطان تیروئید و دستگاه تنفسی مبتلاست و اغلب برای تنفس از دستگاه کمک می‌گیرد. بنا به تشخیص پزشک، او برای مقابله با افسردگی نیاز به مصرف دارو و شرکت در جلسات گروه پشتیبانی دارد. داستان از حضور او در گروه پشتیبانی در یک حلقه‌ی گفت و گو و شکرگزاری نوجوانان و جوانان سرطانی آغاز می‌شود. هزل در این گروه با آگوستوس واترز که به خاطر ابتلا به سرطان استخوان یکی از پاهایش را از دست داده، آشنا می‌شود. آگوستوس، پسر هفده ساله‌ی خوش‌قیافه و جذاب با لبخندی کج روی لبش که بسیار گرم و صمیمی است، توجه هزل را جلب می‌کند.

عشق در بستر اجتماعی و در یک محیط دوستانه آغاز می‌شود و پیش از آنکه مسئله‌ی نویسنده یا مخاطب باشد، مسئله‌ی شخصیت‌های داستان است و تا جایی پیش می‌رود که انگیزه‌ای برای جنگ با بیماری و تلاش برای زنده‌بودن می‌شود. از همان ابتدا والدین در جریان و در مسیر این مهر هستند و با ایفای نقش مراقبتی و به موازات آن، پذیرش پیش می‌روند. گاهی خانواده‌ها ارزش این علاقه را به زبان می‌آورند و ابراز خرسندی می‌کنند. آنها در کمال احترام مراقب حریم خانوادگی نیز هستند. می‌توان به بخش‌هایی اشاره کرد که هزل و گاس در بیمارستان بستری هستند، اما اجازه‌ی دیدار با یکدیگر را ندارند، هرچند گاهی نگرانی بابت بیماری آنها موجب می‌شود تصمیم و رفتار اطرافیان برای این دو ناخوشایند باشد. این دوستی در روند داستان به حمایت و عشق تبدیل می‌شود. در واقع، شور و اشتیاق و شیفتگی محض، آرام آرام جای خود را به دو مؤلفه‌ی صمیمیت و تعهد می‌دهد

و تبدیل به عشق رفاقتی می‌شود. این صمیمیت و نیاز به مراقبت از هم در روزهای بیماری است که این دو را نسبت به یکدیگر متعهد می‌کند.

این دوستی و عشق در بستر زندگی و فرهنگ نوجوانان داستان فرایندی طبیعی و قابل پذیرش است. عشق در این اثر کاملاً شفاف مطرح شده است و در زندگی روزانه، افکار درونی و خودگویی‌های شخصی به وضوح حس می‌شود. همچنین در رفتارها کاملاً نمود بیرونی دارد. گاس در مسیر رابطه‌ی دوستی‌شان از ابتدا با اعتماد به نفس و محکم قدم بر می‌دارد. در حالی که هزل گاهی مردد می‌شود. اودر افکارش خود و این رابطه را زیر سوال می‌برد و به آن شک می‌کند، ولی در نهایت به یقین می‌رسد. آگوستوس واترز بسیار عاشقانه و مسئولانه از هزل مراقبت و حمایت می‌کند. تمام تلاشش را به کار می‌گیرد تا بتواند او را به آرزویش که دیدن نویسنده‌ی محبوبش «پیتر ون هوتن» و پرسیدن سرنوشت شخصیت‌های داستان از اوست، برساند. رسیدن هزل به آرزویش او را به آرزویش یعنی حال خوب هزل می‌رساند و عشق فیلیایی را در وجود او زنده نگه می‌دارد.

عشق به آنها کمک می‌کند تا برای مسائلی که دارند، راه‌های خلاقانه بیابند. حتی به آنها جسارت می‌دهد. عشق آنها سرشار از شور و هیجان است، اما سایه‌ی مرگ همچنان گسترده است و غم و اندوه با خود به همراه دارد. هزل واقعا گاس را دوست دارد و به خاطر علاقه‌اش تصمیم می‌گیرد از او دور بماند که بعد از مرگش گاس آسیب کمتری ببیند. همین نکته هم نشان از عشق فیلیایی هزل نسبت به گاس دارد. هر دو آنها در روند اتفاقات، عشق خود را هم در کلام و هم در رفتار به یکدیگر ابراز می‌کنند.

در قسمتی از داستان، سلسله مراتب نیازهای انسان (هرم مازلو) آمده است که شامل: مرحله‌ی جسمانی، امنیت، تعلق خاطر و عشق، رضایت و خودشکوفایی است. گاس و هزل در مرحله‌ی دوم گیر کرده‌اند. (مرحله‌ی دوم شامل: امنیت جسم، شغل، امکانات، اخلاق، خانواده و سلامتی است.) در جایی از داستان هزل می‌گوید:

"نمی‌توانستم در مورد سلامتی‌ام احساس امنیت کنم. برای همین نمی‌توانستم به نیازهای عشق و هنر و احترام برسم، البته خیلی مزخرفه که انگیزه‌ی خلق هنر یا تفکر فلسفی وقتی که مریض باشی از بین نمی‌ره، بلکه تغییر شکل می‌ده!" و به این ترتیب انتقاد خود را از این مسئله بیان می‌کند و برای ادامه‌ی راه تصمیمی نو می‌گیرد. دل‌بستگی اجتنابی و وابستگی اضطرابی فروکش می‌کند و به تصمیمی تازه و عملکردی بهتر از سوی هزل می‌انجامد. عشق است که در میان مسئله‌ی مرگ و زندگی خود را نجات می‌دهد و همچون شبنمی روی گلبرگ‌ها تجلی می‌یابد.

نویسنده در بخشی از کتاب یادآور می‌شود که با دختر نوجوانی به نام استر ارل آشنا شده است که به علت سرطان تیروئید در 16 سالگی جانش را از دست داده است. او در نوشتن این کتاب از زندگی و مرگ استر الهام گرفته است. بنابراین، شاید بتوان گفت این داستان تلفیقی از واقعیت و ماجراهای رمانتیک است. واقعیت‌های زندگی در بستری از خیال مطبوع‌تر می‌شوند و تحمل ناکامی‌ها و پیمودن مسیر بلوغ و پختگی را برای ما آسان‌تر می‌کنند. عشق محتوای اصلی و مهم داستان را به خود اختصاص داده است. در کنار این مسئله، بیماری و مرگ همچون سایه‌ای از عشق، دیده می‌شود. مهر و علاقه، صمیمیت و تعهد در رابطه‌ی هزل و گاس مشهود است. میل به جاودانگی و ترس از فراموشی در سخنان گاس نمود پیدا می‌کند. او دوست دارد اثر مهمی از خود به جای بگذارد و ترس از فراموشی را به پیرمرد کوری در تاریکی تشبیه می‌کند. در عین حال گاس از اینکه هزل سبک‌بال راه می‌رود، حقیقت را می‌داند و نمی‌خواهد حتما اثری از خود به جا بگذارد، به عنوان یک ویژگی قابل تمجید یاد می‌کند، چنان‌که در نهایت به عشقی ایده‌آل می‌رسد. استرنبرگ همه‌ی اینها را موازنه‌ی کامل تعهد و صمیمیت و شور و اشتیاق می‌بیند. لی آن را عشقی منطقی می‌پندارد. رولومی هم به تبعیت از اساطیر یونانی آن را یک فیلیا می‌داند. همه‌ی اینها به یکباره به بار می‌نشینند و به تصویر کشیده می‌شوند.

## دسته ی سوم: آگاپه (Agape)

این نوع عشق از رابطه‌ی دو نفر فراتر می‌رود. دغدغه‌ی عاشق رفاه و سعادت همگان است، حتی اگر عشق خودش فدای این همه‌خواهی شود. انعکاس این عشق در رابطه‌ی محدود به دو نفر، عشقی سراسر مسئولیت‌پذیری و دلسوزانه بدون هیچ انتظاری برای جلب محبت است، محبتی که در انتظار جلب محبت متقابل و محدود به یک شخص خاص نیست. این عشق جامع است و همه‌ی انسان‌ها حتی دشمنان را هم در برمی‌گیرد. باعث می‌شود با افراد همدلی و همدردی داشته باشیم و با کسانی ارتباط برقرار کنیم که آنها را نمی‌شناسیم. دنیای امروز به شدت به این نوع از عشق نیاز دارد.

کتاب‌هایی که در این دسته قرار گرفته‌اند، با تکیه بر این ویژگی‌ها انتخاب شده‌اند. از طرفی ممکن است ویژگی‌ها و مؤلفه‌های دو تعریف دیگر هم در آنها قابل مشاهده و بررسی باشند، مؤلفه‌های تاثیرگذار بر رفتار و اندیشه‌ی شخصیت‌های اصلی در این دسته‌بندی، دلیل اصلی انتخاب آنهاست.

### کتاب نخست: سایه‌ی هیولا

این داستان، زندگی دختر نوجوانی به نام «مارال» را روایت می‌کند. پدر مارال دوستدار طبیعت است. علاقه به طبیعت او را از شهر به زادگاه و خانه‌ی پدری‌اش در منطقه‌ی حفاظت‌شده‌ی استان گلستان کشانده‌است. پدر به عنوان محیط‌بان در این منطقه مشغول به کار است. مارال دختر بسیار توانایی است که بعد از فوت مادر در کنار مسئولیت خانه، نگهداری از برادر کوچک‌ترش را نیز بر عهده دارد.

پدر بزرگ مارال هر صبح همراه با ساز خود آوازی می‌خواند که روایت لاله و ببر را بازگو می‌کند، افسانه‌ای که سال‌هاست در این منطقه در ذهن مردم جای گرفته است. لاله دختر نوجوانی است که به اجبار با مردی که چندین علاقه‌ای به او ندارد، ازدواج کرده‌است. عشق لاله به یک ببر باعث حسادت مرد می‌شود. مرد با خودش فکر می‌کند با کشتن ببر می‌تواند عشق لاله را به دست آورد. اما بعد از مردن ببر، لاله هم می‌میرد و هر دو در یک گور دفن می‌شوند. مارال همیشه فکر می‌کند اگر به جای لاله بود، هرگز تن به این ازدواج نمی‌داد.

در این میان، کارگردان جوانی به نام «افرا» که برای ساخت فیلم لاله و ببر به منطقه آمده است، با مارال آشنا می‌شود و از او می‌خواهد نقش لاله را بازی کند. به این‌گونه رابطه‌ای عاطفی میان افرا و مارال شکل می‌گیرد.

پدر مارال در یک درگیری با شکارچیان غیرقانونی منطقه به قتل متهم می‌شود. پسر مقتول بخشیدن دیه و گذشت از قصاص او را به ازدواج با مارال مشروط می‌کند. مارال علیرغم میل خود و تنها برای نجات پدر، با

او ازدواج می‌کند و داستان لاله و ببر به گونه‌ای دیگر تکرار می‌شود. در انتهای داستان افرا با جمع‌آوری مدارک لازم باعث تبرئه‌ی پدر مارال می‌شود و مارال همراه پدر به خانه باز می‌گردد.

در این داستان واقعه‌گر عنصر عشق در ابعاد گسترده‌ای مطرح شده است. عشق به طبیعت، عشق به حیوان، عشق به خانواده، عشق میان پدر و فرزند، عشق به خود و در نهایت عشق به جنس مخالف به شکلی شفاف و ساده بیان شده است. البته می‌توان گفت عشق از نوع آگاپه، چون نوع دوستی و عشق به رفاه آیندگان زمین پررنگ تر است، گرچه همه‌ی اینها در کنار هم قرار گرفته اند و داستان را پیش می‌برند. عشق آگاپه در وجود شخصیت‌های اصلی داستان یعنی مارال و پدر مارال با نمایش عشق آنها به درختان، طبیعت و حیوانات وحشی در جنگل به خوبی مطرح شده است. آنها زندگی خود را به خطر می‌اندازند، اما نه تنها حمایت نمی‌شوند، مورد خشونت و بی‌عدالتی هم قرار می‌گیرند. آنها زندگی، سعادت و خوش بختی خود را فدای حفظ محیط‌زیست می‌کنند.

متاسفانه زیاده‌خواهی انسان‌ها روز به روز بیشتر از قبل به مادر زمین ما آسیب می‌رساند. اکنون زمین در وضعیت بحرانی قرار گرفته است. این داستان بر محور همین موضوع با چالش‌های برگرفته از واقعیت‌های زندگی فردی و اجتماعی انسان عصر امروز می‌چرخد.

عشق دلسوزانه و مسئولانه نسبت به حفظ حیوانات و جنگل‌ها به خوبی بیان شده است. این عشق همراه و همسو با حس دگرخواهی است و در جای جای داستان به تصویر کشیده شده است. مثل علاقه‌ی مارال برای نگهداری از ببر زخمی که پدر در جنگل پیدا کرده و نجات داده است. عشق دگرخواهانه‌ی پدر به حیوانات جنگل، حس دگرخواهانه‌ی مارال به پدر و حتی به افرا که گاهی در رفتارهایش منعکس می‌شود، حس دگرخواهانه‌ی افرا نسبت به هر دو نفر آنها، مثال‌های دیگری از این گونه عشق هستند.

نقش عشق در حل مسئله‌ی داستان به خوبی مشهود است، این عشق است که مارال را برای حل مسئله‌ی پدر پیش می‌راند. عشقی که خود مسئله‌ی اصلی داستان است، راهگشای مسائل دیگر می‌شود و سرانجام راهی برای گشایش خود هم می‌یابد.

در این داستان به جنبه‌ها و نتایج متنوعی از عشق پرداخته شده است. از جمله می‌توان به مواردی همچون: احساس مسئولیت مارال نسبت به اعضای خانواده، دلسوزی و فداکاری نسبت به پدر، فداکاری پدر برای حیوانات جنگل و حتی پایداری لاله در رابطه‌ی عاشقانه‌اش با ببر اشاره کرد. البته شخصیت مارال، شخصیتی با اعتماد به نفس و مهارت کافی و آمیخته با عشق نشان داده شده است. او از عهده‌ی تک‌تک چالش‌های پیش رویش بر می‌آید و همین اعتماد به نفس زمینه‌ی آموختن و انجام مهارت‌های عشق‌ورزی را در او ایجاد می‌کند. مارال به مدد این مهارت‌هاست که می‌تواند تصمیم‌گیری و عملکردی خلاقانه در اوضاع دشوار و حتی ناخوشایند زندگی داشته باشد. آنچه در این کتاب کمتر به آن پرداخته شده، عشق به جنس مخالف یعنی عشق میان مارال و افراست. مخاطب در روند داستان و به تدریج از این عشق باخبر می‌شود، گرچه با توجه به جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی و مشکلات و موانع سنتی فرصت بیشتری برای این موضوع وجود ندارد. هر چه به زمان رفتاری پدر نزدیک تر می‌شویم، حضور افرا کمتر می‌شود، تا جایی که دیگر دیده نمی‌شود. بعد، به ناگاه در انتهای داستان دوباره حضور پیدا می‌کند و با پیدا کردن مدارک، باعث آزادی پدر مارال می‌شود.

عشق میان مارال و افرا بسیار محتاطانه است و حتی ناگفته باقی می‌ماند. از پافشاری در عشق و تلاش برای حفظ آن از سوی افرا هیچ نشانه‌ای به چشم نمی‌خورد. زمانی که در بیان این عشق تا به این حد احتیاط می‌شود، در ابراز و بیان مهارت عشق‌ورزی میان این دو نیز مانع به وجود می‌آید. البته مهارت مهرورزی نسبت به حیوانات و طبیعت با دقت و ظرافت بیان شده است. نویسنده در بحث عشق به جنس مخالف که می‌توانست برای مخاطب نوجوان بسیار جذاب باشد، تلاشی نکرده است. در واقع، او بر خلاف پرداختن به عشق‌های دیگر، از کنار عشق به جنس مخالف کمی با بی‌توجهی گذر کرده است.

شاید بتوان گفت ایجاد مهارت عشق‌ورزی در رابطه با عشق به جنس مخالف کم‌رنگ است و حتی به شکلی نادیده گرفته شده است. تلاش برای نشان دادن سنت‌های غلط قومی که همواره مانع راه عشق بوده، بسیار قابل توجه است. نادیده گرفته شدن عشق لاله به ببر و ازدواج اجباری او نمونه‌ی بارزی از این موضوع است.

در این داستان تابوها، سنت‌ها و رسوم مختلف و ه‌همچنین فقر به چالش کشیده شده‌اند، اما نویسنده موفق به هیچ‌گونه هنجارشکنی در مورد عشق نشده است. اینجاست که جای خالی خلاقیت در رفتار شخصیت‌های عاشق داستان دیده می‌شود.

عشق میان افرا و مارال به اندازه‌ی کافی گشوده نیست. همان‌طور که مارال عشقی عمیق نسبت به پدر و جنگل دارد و با اعتماد به نفس برای نجات جان او تلاش می‌کند، افرا نیز با جست‌وجو و جمع‌آوری مدارک و شواهد،



مانع از ادامه‌ی ازدواج اجباری و ناخواسته‌ی مارال با پسر مقتول می‌شود که بیانگر تعهد او نسبت به رابطه‌ی عاشقانه‌اش با مارال است. گرچه شور و اشتیاق مارال نسبت به افرا پنهان است. تلاش افرا برای نجات جان پدر را بدون وجود صمیمیت بین این دو نفر می‌توان به عنوان مؤلفه‌های عشقی رفاقتی در نظر گرفت. به نظر می‌رسد وجود عشق آگاه‌ای در هر دو فرد، آرام آرام و به تدریج زمینه‌ای برای بروز شور و اشتیاق می‌شود و می‌تواند به مرور به رفتارهای متعهدانه و یا حتی ایجاد صمیمیت بیانجامد، نوعی از عشق منطقی را به وجود بیاورد و آن را به سمت عشقی ایده‌آل پیش ببرد.

### کتاب دوم: نغمه‌ای برای الاگری

قصه با رابطه‌ی صمیمانه‌ی دو دختر به نام‌های «الا» و «کلر» شروع می‌شود که سال‌های سال است دوستان صمیمی یکدیگر هستند و در تمام روزهای مهم زندگی دست در دست هم از خانه تا مدرسه دویده‌اند، کنار هم رویا پرورانه و حتی کابوس دیده‌اند. آنها دو دوست فوق‌العاده‌اند که یک روز به هم قول می‌دهند تا آخر عمر کنار یکدیگر بمانند و حتی اگر پیر شدند، هیچ چیز بینشان تغییر نکند و همیشه یادشان بماند که بهترین خاطرات زندگی‌شان را کنار هم ساخته‌اند.

الا و کلر فکر می‌کردند که تمام دنیا در همان شهر کوچک‌شان خلاصه می‌شود، اینکه زندگی مملو است از شور جوانی و زیبایی و هیچ وقت قرار نیست رنج و عذابی به دوش بکشند. کلر با دوستان مدرسه در تعطیلات به یک شهر ساحلی سفر می‌کنند. زمانی که در ساحل مشغول خواندن آواز هستند، به ناگاه پسر جوان و مرموزی با یک کت کهنه، موهای بلند و ریخته بر شانه همراه با چنگی قدیمی از پشت تپه‌های شنی ساحل همانند یک فرشته که انگار از آسمان آمده، پیدا می‌شود و برای همیشه زندگی و مرگ الا و کلر را تغییر می‌دهد. دنیای سرشار از شادمانی و نشاط کلر و الاگری با آمدن مردی به نام «ارفئوس» عوض می‌شود و تمام قول و قرارهایشان را به هم می‌ریزد.

کلر با هیجان همه‌چیز را برای الاگری توضیح می‌دهد. چند دقیقه‌ی بعد، وقتی الاگری برای اولین بار صدای آواز ارفئوس را از پشت تلفن می‌شنود، با تمام قلبش احساس می‌کند که عاشق صاحب صدایی شده که هرگز او را ندیده است. از آن پس، روز و شب منتظر او می‌ماند تا اینکه یک روز سر کلاس درس می‌رسد و او را با خود می‌برد. کلر تلاشش را می‌کند تا او را منصرف کند. آنها قرار می‌گذارند تعطیلات بعدی در همان شهر ساحلی همراه با دوستان و همسفران قبلی جشن عروسی بگیرند و برای همیشه با هم باشند. روز موعود فرا می‌رسد. کلر نقش پدر الا را به عهده می‌گیرد و همراهش می‌شود. مراسم عروسی با شور و هیجان نوجوانی برگزار می‌شود. فردای آن روز در کمال ناباوری ماری پیدا می‌شود و پای برهنه‌ی الا را نیش می‌زند و خوش بختی او و ارفئوس در کمتر از یک روز به پایان می‌رسد. تلاش برای نجات او بی‌ثمر می‌ماند و او می‌میرد.

اما ارفئوس باور نمی‌کند و تلاش می‌کند او را باز گرداند. با نواختن موسیقی از دروازه‌ی مرگ عبور می‌کند و در دنیای مردگان پیش می‌رود، شرط پادشاه دنیای مردگان را می‌پذیرد اما با شنیدن صدای الا درست جایی که نباید، بر می‌گردد و برای همیشه از دیدار دوباره‌ی او محروم می‌شود.

پسر جوان، ارفئوس، همنام با «خدای موسیقی و ترانه» در اساطیر یونان است که قرار است با همان ویژگی‌ها و شکل قدیمی‌اش در زمان حال، تاریخ را دوباره تکرار کند. و الا همان‌طور که ائورودیکه، معشوقه‌ی ارفئوس در افسانه‌های یونان باستان، عاشق ارفئوس شد، عاشق او شده است. ارفئوس جوان همان‌طور که در اساطیر یونان از قدرت افسانه‌وار موسیقی‌اش گفته‌اند، در یک لحظه تمام طبیعت را روی نتهای سازش می‌نوازد و وقتی برای اولین بار انگشتانش را بر سیم‌های چنگ می‌کشد و آواز می‌خواند، کلر و همه‌ی آنهایی که دور آتش نشستند،

احساس می‌کنند نخستین باری است که این صداها را می‌شنوند. تمام موسیقی‌های نواخته شده و تمام نغمه‌های خواننده شده به یکباره از ذهن همه‌ی آن آدم‌ها پاک می‌شود و جایش را صدای سوزناک ساز و حنجره‌ی مرد دوره‌گرد و ناشناسی می‌گیرد که با اسم اساطیری‌اش پیوندی ناگسسته‌ی دارد. انگار ارفئوس از هزاران سال قبل آمده تا در زمان حال، بار دیگر ائورودیکه را پیدا کند، زنی که برای به دست آوردنش حتی تا دنیای مردگان سفر کرد، تمام قوانین را شکست و می‌خواست با موسیقی حیات‌بخشش بر مرگ غلبه کند.

این داستان سراغ فلسفه‌ی متفاوتی از مرگ رفته، یک تصور اساطیری و سراسر خیال که مرگ را مرحله‌ای از حیات آدمی می‌شمارد، مرحله‌ای که انسان برای رسیدن به آن باید از دروازه‌ی مرگ عبور کند و وارد سرزمینی شود به نام سرزمین مردگان. این سرزمین دنیای پسامرگ است و در زیر زمین زنده‌ها قرار دارد. دنیایی است با شهروندانی مرده و پادشاهی که تنها یک قانون برای جهان زیر سلطه‌اش وضع کرده‌است: "هرکس از دروازه‌ی مرگ عبور کند، دیگر نمی‌تواند از سرزمین مردگان خارج شود."

عشقی که میان الا و اورفئوس شکل می‌گیرد، عشقی میان دو جنس مخالف است که بدون دیدار یکدیگر و صرفاً با شنیدن صدای هم شکل می‌گیرد. بیش از اینکه حتی فرصت کافی برای مهرورزی، عشق‌ورزی و عشق‌خواهی بین این دو نفر پیش بیاید، هر دو به هم عشق می‌ورزند و مهر می‌دهند. آشنایی این دو در بستر اتفاقات واقعی شکل می‌گیرد و به صورتی شفاف ساخته و پرداخته می‌شود، اما آنچه بعد از مرگ الا برای اورفئوس پیش می‌آید، در فضایی خیالی و دور از واقعیت رخ می‌دهد.

هر دو آنها بعد از آشنایی با یکدیگر تصمیمی مغایر با فرهنگ و آداب و رسوم می‌گیرند و بدون اطلاع بزرگ ترها و رعایت آداب رسمی با هم ازدواج می‌کنند. گرچه همه‌چیز به آرامی و با طمانینه پیش می‌رود و بنای ناسازگاری عامدانه ندارد، آنچه به جا می‌ماند، یک تابوشکنی عمیق و ماندگار را به نمایش می‌گذارد. احساس مسئولیت، پایداری و تعهد را می‌توان به عنوان جنبه‌های لازم یک عشق منطقی در جای جای این رابطه دید. چنین عشقی بین دو جنس مخالف بر اساس یک عشق زمینی پدید می‌آید، به سرعت می‌بالد و آنچه بر جا می‌گذارد آثار یک عشق عاطفی و روانی است. عشقی که از یک شور و اشتیاق و صمیمیت توأمان شروع شد و می‌رفت که به یک عشق رمانتیک ماندگار تبدیل شود، سرانجام با رفتار متعهدانه‌ی اورفئوس به عشقی ایده‌آل تبدیل می‌شود.

عشق رمانتیک که مسئله‌ی اصلی داستان است، می‌بالد و رشد می‌کند و حتی می‌تواند مسئله‌ی دوری و جدایی را حل کند. برای مدتی هر چند کوتاه الا و اورفئوس را یکی می‌کند، اما طولی می‌کشد که دوباره به جای اصلی‌اش برمی‌گردد و دوری و جدایی عاشق و معشوق را گره می‌زند به مسئله‌ی لاینحلی به نام «مرگ»! الا با شنیدن صدای اورفئوس، نسبت به او شور و اشتیاق پیدا می‌کند. خیلی زود با دیدنش رها از هر قید و بندی درخواستش را می‌پذیرد، آن قدر آسوده و آسان، انگار که سال‌هاست با او رابطه‌ی عاشقانه دارد. الا صمیمیتی چنین عمیق و خالص را به یکباره تجربه می‌کند. بی‌خبر از پدر و مادر ناتنی‌اش و تنها با تکیه بر اعتماد به نفس خود پا در راهی بی‌بازگشت می‌گذارد. با اورفئوس پیمان می‌بندد و بر سر همین پیمان و پیوند تا پای جان می‌ماند و تنها یک روز بعد، بر سر پیمانی دگرخواهانه و به دور از خودخواهی جان می‌سپارد.

الا پیش از دیدار با اورفئوس عشق فیلیایی را با کلر تجربه کرده است. با دیدن اورفئوس شور و اشتیاقش با صمیمیتی عمیق و ناگهانی به عشقی رمانتیک می‌گراید. گرچه این صمیمیت بر همه چیز سایه می‌اندازد و عشق فیلیایی را بار دیگر برای او تداعی می‌کند. بعد از ازدواج با اورفئوس هم با او پیمان تعهد می‌بندد و به سوی عشق ایده‌آل حرکت می‌کند. او از ابراز مهرش نسبت به اورفئوس در جمع کوچک دوستانه‌اش هیچ ابایی ندارد. این ابراز محبت هم به صورت کلامی و هم در رفتار و نگرانی‌ها و دلواپسی‌هایش نمایان است. الا وقتی عاشق می‌شود به عنوان بخش مهمی از زندگی آن را می‌پذیرد.

اورفئوس با موسیقی عجیب و گوشنوازش همه را مسحور می‌کند، الا را هم همین‌طور و بدون اینکه او را ببیند فقط با شنیدن چند جمله‌ی کوتاه الا، شیفته‌اش می‌شود. همین شیفتگی، مقدمه‌ای می‌شود بر عشقی دو طرفه! چند روز بعد بالاخره الا را پیدا می‌کند. بی‌پیرایه و بی‌هیچ دغدغه‌ای و با اعتماد به نفس به او پیشنهاد ازدواج می‌دهد، بدون آنکه به دنبال فرصتی برای صمیمیت بیشتر باشد. او شور و اشتیاق و صمیمیت را با هم تجربه می‌کند. عشق رمانتیک آنها به وصل می‌انجامد. خیلی زود زمانی که مرگ بین آن دو جدایی می‌اندازد، او دیوانه‌وار برای جست‌وجوی رد پای الا تلاش می‌کند. جست‌وجوی اورفئوس برای رسیدن به الا او را به دروازه‌ی مرگ می‌رساند. تلاش می‌کند با عبور از دروازه‌ی مرگ و باز پس گرفتنش از دنیای مردگان همه چیز را، حتی الا را به شکل قبل برگرداند. این تلاش تعهد او را به رابطه نشان می‌دهد. اصرار بر تعهدش در این رابطه‌ی عاشقانه، دلیل دگرخواهی اوست و عشقی ایده‌آل را به نمایش می‌گذارد.

تبحر اورفئوس در موسیقی و نواختن چنگش تمام طبیعت و انسان‌ها را به ستایش او وا می‌دارد، رفتارش با حیوانات، نشان از مهر و محبتش به دیگر انسان‌ها و طبیعت دارد، از طرفی، بیانگر وارستگی و بی‌آلایش بودن او هم هست. این مهر و محبت از عشق آگاهانه‌ی پنهان در قلبش خبر می‌دهد.

خلق زیبایی در موسیقی بی‌نظیر مرد نوازنده نمایانگر می‌شود و میل به جاودانگی زمانی که تمام تلاش داستان برای بازگرداندن الا از مرگ به زندگی است، به اوج خود می‌رسد. تا پیش از مرگ الا فضای داستان سراسر شور و هیجان است و بعد از مرگ او غم و اندوه فراق در آن جریان پیدا می‌کند و با نزدیک شدن به انتهای داستان به اوج خود می‌رسد. در نقاط اوج و فرود داستان، هر دو طرف فارغ از ویژگی‌های تنانه و جنسی شیفته‌ی همدیگرند و به هم عشق می‌ورزند. آنها هر دو به دور از هر گونه کمال‌گرایی یا اضطراب به هم مهربانی می‌کنند.

### کتاب سوم: عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی

سارا شخصیت نوجوان داستان همراه با پدر، مادر و برادرش سام در خرمشهر زندگی می‌کند. پدر او تعمیرکار خبره‌ی پیانو است. او یک پیانوی شاهکار فرانسوی می‌خرد و آن را برای سارا که عاشق موسیقی است، تعمیر می‌کند. به خاطر علاقه‌ی سارا به پیانو و انگشتان کشیده‌اش، معلم ماهر و برجسته‌ای برای آموزش او می‌آورد. سارا در همان جلسات ابتدایی پیشرفت می‌کند. علاقه‌ی او به موسیقی انگیزه‌ای برای پدر می‌شود تا برای دوره‌ای در همین زمینه‌ی پیانو و تعمیر آن به آلمان برود. در نبود پدر، جنگ ایران و عراق شروع می‌شود. هرچه می‌گذرد دشمن به خرمشهر نزدیک تر می‌شود. مادر و سام با اصرار عموغازی راضی می‌شوند برای در امان ماندن از جنگ همراه او و همسر باردارش (عنقا خانم) به اهواز بروند. سارا که عاشق پیانوی خود (کوکو) است به شرط بردن کوکو راهی این سفر می‌شود. برخلاف میل اعضای خانواده، کوکو را پشت وانت عموغازی می‌گذارند و همراه خود می‌برند. آن‌ها همزمان با بمباران شبانه، در جاده با بی‌بی و یونس نوجوان روبه‌رو می‌شوند. با شدت گرفتن

بمباران و با اصرار مادر، سارا راضی می‌شود کوکو را در بیابان رها کند. به این ترتیب، برای یونس و بی‌بی جا باز می‌شود و می‌توانند آنها را با خود ببرند. تب‌کردن سارا و رها کردن کوکو، باعث احساس ناخوشایند او نسبت به یونس می‌شود. یونس عادت‌های عجیبی دارد. اما سارا چیزهای زیادی از او یاد می‌گیرد. او شعر می‌گوید و طرز حرف‌زدنش خاص و جالب است. بعد از مدتی آرام آرام حس ناخوشایند سارا نسبت به یونس با کنجکاوی همراه می‌شود. خانواده‌ی سارا و یونس در محل اسکان جنگ‌زده‌ها (آشپانه) مستقر می‌شوند. یونس برخلاف سن خود مطالب علمی زیادی می‌داند، نگاه زیبا و شاعرانه‌ای به طبیعت، موسیقی و عشق دارد. رفته‌رفته سارا به شخصیت عجیب یونس علاقه‌مند می‌شود، اما در ظاهر خود را نسبت به او بی‌تفاوت نشان می‌دهد. یونس در گفت‌وگوهایش با سارا از علاقه‌اش به دختری به نام سلما، کسی که مخاطب شعرهای اوست، حرف می‌زند. در نتیجه سارا که کنجکاو است سلما را بشناسد، پنهانی یونس را تا باغی که محل زندگی سلماست، تعقیب

می‌کند. در این میان، یونس برای تأمین مخارج روزمره‌ی خود و بی‌بی به شغل چاه‌کنی مشغول می‌شود و یک روز بعد از بازگشت پدر سارا از آلمان، به صورت ناگهانی در چاه سقوط می‌کند و می‌میرد. سارا با وجود حسادت خود نسبت به سلما تصمیم می‌گیرد خبر مرگ یونس را به او بدهد. در نتیجه به باغ می‌رود و با هر درد سری که هست به بالای دیوار باغ می‌رسد. آنجا با صحنه‌ی عجیبی روبه‌رو می‌شود: یک دفترچه و یک ماهی سنگی زیبا پیدا می‌کند. روی جلد دفترچه نوشته شده: «عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی». در دفترچه با خط یونس شعرهایی نوشته‌شده اند که بیشتر آنها را برای سارا خوانده بود. ماهی سنگی هم همان هدیه‌ای است که قرار بود به سارا بدهد.

رد پای انواع عشق از ابتدا تا انتهای داستان دیده می‌شود، اما مهم‌ترین و شاخص‌ترین آنها عشق میان سارا و یونس است. مهم‌ترین مسئله‌ی داستان اوضاع نابسامان شهر جنگ‌زده و تلاش برای جست‌وجوی محل امنی برای زنده‌ماندن، بستر ایجاد این عشق را فراهم آورده است که بین دو نوجوان از دو خانواده با فرهنگ و سبک زندگی متفاوت شکل می‌گیرد. در اوضاع معمولی شاید هیچ‌گاه فرصت آشنایی برای این دو نوجوان پیش نمی‌آمد. وضعیت سخت زندگی گریز ناپذیر بوده و هست. با وجود همه‌ی امیدها و آرزوها زمینه برای دوری و فراق به نام مرگ آماده می‌شود. این فراق، عشق دو طرفه میان یونس و سارا را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

نویسنده با نگاهی ظریف و موشکافانه به بیان این علاقه می‌پردازد. گرچه این نگاه در دیگر گونه‌های عشق بیان شده است. حس ناخوشایند سارا به آرامی به سمت کنجکاوی می‌رود و رفته رفته به علاقه تبدیل می‌شود. یونس با صمیمیت، تمام اشعاری را که برای سلمای خیالی خود سروده، برای سارا می‌خواند که نشان از شور و اشتیاق و البته مهارت‌های عشق‌ورزی یونس دارد. رفتار یونس و هر آنچه سارا از او می‌آموزد، مهر او را در دل سارا پر رنگ می‌کند. شور و اشتیاق هر دو را دچار عشقی رمانتیک کرده است که اگر فرصتی بود رفتار متعهدانه به آن افزوده می‌شد، می‌توانست راهی به سمت عشق آرمانی پیدا کند. رفتارهای محبت‌آمیز دو طرف و مهارت‌های عشق‌ورزی هر دو آنها را به سوی عشقی منطقی پیش می‌برد.

این عشق (عشق میان دو جنس مخالف) در لفافه و پنهان از همه است. حتی پوشیده از طرف مقابل و فارغ از هر گونه ناهنجاری یا تابوشکنی بیان شده است. هرچند یک علاقه‌ی زمینی، عاطفی و جنسی است، به شدت درونی و مسئولانه است. با اینکه هیچ کدام از طرفین از عشق دیگری اطمینان ندارند. حتی می‌توان گفت بی‌خبر هستند، نسبت به مسئولیت خود بی‌تفاوت نیستند. هر دو به دور از خودخواهی به دیگری فکر می‌کنند. یونس برای سارا شعر می‌گوید و ماهی می‌سازد. سارا هم تلاش می‌کند راز مرگ و عشق او را برای سلما تعریف کند. یونس در برابر رفتار لطیف سارا، آرام آرام نرم می‌شود. سارا نیز به چیزهایی جز موسیقی علاقه پیدا می‌کند. اینها نتیجه‌ی میل به زیبایی و تلاش برای دستیابی به زیبایی است. همین تلاش برای دیدن زیبایی، یونس را به سرودن شعرهای عاشقانه وا می‌دارد. همین زیبایی است که او را به نوشتن شعر در دفتری با عنوانی خلاقانه پیوند می‌دهد. این عشق با پذیرش همراه است و از کمالگرایی دوری می‌کند.

سارا برای نجات یونس و بی‌بی به ناچار کوکو را فدا می‌کند. شاید همین فداکاری است که او را از احساسی شبیه انزجار، خشم و تنفر همراه با کنجکاوی به سوی عشق حرکت می‌دهد، حرکتی که انگیزه و دلیل اصلی آن میل به خوبی و زیبایی است. او این زیبایی را در رفتارها، دانسته‌ها، تجربیات و علاقه‌مندی‌های یونس می‌یابد. سارا پیش از شناختن یونس با او احساس صمیمیت دارد. بعد تلاش می‌کند با وجودشور و اشتیاق قلبی‌اش، به او بی‌محلی کند، چرا که فکر سلمای قصه برای اینکه دختری واقعی و زیباتر از اوست، موجب ناراحتی و حتی حسادتش می‌شود. او بعد از مرگ یونس تلاش می‌کند به احترام عشقی که به او دارد خبر مهر و علاقه‌اش را به سلما برساند. در این مسیر قدم در راه عشقی آرمانی می‌گذارد.

یونس اما از مهر و علاقه‌اش به طبیعت و پرنده‌ها برای سارا می‌گوید. برای او شعر می‌سراید و برایش پنهانی شادی آرزو می‌کند. شاید از سر شیطنت و شاید از سر حجب و حیا سلمای دروغین را می‌آفریند و با تکیه بر حسادت سارا سعی می‌کند از شور و اشتیاق او به خودش مطمئن شود. یونس صبورانه پیش می‌رود. همچون مهری که

نسبت به هستی و زندگی دارد، صبوری می‌کند. او به دنبال زمانی مناسب است تا راز عشق ماهی و عاشقانه‌هایش را بگشاید. ولی کوتاهی زندگی فرصتی دوباره به او نمی‌دهد. مرگ راز عشق آرمانی او به سارا را بر ملا می‌کند. این عشق از عشق آگاپه سرچشمه می‌گیرد و از لحظه‌ی اول دیدار مشهود است: همان جایی که بی هیچ گله‌ای از همراه نبردن خودش و بی‌بی در دل سیاه شب می‌پرسد: «می‌خواهید ماشین را هول بدهم؟» مسئله‌ی عشق در این داستان با اولین لحظات حضور یک عاشق آگاپه آغاز می‌شود. در پایان عشق رمانتیک یک دختر نوجوان را به سمت و سوی عشق آرمانی پیش می‌برد.

### کتاب چهارم: درناهای عاشق

داستان این کتاب بازنویسی از یک افسانه‌ی فولکلور ترکمن صحراست. «آلتین» و «آتلی» روزهای زیادی را در فصل بهار به عشق دیدن درناها می‌گذرانند. آنها مسافت زیادی را تا کنار دریاچه با هم طی می‌کنند. آلتین دختر خان سوار بر اسب و آتلی که پسر چوپان خان است، پیاده و دوان‌دوان در کنار اسب، خود را به درناها و آوازشان می‌رسانند. آتلی با ساز خود برای درناها می‌نوازد و درناها نیز دل به آوای ساز آتلی می‌سپارند.

داستان عشق آلتین و آتلی با عشق آن‌ها به درناها آغاز می‌شود. هر دو آنها آرزوی بودن در کنار هم را در سر دارند، اما «تایماز خان»، پدر آلتین، وقتی از عشق این دو مطلع می‌شود آتلی را در سیاهچال حبس می‌کند. چون از نظر او و قومش وصلت رعیت و دختر خان امکان‌پذیر نیست. از طرفی، پسر یکی از خان‌های همسایه به نام «داشلی» خواستگار آلتین است. وقتی پدر داشلی از «تایماز خان» جواب رد می‌شنود، به پسرش دستور می‌دهد که به روستای آلتین برود، او را بدزدد و به قصر بیاورد. سنت دزدیدن دختر در فرهنگ ترکمنی نشان از قدرت و غیرت مرد ترکمن دارد، هر چند برخلاف میل و خواسته‌ی دختر باشد. اما داشلی که می‌داند مادر خودش با این رسم به خانه‌ی پدرش «باقر خان» آورده شده، حاضر به این کار نمی‌شود. مادرش سال‌ها بعد از این غم دق کرده و مرده است. داشلی برای پدر آلتین پیغام می‌فرستد و از او می‌خواهد مسابقه‌ای ترتیب داده شود تا او و آتلی برای به دست آوردن آلتین با هم مبارزه کنند. هر کسی تعداد بیشتری درنا شکار کرد، می‌تواند با آلتین ازدواج کند. در روز مسابقه، آتلی و داشلی با تیر و کمان‌هایی که در اختیارشان گذاشته می‌شوند، مسابقه را آغاز می‌کنند. داشلی شروع به زدن درناها با تیر می‌کند و چندین درنا را بر زمین می‌اندازد، اما آتلی با ساز خود شروع به نواختن می‌کند. درناها که سال‌هاست با نوای تار آتلی آشنا هستند، با صدای ساز بر زمین و کنار آتلی فرود می‌آیند. به این ترتیب، آتلی برنده‌ی این مسابقه معرفی می‌شود و با آلتین ازدواج می‌کند.

نویسنده در ادامه‌ی داستان، به جایگاه درناها در فرهنگ ترکمنی و باور به خوش‌یمن بودن آنها می‌پردازد. به گونه‌ای که با تابوهای فرهنگ ترکمنی نیز به مقابله برمی‌خیزد. او در این داستان پیروزی عشق و انسانیت بر خشونت و اجبار و زور را به خوبی به تصویر کشیده است.

این افسانه‌ی مردمی بر مبنای عشق میان آلتین و آتلی، عشق به جنس مخالف، آغاز می‌شود. این رابطه بیشتر در کشمکش و دوری می‌گذرد. هیچ کس از اطرافیان راضی به این وصلت نیست. گرچه در ابتدای ماجرا زیبایی آلتین توصیف شده، در مسیر داستان فرصتی برای عشق‌ورزی برای هیچ‌کدام فراهم نمی‌شود، حتی توصیفی که در ذهن آتلی و پیش خود او پنهان است را هم نمی‌توان جزء مهارت‌های عشق‌ورزی محسوب کرد.

پاسخ منفی تایماز خان به خواستگاری، با سکوت آتلی مواجه می‌شود. حتی وقتی آلتین به در خانه‌اش می‌آید و خطاب به او می‌گوید: «قبل از این که داشلی من را بدزدد، تو مرا بدزدا» باز هم سکوت می‌کند. درحالی که داشلی با حمایت پدر و طبق باور مردم ترکمن بعد از شنیدن پاسخ منفی می‌توانست آن دختر را بدزدد. حتی بدتر از آن قبل از خواستگاری می‌توانست او را به همسری مجبور کند. در واقع باقر خان (پدر داشلی) فصد داشت برای بزرگ تر کردن آبادی، یک ازدواج اجباری و سیاسی ترتیب دهد. این سکوت و نحوه‌ی برخورد آتلی با توجه به اینکه علاقه‌ی بین او و آلتین از روزهای کودکی، کمی دور از واقعیت است. از طرفی آلتین درمانده و عاجز از

یاری اطرافیان، به تنها راهی که به نظرش می‌رسد، عمل می‌کند: قوانین جامعه و ایلش را زیر پا می‌گذارد و پیشنهاد ربودن خود را با آتلی مطرح می‌کند. این عمل به خودی خود یک تابوشکنی است که آلتین برای رسیدن به عشق خود به آن تن می‌دهد. البته داشلی هم با پیشنهاد مسابقه‌ی شکار درناها به نوعی تابوشکنی می‌کند. مسئله اصلی این افسانه، عشق است که درگیر آداب و رسوم و قوانین سختگیرانه جامعه شده‌است. این عشق واقعی، زمینی و دارای رنگ و بویی از عشق پر شور و هیجان جنسی است که با صمیمیت همراه شده‌است. در این میان، رفتار متعهدانه‌ی آلتین بیش از آتلی به چشم می‌آید. اسرانجام، عشق این دو به دور از هرگونه کمالگرایی با وجود شور و اشتیاق و محبت دو طرف به عشقی منطقی منتهی می‌شود. درباره‌ی صمیمیت بین آتلی و آلتین با توجه به بستر اجتماعی و فرهنگی باید قضاوت کرد. وجود نگاه‌ها و برداشت‌های متفاوت، نه تنها ایرادی به این افسانه‌ی قدیمی وارد نمی‌کند، به آن عمق می‌دهد و از چند وجه متفاوت آن را خواندنی و جذاب می‌کند. ممکن است روابط بین این دو کمی گنگ به نظر برسد: لحظات کوتاه دیدار و صحبت‌های مختصر و مفید، حتی افکار ذهنی شخصیت‌های اصلی به وضوح به نمایش گذاشته نمی‌شود. ارتباط هم گاهی از طریق سازی است که آتلی می‌نوازد. علاقه‌ی مشترک به درناها که در فرهنگ ترکمنی نماد معصومیت و بی‌گناهی هستند، تنها راه ابراز صمیمیت است، حتی زمانی که همه‌ی اطرافیان از مهر و علاقه‌ی این دو به هم باخبرند.

با وجود ابعاد مختلف عشق در این افسانه می‌توان رفتار سه عاشق را بیشتر بررسی کرد، چرا که هر سه در پی تصمیم‌های متوالی کامیاب یا ناکام می‌مانند.

آلتین در راس این رابطه قرار دارد. عشق او به آتلی از علاقه‌ای مشترک در کودکی سرچشمه می‌گیرد. پیش از آنکه شور و هیجان عاشقانه رابطه را پیش ببرد، صمیمیت وجود دارد. این صمیمیت در حین سرگرمی روزهای بهار شکل گرفته و قوام یافته است. وقتی شور و هیجان به صمیمیت گره می‌خورد، عشقی رمانتیک می‌سازد. اسرانجام، با نگرانی به خاطر دزدیده شدن شکلی از دل‌بستگی اضطرابی را تجربه می‌کند. آلتین نگران از دست دادن آتلی است. اینجاست که تمام ترس‌ها، نگرانی‌ها و اضطراب‌ها منجر به عمل خلاقانه‌ی او می‌شود. تابوهای که شکسته می‌شوند هم نتیجه‌ی وضعیت اوست. پس، با اعتماد به نفس به در خانه‌ی آتلی می‌رود و درخواستش را مطرح می‌کند. با وجود سکوت آتلی باز هم به او متعهد می‌ماند و نوعی از عشقی آرمانی را تجربه می‌کند. در نهایت وصالش با آتلی منجر به عشقی منطقی می‌شود.

آتلی، آلتین را از پدرش خواستگاری می‌کند و جواب منفی می‌شنود، اما سکوت می‌کند. او ظاهری سرد دارد. در موقعیت‌هایی هم مانند آلتین صمیمیت را تجربه می‌کند. شدت گرفتن شور و هیجان و تصمیم به همراهی و بودن با آلتین، او را به سوی خواستگاری نافرجام سوق می‌دهد. آتلی به درناها، به همه‌ی انسان‌ها و هستی عشق می‌ورزد و به رعایت تمام قواعد و قوانین روستا و ایل مقید است. به بزرگ ترها احترام می‌گذارد (همراستا با فرهنگ مردم ترکمن). پایبندی ه عشق آلتین است که او را در راهش ثابت قدم نگه می‌دارد. آتلی فردی با اعتماد به نفس است. اما از نگاهی دیگر می‌توان به مشترک بودن این نشانه‌ها با دل‌بستگی اجتنابی هم اشاره کرد. آنچه به این ماجرا پایان می‌دهد، راهی است که آتلی برای جذب درناها دارد. راه جذب درناها حتی اگر خلاقانه نباشد، منحصر به خود اوست. او این عشق و عشق به هستی را به عنوان بخش اصلی زندگی خود پذیرفته و تنها کسی است که عشقی از جنس آگاپه تجربه می‌کند.

داشلی، پسر خان، خود را نه تنها برابر با آلتین بلکه برتر از او می‌داند. سرنوشت غم‌انگیز مادر و ترس از تکرار آن، او را ترغیب می‌کند به دنبال راهی به جز دزدیدن آلتین باشد، گرچه نشانه‌ای قوی و محکم از دل‌بستگی اضطرابی یا اجتنابی در رفتار او دیده نمی‌شود. داشلی به دنبال راهی برای وصول به هدف است و با اعتماد به نفس پیشنهاد مسابقه می‌دهد، پیشنهادی که به شکلی خلاقانه و ناخواسته تابوشکنی در آداب و رسوم مردم ترکمن را به دنبال دارد. اما نتیجه‌ی مسابقه دور از انتظار او و با کاری به جز مهارت در شکار درناها رقم می‌خورد. در این داستان نشانه‌های انواع عشق دیده می‌شود، اما زیباترین و پررنگ‌ترین آنها عشق آگاپه‌ای است که آتلی تجربه می‌کند.

## کتاب پنجم: قصر آبی

این داستان درباره‌ی دختری است به نام والنسی استرلینگ که 29 سال دارد و هنوز ازدواج نکرده است، جذاب و زیبا نیست، اما چشمان مورب عجیبی دارد. او عضو یک خانواده‌ی دارای عقاید و تفکرات قدیمی است. تک تک اعضای خانواده به طبقه‌ی اجتماعی خود می‌بالند. محیط خانه به قدری خشک و رسمی است که والنسی نه تنها نمی‌تواند وسایل اتاقش را تغییر دهد، حتی اجازه ندارد جز برای کارهای ضروری در اتاقش تنها بماند. مادر، دخترعموی پیر، اولیو دختر عمه‌ی زیبا و بقیه‌ی اعضای فامیل او را یک پیردختر می‌دانند. گاهی برایش دل می‌سوزانند و گاهی با کلامشان آزارش می‌دهند. مادرش زنی سختگیر است و سعی می‌کند بر رفتار و گفتار والنسی نظارت داشته باشد. والنسی مجبور است در همه‌ی مهمانی‌های خانوادگی شرکت کند، مجالسی که طبق رسم خانوادگی حتی انتخاب نوع لباس هم به اختیار خودش نیست. تنها لباس مهمانی والنسی یک پیراهن قهوه‌ای است که در تمامی مجالس می‌پوشد. او نمی‌تواند هر حرفی را در جمع خانواده به زبان بیاورد، حتی زمانی که دیگران با شوخی‌ها و کلماتشان او را آزار می‌دهند. نباید روی حرف بزرگ ترها حرف بزند. تنها سرگرمی او در خانه‌ی پر از کارها و مهمانی‌ها و آدم‌های تکراری، رفتن به کتابخانه و خواندن کتاب‌های «جان فاستر» است. کتاب‌های جان فاستر او را به دنیایی می‌برد که از آن محروم است. والنسی به خاطر یک درد مزمن و حمله‌ی مکرر قلبی تصمیم می‌گیرد به پزشکی به جز پزشک خانوادگی‌شان مراجعه کند. پزشک او را معاینه می‌کند ولی قبل از اعلام نظر، به خاطر تصادف پسرش، مطب را ترک می‌کند. بعد از چند روز نامه‌ای برای والنسی می‌نویسد و به او می‌گوید: «بیماری قلبی شما خطرناک است و بیش از یک سال زنده نخواهید ماند.»

این اتفاق تبدیل به نقطه‌ی عطف زندگی والنسی می‌شود. بعد از کمی غصه‌خوردن تصمیم می‌گیرد یک‌سال باقیمانده را طوری زندگی کند که دوست دارد، حتی اگر مجبور شود آداب و رسوم خشک خانوادگی را زیر پا بگذارد یا نافرمانی کند. دیگر برایش تعجب یا سرزنش خانواده، حتی مادرش مهم نیست. بعد از شکستن شاخه‌ی رز بی ثمر، با مادرش تندی می‌کند. رفتار و حرف‌هایش در مهمانی‌های خانوادگی باعث تعجب همه می‌شود. از بارنی اسنیس تعریف و از او طرفداری می‌کند، در حالی که اعضای خانواده به بارنی بدبین هستند و از او دوری می‌کنند. چند روز بعد هم تصمیم می‌گیرد با وجود مخالفت مادرش خانه را ترک کند، پس، به عنوان خدمتکار به خانه‌ی پیرمردی دائم الخمر می‌رود و پرستاری دختر او را به عهده می‌گیرد. در آنجا با بارنی بیشتر آشنا می‌شود. وضعیت وخیم بیماری دختر به او امان نمی‌دهد و خیلی طول نمی‌کشد که می‌میرد. بعد از مرگ او والنسی تاب نمی‌آورد و به بارنی پیشنهاد ازدواج می‌دهد. به او درباره‌ی بیماری‌اش و اینکه فرصت کمی برای زندگی‌اش دارد، می‌گوید. بارنی پیشنهادش را می‌پذیرد، با هم به جزیره‌ای کوچک می‌روند و با هم زندگی می‌کنند. هرچه والنسی به زمان مرگش نزدیک‌تر می‌شود، آرام‌تر و رهاتر می‌شود. زمانی که می‌فهمد پزشک نامه را اشتباهی برای او فرستاده است و مرگی در کار نیست، از اینکه به بارنی دروغ گفته و او را فریب داده است، سرخورده می‌شود. با همین بهانه قصر آبی (کلبه‌ی کوچک جزیره‌ی بارنی) را ترک می‌کند و به خانه بر می‌گردد. همزمان با این اتفاق راز بارنی هم آشکار می‌شود. اینکه او همان نویسنده‌ی محبوب والنسی یعنی «جان فاستر» و پدرش هم صاحب یک کارخانه‌ی دارویی مشهور است. بر خلاف انتظار والنسی، بارنی به دنبال او می‌آید و زندگی‌شان را از سر می‌گیرند.

رابطه‌ی عاشقانه‌ی بین والنسی و بارنی، رابطه‌ای منحصر به فرد بین دو جنس مخالف است. این رابطه با شور و اشتیاق و کشش والنسی نسبت به بارنی شروع می‌شود، در چارچوب ازدواج از یک عشق رمانتیک از جانب والنسی و یک عشق رفاقتی آگاهانه از سوی بارنی، به صورت مشترک به سمت عشق ایده‌آل حرکت می‌کند. والنسی که با مرگ روبه‌روست و امیدی به انتخاب آزادانه‌ی مرد ایده‌آلش ندارد، رفتاری خلاقانه می‌کند. به اولین مردی که نسبت به او میلی دارد، پیشنهاد ازدواج می‌دهد. بارنی همچون مرد قصر آبی‌اش گذشته‌ای مرموز دارد،

اما برای رسیدن به والنسی هیچ تلاشی نمی‌کند. تنها از سر دلسوزی و شفقت پیشنهاد او را می‌پذیرد. گرچه والنسی پیش از این هم از قوانین خانوادگی سرپیچی کرده است، با پرستاری و خدمت به دختری که بدنام نیز هست، تابوشکنی می‌کند. زمانی که در یک کلیسای کوچک متعلق به پروتستان‌ها بدون اطلاع و رضایت اعضای خانواده، با بارنی اسنيس ازدواج می‌کند، تابوشکنی و نافرمانی را به اوج خود می‌رساند. با همه‌ی اینها بندهای پوسیده را از پای خود باز می‌کند و به نوعی آزادی معنوی و وارستگی می‌رسد.

والنسی از محیطی بدون مهرورزی و مهربانی و بی‌توجه به معنای عشق به کلبه‌ی بارنی پناه می‌آورد اما با مهرورزی و عطوفت صادقانه آنجا را همچون قصرآبی رویاهایش می‌پندارد. او صمیمیت و شور و اشتیاق را توأمان تجربه و با تعهد خود نسبت به بارنی و عشقش به او زندگی می‌کند. عشق والنسی در ابتدا فقط شور و اشتیاق است، از طرفی این خود نشانه‌ی یک شیفتگی محض است. پیشنهاد ازدواج به بارنی مقدمه‌ی یک عشق رمانتیک می‌شود و زندگی با یک عشق رمانتیک را عملی می‌کند. از طرفی نسبت به بارنی متعهد است و تصمیم به طلاق هم نشان از تعهد او نسبت به بارنی و عشق ایده‌آلش دارد.

والنسی بعد از گذشت یک‌سال و نرسیدن زمان مرگ واقعی، تصمیم می‌گیرد از قصر آبی‌اش برود تا بارنی را فدای خود نکند. تا اینجا والنسی یک عشق دگرخواهانه و سرشار از دلبستگی ایمن را تجربه کرده که خبر تشخیص اشتباه پزشک آن را تبدیل به دلبستگی اضطرابی می‌کند. او که با غلیان احساس مواجه شده است، با اطمینان از رویارویی با مرگ و یافتن اعتماد به نفس، در برابر خانواده‌اش می‌ایستد و عشقی پاک و معنوی را تجربه می‌کند. او با رهاکردن قصر آبی در مواجهه با عشقی ایده‌آل قرار می‌گیرد. مطالعه‌ی کتاب‌های جان فاستر دروغین و بارنی واقعی، اولین بارقه‌های عشق به طبیعت و هستی را در دل او روشن می‌کند. زندگی با بارنی آن هم در کلبه‌ای تنها و در میان انواع حیوانات، باعث شکل گرفتن این عشق در او می‌شود، آن قدر که باز هم با کمک اعتماد به آگاهی، تجربه و شناخت خود مصمم می‌شود و همه چیز را رها می‌کند و به خانه‌ی پدری برمی‌گردد.

توجه به این موضوع هم خالی از لطف نیست که این رابطه‌ی عاشقانه بیش از آنکه متکی بر علاقه به ویژگی‌های جنسی طرفین باشد، یک عشق عاطفی و روانی است. در ابتدای راه والنسی به خاطر تابوشکنی‌های پی در پی خود از خانواده طرد می‌شود، اما در پایانی خوش یک‌یک مسئله‌ها را حل می‌کند.

گرچه این داستان حول زندگی والنسی شکل می‌گیرد توجه به تجربه‌ی عاشقانه‌ی دو نفر دیگر هم لازم و ضروری است. عشقی که به خاطر خوش‌قلبی و شفقت بارنی نصیبش می‌شود و عشقی که اولیو تجربه نمی‌کند. اولیو دختری زیباست که خانواده‌ای کمابیش مرفه دارد. از جایگاه اجتماعی خوبی هم برخوردار است. اما دو نامزدی به هم خورده دارد که یک‌بارش را به خواست مادرش به هم می‌زند. اعضای خانواده از این موضوع ناراحت نیستند چرا که لیاقت اولیو و جایگاه استرینگ‌ها را بالاتر از این‌ها می‌دانند. نامزد کنونی او از خانواده‌ای با اصل و نسب و دارای جایگاه اجتماعی و مورد تأیید اعضای خانواده است. بعد از اینکه والنسی خانه را ترک می‌کند اولیو نگران برداشت منفی و حتی تغییر رفتار نامزدش است. با وجود اینکه او مرکز توجه اعضای فامیل است هیچ‌گاه بر خلاف نظر خانواده رفتار نکرده است. به نظر می‌رسد تصور او از عشق، محدود به جاذبه‌ها و معیارهای موفقیت در زندگی اجتماعی است نه بر اساس معیارهای فردی، با اینکه ظاهراً مهارت‌های مهرورزی بین او و نامزدش رد وجود دارد. صمیمیت را هم در چارچوبی منطقی و قابل درک تجربه می‌کند، البته با وجود تعهد تحمیلی از سوی دیگر، او فقط نوعی از دوست‌داشتن را تجربه می‌کند نه حتی شیفتگی یا عشقی رمانتیک را!

بارنی پسر یک کارخانه‌دار سرشناس و معروف است. او نامزدی خود را با دختری زیبا که شیفته‌ی موقعیت مالی او و پدرش است، به هم می‌زند، مدتی را در سفر می‌گذراند و سرانجام برای فرار از نام و شهرت به این شهر کوچک پناه می‌آورد. با توجه به تجربیاتی که از طریق کاوش در طبیعت دارد، با نام مستعار «جان فاستر» کتابی می‌نویسد و با درآمد آن جزیره‌ی کوچک را می‌خرد و در آن زندگی می‌کند. همه‌ی این رفتارها و کناره‌گیری از مردم شهر هم، بیانگر نوعی از دلبستگی اجتنابی است. او علاقه‌ی زیادی به طبیعت و انسان‌ها دارد. با توجه به اینکه پرستاری و مراقبت والنسی در نظر او خالصانه و صادقانه است تنها از سر دلسوزی و حسی دگرخواهانه پیشنهاد



ازدواجش را می‌پذیرد. اما در زمان کوتاه زندگی با او صمیمیت را بیشتر از همه تجربه می‌کند. در واقع عشق برای بارنی با نوعی از دوست داشتن و دوست‌داشته شدن معنوی و عاطفی شروع می‌شود. هنگام روبه رو شدن با اتفاق خطرناکی که برای والنسی میفتد، آرام آرام حضور شور و اشتیاق پر رنگ می‌شود و عشقی رمانتیک را شکل می‌دهد. وقتی او باور می‌کند ممکن است والنسی را از دست بدهد، با پیگیری و ابراز تعهد صادقانه‌اش، عشق منطقی‌اش به سمت و سوی عشقی ایده‌آل متمایل می‌شود، گرچه مهر او نسبت به انسان‌ها، طبیعت و موجودات یک عشق آگاهانه‌ای است.

مونتگمری با ظرافت تمام، توصیف دقیقی از شخصیت‌ها در فضای داستانی مورد نظرش به دست می‌دهد. او با استفاده از فضا سازی محیط و خانواده، مخاطب را با خود همراه می‌کند تا به درک موقعیت حاکم بر شخصیت داستان برسد. اینجاست که از جامعه‌شناسی خانواده بهره‌می‌گیرد و خانواده‌های درگیر سنت‌ها و باورهای دست و پا گیر را به تصویر می‌کشد. اگرچه ما با داستانی واقع‌گرا رو به رو هستیم، از صحنه‌پردازی‌های رمانتیک آن هم می‌توانیم به اندازه‌ی کافی لذت ببریم. عشق دگرخواهانه جان می‌گیرد و جان می‌دهد. چه والنسی و چه بارنی برای گذر از گذشته‌ی خود تن به عشق می‌دهند. در این مسیر، کمک به دیگری و تبعیت از روح جمعی است که عشق را به بار می‌نشانند. در این رابطه‌ای ساختگی و شماتیک، تنها معجزه‌ی اعتماد به خود و دیگری است که به رابطه‌ی عاطفی و سالم می‌انجامد.

شورای کتاب کودک ایران  
The Children's Book Council of Iran

## گزارش کار می‌دانی با نوجوانان

بنا بر تصمیم گروه پژوهش، علاوه بر بررسی و تحلیل محتوایی رمان‌های نوجوان، سازو کاری برنامه‌ریزی شد تا در طی آن بتوان به طور مستقیم نظرات مخاطبین را نیز مورد توجه قرار داد. این تصمیم از این رو گرفته شد که بررسی یک‌جانبه‌ی کتاب‌ها بدون در نظر گرفتن تاثیر آن بر مخاطب، نتیجه‌ای دور از واقعیت در پی می‌داشت. آگاهی از برداشت مخاطبین، که در این پژوهش رده‌ی سنی نوجوان را شامل می‌شود، در رابطه با موضوع عشق می‌تواند دیدی جامع و دقیق در ما ایجاد کند. به ویژه نظر مخاطب امروزی در باب عشق ممکن است بسیار متفاوت با دید تحلیلی ما یا حتی نویسندگان کتاب‌ها باشد.

بنابراین از پاییز 1400 طی جلساتی که پیرامون چگونگی انجام این کار داشتیم و با هم‌اندیشی اعضای گروه پژوهش به انتخاب چهار کتاب از میان کتاب‌های جامعه‌ی آماری رسیدیم:  
این وبلاگ واگذار می‌شود.

2- عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی

3- سایه‌ی هیولا

4- خطای ستارگان بخت ما

## معیارهای انتخاب کتاب

درانتخاب این چهار عنوان از میان کتاب‌های موجود، سعی گروه پژوهش بر آن بود که مخاطب از آثار تألیفی و ترجمه همزمان بهره مند شود. با توجه به اینکه برخی نویسندگان چند کتاب با موضوع عشق داشتند، تلاش کردیم تنها یکی از آثار آن‌ها انتخاب شود تا آثار نویسندگان متفاوت و متنوع را بررسی کرده باشیم.

با توجه به هدف گروه یعنی بهره‌مندی از طیف‌های گوناگون نوجوانان در شهرهای مختلف و با فرهنگ‌های متفاوت و نیز حساسیت‌هایی که در رابطه با موضوع عشق در برخی خانواده‌ها وجود دارد، بر آن شدیم عناوینی را انتخاب کنیم که تا حد امکان از تابوشکنی دور باشند و اجرای این طرح حساسیت خاصی درباره‌ی مسائل در پی نداشته باشد.

در انتخاب کتاب‌ها محدودیت‌هایی همچون در دسترس نبودن آن‌ها نیز داشتیم، چون باید تعداد قابل توجهی از هر عنوان کتاب در دسترس مخاطبان می‌گذاشتیم و برخی عناوین در بازار موجود نبودند.

The Children's Book Council of Iran

## چگونگی روند کار می‌دانی

برای شروع کار می‌دانی پوستر اطلاع‌رسانی و فراخوان برای مشارکت نوجوانان در این طرح آماده و در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد. همچنین فراخوان به اطلاع گروه‌های مختلفی که به هر شکل با نوجوانان در ارتباط بودند، رسید.

در پی این فراخوان، شانزده نوجوان 13 تا 16 ساله‌ی ساکن استان های تهران، کرمان، مازندران و اردبیل برای مشارکت در این طرح اعلام آمادگی کردند. برای تمام این نوجوانان هر یک از چهار عنوان کتاب، خریداری و به صورت مستقیم از طریق پست ارسال شد. همچنین از طریق معلمی در تربت حیدریه، با دوازده دانش‌آموز

نوجوان 13 تا 16 ساله ارتباط برقرار کردیم. با همکاری و همراهی این معلم، نوجوانان در انجام این طرح همراهی کردند. چهار نسخه از هر کتاب برای استفاده‌ی گروهی خریداری و برای این معلم ارسال شد تا در اختیار نوجوانان قرار بگیرد.

علاوه بر این، کتابخانه و شنام دری نیز به ما در این مسیر کمک کرد و پنج نسخه از هر عنوان (به جز کتاب خطای ستارگان بخت ما) برای کتابدار این کتابخانه، آقای عبدالقادر بلوچ، خریداری و ارسال شد و در اختیار نوجوانان قرار گرفت.

در مجموع 80 نسخه کتاب خریداری و برای نوجوانان ارسال شد.

پس از ارسال کتاب‌ها، در نیمه‌ی دوم اسفند 1400، گروهی برای

هماهنگی با نوجوانان در اپلیکیشن واتساپ تشکیل شد. با تسهیلگری یکی از اعضای گروه پژوهش (خانم نغمه زمانی) جلسات گفت‌وگو برای هر کتاب با حضور نوجوانان در بستر گوگل میت برگزار شد. در این جلسات در مجموع نه ساعت در مورد کتاب‌ها و موضوع عشق در آن‌ها با نوجوانان گفت‌وگوی آزاد داشتیم. نظرات نوجوانان تربت حیدریه نیز به شکل گزارشی مکتوب توسط معلم مربوطه در اختیار ما قرار گرفت. در و شنام‌دری نیز نوجوانان کتاب‌ها را امانت گرفتند و پس از خواندن آن‌ها نظرات خود را به شکل مکتوب برای ما فرستادند. جمع‌بندی نظرات تمامی نوجوانانی که در این مسیر ما را همراهی کردند، در ادامه ارائه شده است :

### زمان نوجوان، عشق و نگاه تو

این‌ها کتاب‌هایی هست درباره عشق؛  
هرکدام رنگی دارند و عطری؛

- عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی
- این وبلاگ واگذار می‌شود
- فطای ستارگان بخت ما
- سایه‌ی هیولا

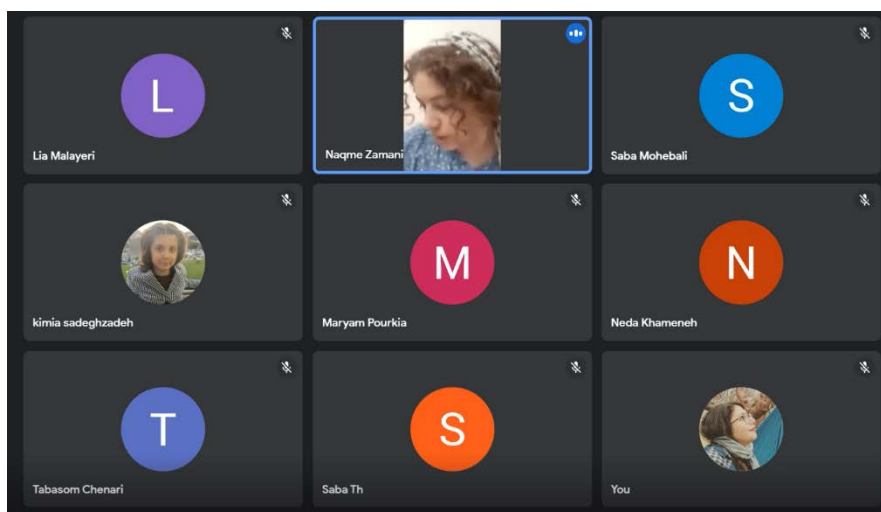
گروه پژوهش شورای کتاب کودک در نظر دارد تا

داستان عشق در این کتاب‌ها را از نگاه شما دنبال کند  
و در گفت‌وگویی صمیمانه از نظرات ناب‌تان بهره‌مند شود.

همراهی شما نوجوانان در این مسیر دلگرم‌مان می‌کند.

در صورت تمایل به مشارکت، می‌توانید تا تاریخ ۷ بهمن ماه به  
شماره ۰۹۱۳۴۶۹۷۳۷ در واتساپ پیام دهید.





**محدودیت‌ها**  
نکته در مورد  
ملاحظات‌ها که

**ملاحظات و**  
توجه به چند  
محدودیت‌ها و

در جریان این کار میدانی وجود داشت، خالی از لطف نیست:

گروه پژوهش در نظر داشت نظرات نوجوانان درباره‌ی کتاب‌ها در قالب گفت و گو با آن‌ها جمع آوری شود. با این حال در سیستان و بلوچستان به دلیل وضعیت فرهنگی موجود و حساسیت خانواده‌ها درباره‌ی مسائل و موضوعاتی مثل عشق، امکان گفت و گوی جمعی و حضوری وجود نداشت و ناگزیر نظر نوجوانان به صورت فردی و کتبی جمع آوری و مستند شد.

همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد، تعدادی از نوجوانان به شکل گروهی و در قالب گفت و گوی جمعی نظر خود را ابراز کردند. تعدادی نیز فردی و جدا از دیگران نظرات خود را بیان کردند. به این ترتیب، ممکن است نظر نوجوانان در گفت و گوی گروهی تحت تأثیر نظر دیگران دستخوش تغییر شده باشد. مخاطبان ما در موقعیت‌های فرهنگی و جغرافیایی متفاوتی قرار داشتند که ممکن است روی برداشتشان از کتاب‌ها و برقراری ارتباط آن‌ها با کتاب‌ها مؤثر بوده باشد.

تعداد نوجوانان برای مطالعه‌ی همه‌ی کتاب‌ها یکسان نبوده است بعضی از شرکت‌کنندگان در بررسی تمام کتاب‌ها حضور داشتند و بعضی فقط در بررسی سه دو یا حتی یک کتاب با ما همراهی کردند.

**کتاب نخست: این وبلاگ واگذار می‌شود**

نوجوانان شرکت‌کننده در این پژوهش، از مطالعه‌ی این کتاب راضی بودند و موضوع داستان را دوست داشتند. شیوه‌ی نو روایت در قالب وبلاگ و کامنت‌ها برای ایشان جالب بود. همچنین در زمان گفت و گو، درباره‌ی پایان ناگهانی کتاب حرف زدند. بیشتر آنها پایان داستان را جالب توصیف کردند و تعداد کمی از پایان آن راضی نبودند. پیش‌بینی ناپذیر بودن داستان، ایرانی بودن، صحنه‌پردازی و شخصیت‌پردازی از جمله ویژگی‌های مطلوب داستان بوده اند. در مجموع همه‌ی شرکت‌کنندگان ارتباط خوبی با کتاب برقرار کرده بودند.

در مورد عشق، نوجوانان معتقد بودند که عشق‌های مختلفی در داستان وجود دارد: عشق زال به فریبا، عشق زال به توران خانم، عشق لطیفه به زال، عشق زال به قناری‌ها، عشق لطیف به فریبا و عشق پدر زال به زال. البته از نظر نوجوانان به دو مورد آخری چندان پرداخته نشده بود. تعدادی از نوجوانان به علاقه‌ی درنا به نوشتن و نویسندگی نیز به عنوان یکی از انواع عشق اشاره کردند. اما در کل معتقد بودند که داستان این کتاب در دسته‌ی داستان‌های واقعگرا قرار می‌گیرد. همه‌ی این عشق‌ها صرفاً در کنار دیگر اتفاقات بخشی از زندگی واقعی هستند.

**عشق زال به فریبا:** در مورد عشق زال به فریبا به عنوان پررنگ‌ترین عشق مطرح در داستان، نظرات متفاوت و متناقضی وجود داشت. اکثر نوجوانان معتقد بودند که این عشق یک عشق واقعی نبوده است. «یک طرفه بودن آن از طرف زال، بدون شناخت کافی و تنها بر اساس ظاهر بودن آن و به خاطر کمبودهای زال» از دلایل آن‌ها بود. البته به سن پایین زال و اینکه: «آدم‌ها در این سن واقعا عاشق نمی‌شوند، بلکه تحت تأثیر هیجانات نوجوانی هستند.» به عنوان دلیل اصلی این علاقه اشاره کردند. بقیه‌ی نوجوانان معتقد بودند که این عشق واقعی بوده و «با گذر زمان از بین نرفته و ویژگی‌های خاص فریبا او را از بقیه متمایز کرده و این نکته در عشق زال مؤثر بوده است.» گرچه همگی باور داشتند که به صورت دقیق به دلیل عاشق شدن زال اشاره‌ای نشده و ممکن است عوامل دیگری در این عشق مؤثر بوده باشند.

**10-** همه‌ی مخاطبان به جز یک نفر معتقد بودند این عشق، عشق یک‌طرفه است، یک نفر باور داشت که چون راوی به احساسات فریبا نپرداخته است این طور به نظر می‌رسد.

**11-** **عشق لطیفه به زال:** در این مورد هم دو نظر متفاوت وجود داشت. گروهی (نیمی از مخاطبان) معتقد بودند که این عشق هم واقعی نبوده، کمبودهای لطیفه و به ویژه کمبود توجه و محبت او زمینه ساز این احساس است. چون زال به او توجه کرده در عالم کودکی عاشق زال شده است. گروه دیگری معتقد بودند چون این عشق نیز سال‌ها ادامه پیدا کرده و باقی مانده، واقعی است. البته این عشق هم یک عشق یک‌طرفه به شمار می‌آید.

**عشق زال و توران خانم:** اکثریت مخاطبان به این عشق توجه کرده بودند. به نظر آن‌ها این عشق هم مثل عشق مادر و فرزندی یک عشق دوطرفه شمرده می‌شود، پس واقعی است. مخالفان این نظر معتقد بودند که عشق زال به فریبا تحت تأثیر همین عشق و حتی به عنوان ابزاری برای آن شکل گرفته است.

**مقایسه‌ی نظر نوجوانان با نظر گروه پژوهش:** در این بخش به مقایسه‌ی نظر این دو گروه می‌پردازیم. این مقایسه در دو سطح شباهت‌ها و تفاوت‌ها بیان می‌شود.

**شباهت‌ها:** نشانه‌های بومی، فرهنگی و تاریخی واقعی مربوط به موقعیت زمانی و مکانی مشخص به باور پذیر بودن فضای داستان کمک کرده است. مسئله‌ی اصلی داستان، عشق و وفاداری نسبت به آن است، اینکه تحت تأثیر مسائلی همچون جنگ و پیامدهای آن مثل ترک خانه، مهاجرت و دوری از وطن، ترس، تنهایی و بی‌خانمانی قرار گرفته است. به همین دلیل هم عشق مهم‌ترین موضوع داستان نیست.

ویژگی‌های جسمی و روحی یک نوجوان سیزده ساله، دلیل اصلی کشش و علاقه‌ی طبیعی نسبت به جنس مخالف در این سن است. پس عشق به معنای واقعی آن شکل نگرفته است. فرصت کافی برای ایجاد صمیمیت و رشد یک عشق کامل وجود نداشته و صرفاً در مرحله‌ی شیفتگی نسبت به جنس مخالف مانده است. تعهد کامل زال با آنکه ابلهانه به نظر می‌رسد، موجب ایثارگری او در این رابطه شده است.

از آنجا که نویسنده سعی در گسترش رابطه‌ی عاشقانه نداشته، نمی‌توان گفت این مفهوم در سیر داستان دارای ابهام است یا نیاز به شفافیت بیشتری دارد. از طرفی به تابوهای فرهنگی و اجتماعی اشاره‌ی چندانی نشده است. همین امر زمینه‌ای برای تابوشکنی فراهم نمی‌کند. آنچه دیده می‌شود فقط و فقط احساس مسئولیت، دلسوزی، توجه، انتظار، تلاش برای جلب توجه، وفاداری، بخشی از رفتارهای سطحی جنبی یک عشق جنسی و البته عاطفی و روانی است.

فریبا دقیقاً همان کسی است که زال او را ندارد و این عشق یک‌طرفه از نگاه شخصیت اصلی داستان به نوعی جبران تنهایی و بی‌کسی اوست، جبران آزار و اذیت‌های قادر قناری صاحب مغازه و به نوعی آرامش و دلخوشی ساده میان آن همه درد و رنج است. این یک طرفه بودن اگرچه رنج آور است در واقعیت نیز وجود دارد.

از همان ابتدای داستان با نگهداری از دسته کلید نوعی تعهد و مسئولیت‌پذیری همراه با وفاداری به عشق به خوبی دیده می‌شود. زال همواره تلاش‌های کوچکی برای ابراز عشق داشته که هیچ‌کدام به هدف نرسیده است. این بار علاقه به فریبا باعث می‌شود اعتماد به نفس پیدا کند و در مقابل قادرقناری بایستد و خواسته‌ی خود را مطرح

کند. ابراز عشق را بیشتر در رفتارهای زال می‌بینیم مانند سر زدن به خانه ی توران خانم، انجام کارهای خانواده، مسئولیت‌پذیری و تعهد او که در قبال خانواده ی فریبا حس می‌کند. مهم‌تر از همه انتظار و پایبندی سی ساله به کسی که دوستش دارد، پررنگ‌ترین مؤلفه‌ی پایبندی و پایداری در عشق است. مواردی جزئی از میل به زیبایی نیز در داستان دیده می‌شود. تنها در یکی، دو جمله به ویژگی‌های جسمی و ظاهری معشوق (فریبا) پرداخته شده، در واقع، وجه و جنبه‌ی تنانگی عشق مسکوت مانده است. با توجه به سن شخصیت اصلی نیازی به جست‌وجوی نیمه‌ی گمشده از سوی او حس نمی‌شود.

**تفاوت‌ها:** بررسی چند مورد از تفاوت و اختلاف نظرها:

از نظر اعضای گروه پژوهش اینکه اشتیاق زال نسبت به فریبا نه تنها کم نشده در گذر زمان قوام هم یافته است، می‌تواند به حس همدلی، یک مهارت لازم برای شکل‌گیری و ایجاد مهارت‌هایی همچون عشق‌ورزی، منجر شود. در حالی که از نظر اکثریت مخاطبان، این وفاداری و از بین نرفتن عشق در گذر زمان قابل درک و باورپذیر نیست. گروهی هم معتقد بودند چنین کاری عقلانی نیست. اعضای گروه پژوهش بر این باورند که به دیگر عشق‌ها به اندازه‌ی کافی پرداخته نشده است اما نوجوانان به انواع دیگری از عشق نیز اشاره کرده‌اند. ضمن اینکه اکثر آن‌ها عشق لطیفه به زال را هم یک موضوع بسیار مهم داستان می‌دانستند.

### کتاب دوم: سایه‌ی هیولا

نظرات در مورد این کتاب بسیار متفاوت بود. کمابیش نیمی از نوجوانان نتوانسته بودند ارتباط خوبی با این داستان برقرار کنند. به نظر آن‌ها فضای داستان ارتباطشان را با قصه‌ی اصلی قطع کرده بود. برخی به این اشاره داشتند که نتوانسته بودند با واژه‌ها و فضای بومی داستان ارتباط برقرار کنند. به نظر می‌رسد دنبال کردن دو داستان در هم تنیده نیز برایشان سخت بوده است. علاوه بر این ارتباطی چنین عمیق و عاشقانه میان یک انسان و یک حیوان برایشان دور از ذهن و غیرواقعی بوده است. اما نیمی دیگر از آن‌ها با اینکه معتقد بودند کتاب شروع خیلی هیجان‌انگیزی ندارد آن را دلنشین و سرشار از تشبیه‌هایی زیبا توصیف کردند و به ویژه پایان داستان را نیز بسیار دوست داشتند. به نظر این گروه روند کتاب آرام ولی خوب پیش رفته بود و توانسته بودند ارتباط خوبی با داستان‌های عاشقانه‌ی مطرح شده در کتاب برقرار کنند. به ویژه توصیف‌های مربوط به صحنه‌ی مرگ ببر را بسیار دوست داشتند.

نوجوانانی که ارتباط بیشتری با کتاب برقرار کرده بودند، به عشق بین لاله و ببر و بین یونس و لاله و همین‌طور عشق بین مارال و پلنگ و بین افرا و مارال اشاره کردند. آن‌ها بیشتر روی عشق مارال و افرا، تمرکز داشتند. از نظر آن‌ها این عشق، عشقی دو طرفه، کاملاً واضح و بدون ابهام بود. آن‌ها عشق این دو را به دلیل تلاش‌های افرا برای مارال و حمایت‌های صادقانه‌ای که در سختی‌ها از مارال داشت و نیز تفاهم و علاقه‌های مشترک عشق خوبی می‌دانستند. نوجوانان، موضوع ساخت فیلم از داستان لاله و ببر و نیاز به همکاری برای این پروژه را نقطه‌ی شروع عشق افرا و مارال می‌دانستند و علاقه‌های مشترک هر دو آن‌ها به طبیعت و حیوانات و سینما و فیلمسازی و نویسندگی را از دلایل تقویت این عشق و ارتباط ذکر کردند یکی از موضوعات جالب توجه برای برخی نوجوانان، این بود که افرا مارال را بعد از ازدواج او با یونس هم فراموش نکرد.

تعداد کمی از نوجوانان علاوه بر توجه به عشق مارال و افرا، به انس و مهربانی و ارتباط عاشقانه‌ای که بین مارال و حیوانات وجود داشت، اشاره و آن را بسیار زیبا توصیف کردند.

**مقایسه‌ی نظر نوجوانان با نظر گروه پژوهش:** در این بخش به مقایسه‌ی نظر این دو گروه می‌پردازیم. این مقایسه در دو سطح شباهت‌ها و تفاوت‌ها بیان می‌شود:

**شباهت‌ها:** نیمی از نوجوانان همچون اعضای گروه به عشق‌هایی که در این داستان بود، اشاره کرده و به نوعی بحث دگرخواهی در عشق را در تلاش‌های افرا برای تیرئهی پدر مارال دیده بودند و این تلاش‌ها را نشانه‌ای از عشق می‌دانستند.

بر خلاف نظر اعضای گروه، نوجوانان خیلی به عشق دلسوزانه و مسئولانه‌ی شخصیت‌های داستان به حیوانات و محیط زیست اشاره نداشتند. نوجوانان عشق میان مارال و افرا را برخلاف نظر اعضای گروه پژوهش، خیلی محتاطانه و ناگفته دیده بودند. از نظر آن‌ها این عشق، عشقی دو طرفه و کاملاً واضح بود و ابهام نداشت. مخاطبان به جنبه‌های متنوعی از عشق مانند احساس مسئولیت مارال نسبت به اعضای خانواده، دلسوزی نسبت به پدر، پایداری لاله در رابطه‌ی عاشقانه‌اش با ببر، فداکاری مارال برای پدر، فداکاری پدر نسبت به حیوانات جنگل اشاره نکرده بودند.

### **کتاب سوم: عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی**

به نظر بیشتر نوجوانانی که این کتاب را خوانده بودند، داستان شروعی خسته کننده و حتی گیج کننده داشته است و به نظر می‌رسد این پیچیده نویسی در ابتدا نتوانسته بود مخاطب را جذب کند. بیشتر نوجوانان با شروع داستان ارتباط برقرار نکرده بودند و ادامه‌ی مطالعه‌ی آن برایشان سخت بوده است.

با این حال، آن‌ها قسمت‌هایی از داستان را که مربوط به سارا و پیانویش بود، مثل توصیف خمپاره خوردن و از بین رفتن پیانو، دعوی بین سارا و مادرش به خاطر این پیانو و احساس سارا نسبت به نواختن پیانو را دوست داشتند و به نظرشان واقعی و پراحساس بوده است.

صحت‌های فلسفی یونس با سام و سارا، کدگذاری‌های او در داستان و استفاده از زبان وارونه نیز برای نوجوانان جذاب بوده است.

در رابطه با عشق‌های مطرح شده در داستان، از نظر نوجوانان عشق سارا به کوکو (پیانو) بسیار ملموس‌تر از عشق یونس به سلما یا همان سارا بوده است. حتی عشقی که پدر سارا به کارش یعنی احیا کردن و زندگی بخشیدن به پیانو‌ها داشت برای آن‌ها بسیار زیبا و قابل توجه بود. برای تعداد بیشتری از مخاطبان، عشق میان یونس و سلما (سارا) خیلی واضح نبود و چندان به آن پرداخته نشده بود و نتوانسته بودند با آن به عنوان یک داستان عاشقانه ارتباط برقرار کنند.

تعدادی از نوجوانان هم به عشق مطرح شده در کتاب اشاره کرده و آن را لطیف و هماهنگ با ویژگی‌های نوجوانی و عشق در نوجوانی دانسته‌اند. آن‌ها راحتی یونس در مقابل سارا و صحبت کردنش بدون ترس از قضاوت با وجود داشتن شخصیتی درونگرا را از نشانه‌های عشق یونس به سارا دیده‌اند. به نظر آنها با اینکه عشق او شعارگونه به نظر می‌رسید، می‌توانست واقعی هم باشد.

از دید برخی نوجوانان احساس سارا نسبت به یونس در ابتدا احساسی میان دوست داشتن و نفرت بود، چون با آمدن یونس، سارا پیانوی مورد علاقه خود را از دست داده بود. این علاقه به مرور به وجود آمده بود با این حال سارا عشق خود را به یونس پنهان کرده بود و نشان نمی‌داد.

آن‌ها به این موضوع اشاره داشتند که یونس آدم عجیبی برای سارا بوده و استعاری حرف زدن او برای سارا جالب بوده، همین‌طور در مورد جلب توجه ظاهری سارا نیز در کتاب صحبت‌هایی شده است.

به نظر برخی این داستان روایت عشقی است میان سارا و یونس که در جنگ متولد شده و شکل گرفته است و موضوع عشق و جنگ، هر دو در آن پر رنگ است.

یکی از نوجوانان نظر کاملاً متفاوتی در رابطه با عشق این دو داشت و معتقد بود عشق سالمی در اثر وجود نداشته و شخصیت دختر ماجرا در پی آزار پسر بوده و این مسئله خلاف دوست داشتن به معنای حقیقی است و وفاداری و تعهدی در آن وجود ندارد.

**مقایسه‌ی نظر نوجوانان با نظر گروه پژوهش:** در این بخش به مقایسه‌ی نظر این دو گروه می‌پردازیم. این مقایسه در دو سطح شباهت‌ها و تفاوت‌ها بیان می‌شود:

**شباهت‌ها:** برخی نوجوانان نیز همانند اعضای گروه پژوهش به عشق میان سارا و یونس اشاره داشتند و نکته‌هایی را بیان کردند که در تحلیل اعضای گروه نیز به آن‌ها اشاره شده بود، مانند:

اوضاع به وجود آمده از جنگ و تأثیر آن بر این عشق، احساس تنفر و خشم سارا از یونس در ابتدا، تغییر آن در طول داستان و بی‌محلی و بی‌تفاوتی به یونس از سوی سارا.

یکی از اصلی‌ترین تفاوت‌ها، ملموس‌تر دانستن عشق سارا به پیانوی خود نسبت به عشق میان سارا و یونس در بین برخی از نوجوانان است. اما در مجموع هیچ کدام از آن‌ها اشاره‌ای به مهارت عشق ورزی یونس یا سارا نداشتند. همچنین به مسئولانه یا متعهدانه بودن این عشق هم اشاره‌ای نکردند. نوجوانان در مورد حجب و حیای یونس در آشکارا بیان نکردن عشق نیز حرفی نزدند. برداشت آن‌ها این نبود که عشق میان سارا و یونس در لحظه‌ی اول دیدار شکل گرفته است، بلکه سارا در ابتدا نسبت به یونس احساس خشم و نفرت داشته و این عشق در طول زمان شکل گرفته است.

#### کتاب چهارم: خطای ستارگان بخت ما

در بین کتاب‌ها، این کتاب بیشتر مورد استقبال نوجوانان قرار گرفت. تمام نوجوانان داستان را بسیار جذاب، لذت‌بخش، باورپذیر و واقعی توصیف کردند. به نظر آن‌ها این داستان هم در پرداختن به موضوع سرطان و هم به عنوان یک داستان عاشقانه، بسیار موفق عمل کرده و بسیار متفاوت، ساختارشکن و به دور از کلیشه‌ها بوده و دید تازه‌ای به موضوع عشق را مطرح کرده است. علاوه بر این، دید فلسفی این کتاب به زندگی و مرگ را بسیار دوست داشتند. به نظر نوجوانان شخصیت پردازی بسیار قوی بوده و آن‌ها را با لحظات تلخ و شیرین شخصیت‌ها همراه کرده است، همچنین نویسنده خیلی خوب مخاطب نوجوان را می‌شناخته و اشراف زیادی به دنیای نوجوان‌ها داشته است.

در رابطه با عشق میان شخصیت‌های داستان (هزل و گاس)، اولین چیزی که به آن اشاره شد این بود که در این داستان عشق به دیگری، دلیلی برای عشق به زندگی و انگیزه‌ای برای ادامه دادن به آن بوده است. نوجوانان اشاره کردند که شروع این رابطه و ادامه دادن آن با علم به کوتاهی عمر این عشق و مرگ دیر یا زود یکی از آن دو بوده با این حال تصمیم گرفته‌اند که آن را تجربه کنند و کنار هم باشند.

نوجوانان به ویژگی‌های زیادی در رابطه با این عشق اشاره کردند، مانند اینکه در این عشق از خود گذشتگی و اولویت قرار دادن دیگری بر خود بسیار دیده می‌شد و هر دو آن‌ها به دنبال این بودند که از یکدیگر مراقبت کنند و به دیگری آسیبی نرسانند. این در هزل به شکل نشان ندادن عشقش در ابتدای رابطه و در گاس به شکل گذشتن از آرزویش نمود پیدا کرده بود. به همین دلیل مخاطبان معتقد بودند که عشقی واقعی و سالم همراه با وفاداری، تعهد و از خودگذشتگی بین دو شخصیت داستان وجود داشته است.

نکته‌ی دیگری که به آن اشاره کردند، این بود که این رابطه مرحله به مرحله رشد پیدا کرده و از یک جذابیت ظاهری به آشنا شدن با علائق هم و ورود به دنیای یکدیگر رسیده بود. آن‌ها در این رابطه در کنار هم خود واقعی‌شان بودند و با حرف زدن درباره‌ی موضوعات مختلف به شناخت کاملی از هم رسیده بودند. شباهت‌ها و تفاوت‌هایشان کنار هم این رابطه را جذاب کرده و باعث نزدیک‌تر شدن آن‌ها و درک بهترشان از هم شده و این رابطه را تبدیل به یک دوستی عمیق و پایدار و بالغ کرده بود.



بیشتر نوجوانان این عشق را خیلی واقعی و و باورپذیر دیده بودند. برخی هم این نظر را داشتند که شاید چنین عشقی در دنیای واقعی وجود نداشته باشد و متعلق به کتاب‌ها و داستان‌هاست. علاوه بر عشق میان دو شخصیت اصلی، نوجوانان به عشق‌های دیگر داستان هم اشاره کرده اند، از جمله: عشقی که پدر و مادرهایشان به آن‌ها داشتند، به ویژه رابطه‌ی هزل و پدرش و احساسات و عشق بین آن‌ها، عشق و علاقه‌ی ای که گاس و دوستش به هم داشتند، عشق هزل و گاس به کتاب و داستان.

**مقایسه‌ی نظر نوجوانان با نظر گروه پژوهش:** در این بخش به مقایسه‌ی نظر این دو گروه می‌پردازیم. این مقایسه در دو سطح شباهت‌ها و تفاوت‌ها بیان می‌شود.

**شباهت‌ها:** نوجوانان نیز همانند اعضای گروه پژوهش معتقد بودند که عشق در این داستان انگیزه‌ای شده است برای جنگ با بیماری و تلاش برای زنده ماندن. در مورد رابطه این نظر را داشتند که شیفتگی محض و از روی ظاهر، آرام آرام جای خود را به شناخت، صمیمیت، از خودگذشتگی، مراقبت، حمایت و تعهد داده است. در این رابطه همدلی، پذیرش تفاوت‌ها و واقع‌گرایی دیده می‌شود. عشق در این داستان کاملاً دو طرفه بوده و شفاف بیان شده است. آن‌ها عشقشان را هم در کلام و هم در رفتار به یکدیگر ابراز می‌کنند. به وجوه تنانگی در داستان نیز اشاره کرده‌اند.

نوجوانان نیز همانند اعضای گروه پژوهش، به تفکر فلسفی موجود در کتاب و عشق شخصیت‌های داستان در میانه‌ی مسئله‌ی مرگ و زندگی و میل به جاودانگی و ترس از فراموشی اشاره کرده بودند. در رابطه با این کتاب تفاوت نظر خاصی بین نوجوانان و اعضای گروه وجود نداشت.

## دست‌آورد کار می‌دانی

همان‌طور که دیدید، در پژوهش حاضر علاوه بر روش همیشگی که بر مبنای ارائه‌ی دیدگاه اعضای گروه پژوهش در مورد کتاب‌هاست، بر دیدگاه نوجوانان نیز تکیه شده است. همین دست‌آوردها، تفاوت‌هایی بین این پژوهش و پژوهش‌های پیشین به وجود آورده است. استفاده از مشارکت مخاطبان در این پژوهش فرصتی برای ارائه‌ی دیدگاه آن‌ها فراهم کرد و بر نتایج پژوهش نیز تأثیرات قابل توجهی داشت.

آگاهی از نظر مخاطبان نوجوان درباره‌ی کتاب‌های مورد پژوهش و گفت‌وگو در این زمینه، نه تنها آگاهی دیگر افراد از جمله اعضای گروه پژوهش را بالا می‌برد بلکه دست‌آورد مهمی همچون دید چند جانبه در مورد کتاب‌ها را نیز به همراه دارد. به عنوان مثال می‌توان به نظرات متفاوتی از نوجوانان اشاره کرد که اعضا به آن توجه نکرده بودند. مواردی هم وجود داشت که مد نظر اعضا بود اما مخاطبان نوجوان به آن‌ها اشاره نکرده بودند.

حضور نوجوانان در پژوهش باعث شد ما از نکاتی که برای مخاطب نوجوان جذاب و مورد توجه هستند، آگاه شویم، اینکه نوجوانان به چه موارد و جزئیاتی در کتاب توجه می‌کنند یا چه عواملی در ارتباط گرفتن آن‌ها با کتاب مؤثر است. به عبارت دیگر، نحوه‌ی ارتباط برقرار کردن نوجوانان با یک کتاب و در پی آن میزان علاقه‌مندی آن‌ها دلایلی دارد که با توجه به روند پژوهش حاضر برای ما روشن‌تر می‌شوند.

در مجموع می‌توان گفت مشارکت نوجوانان به دیدگاهی چندجانبه و جامع درباره‌ی کتاب‌ها انجامید. این نگاه نو و متفاوت می‌تواند در ادامه‌ی روند پژوهش حاضر و پژوهش‌های آینده مؤثر باشد. امید است بتوانیم در پژوهش‌های بعدی هم نظرات مخاطبان را تا حد امکان مورد توجه قرار دهیم و به نگاه دقیق‌تر و چندجانبه‌تری دست‌یابیم.

## سخن آخر

موضوع عشق اگرچه بسیار اهمیت دارد در جامعه‌ی ما همواره با محدودیت‌های فروانی مواجه بوده است. از ممیزی حاکم بر نشر گرفته تا ایجاد محدودیت‌های والدین در دسترسی فرزندانشان به کتاب‌هایی با مضمون عشق باعث شده است که نویسندگان همواره با موضوع عشق در آثارشان برخوردی محتاطانه و سطحی داشته باشند، در حالی که رمان عاشقانه می‌تواند جایگزین تجربه‌های جسمانی و روانی در نوجوانان باشد. اگر رمان‌های عاشقانه با دستی بازتر نوشته شوند و با پرداخت پررنگ‌تری از بخش تنانه همراه باشند، می‌توانند به ایجاد مهارت عشق ورزی در نوجوانان کمک کنند.

علاوه بر موضوع تنانگی، تجربه‌ی کار می‌دانی با نوجوان و نتیجه‌ای که از دیدگاه نوجوانان در رابطه با رمان‌های عاشقانه گرفته شد، نیاز نوجوان به شناخت و درک متقابل از جنس مخالف را نشان می‌دهد. این موضوع در رمان‌های تألیفی به مراتب کمتر از رمان‌های ترجمه به چشم می‌خورد، در حالی که نوجوان امروز به تقویت مهارت در زمینه‌ی شناخت و برقراری ارتباط و بیان احساسات در بستری واقعی‌تر و ملموس‌تر نیاز دارد. در حالی که ما در کتاب‌های تألیفی با مضمون عاشقانه بیشتر با فضایی خیالی از عشق و تصور عشق به معشوق تنها در ذهن شخصیت‌ها مواجه هستیم و معمولاً با موقعیت‌هایی روبه‌رو نمی‌شویم که گفت و گوهای بین شخصیت‌های داستان به بیان احساسات و به تبع آن شناخت متقابل طرفین بیانجامد.

## شورای کتاب کودک ایران The Children's Book Council of Iran

منابع

- استرنبرگ، رابرت جی. **قصه عشق**. مترجم مژگان جمالی. تهران: انتشارات کتیبه، ۱۳۹۷.
- استرنبرگ، رابرت جی. **نظریه سه وجهی عشق**. مترجم بهرامی، تهران: انتشارات کتیبه، ۱۳۸۲.
- افلاطون. **ضیافت**. مترجم محمدعلی فروغی، تهران: انتشارات آوای مکتوب، ۱۳۹۲.
- امینی، افسون. **ترانه‌های عاشقانه**. مصاحبه با مصطفی رحماندوست، تهران: مجله روشنان، دفتر پنجم، ۱۳۸۶، 8 صفحه از 186 تا 193.
- بیانی، احمد. **روانشناسی عشق**. تهران: مجله پژوهشگاه علوم انسانی، شماره ۱۶، ۱۵، پاییز و زمستان ۱۳۸۵، 20 صفحه از 179 تا 198.
- جهانگیریان، عباس. **ادبیات عاشقانه، تخریب یا بهداشت روانی**، تهران: مجله روشنان، دفتر پنجم، ۱۳۸۶، 6 صفحه از 104 تا 109.
- دوباتن، آلن، **جستارهایی در باب عشق**، مترجم مجید درویش، تهران: پارس اندیش، ۱۴۰۰.
- دوباتن، آلن. **چگونه ازدواج کنیم، مراسم عروسی و اتفاقات قبل و بعد از آن**. مترجم، سهراب بزرگ،

- تهران: کتابسرای نیک، ۱۳۹۹.
- دوباتن، آلن، چگونه عشق خود را پیدا کنیم. مترجم الناز عظیمی، تهران: رخداد کویر، ۱۳۹۸.
- دوباتن، آلن. سیر عشق. مترجم مهدی نمازیان، تهران: نشر نون، ۱۳۹۷.
- ژوبرت، کلر. عشق در آیینه تصویر. تهران: مجله روشنان، دفتر پنجم، ۱۳۸۶، 16 صفحه از 162 تا 177.
- شاه آبادی، حمید رضا، هجری، محسن، قزل ایاغ، ثریا. جایگاه عشق در ادبیات کودک و نوجوان. شماره 45، ۱۳۸۰، 11 صفحه از 15 تا 25.
- قناعت باجگیرانی، سونه، قنبری هاشم آبادی، بهرامعلی، ظریف، فرزانه. بررسی رابطه میان تمایز یافتگی خودوسبک های عشقورزی، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. 16 صفحه از 69 تا 84
- طهوری، مهدی. حذف عشق از ادبیات کودک، کتاب ماه کودک و نوجوان. شماره ۸۴، ۱۳۸۳، 2 صفحه از 138 تا 139
- لومی، رو. عشق واراده. مترجم سپیده حبیب، تهران: نشر دانژه، ۱۳۹۷
- محمدی، محمد هادی، روش شناسی ادبیات کودک. تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۸
- نوروزی، مسیح. قابلیت های بیانی افسانه‌های عاشقانه برای کودکان، تهران: مجله روشنان، دفتر پنجم، ۱۳۸۶. 13 صفحه از 110 تا 122.
- آلموند، دیوید. بندبازان. مترجم، شهلا انتظاریان، تهران: انتشارات ایران بان، ۱۳۹۸
- آلموند، دیوید. نغمه‌ای برای الاگری. مترجم، شیرین ملک فاضلی، تهران: انتشارات هوپا، ۱۳۹۸
- پترسون، کاترین. یعقوب را دوست داشتیم. مترجم، بیتا ابراهیمی، تهران: نشر پیدایش، 1395
- جهانگیریان، عباس. سایه‌ی هیولا. تهران: انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۹۷
- جهانگیریان، عباس. جنگ که تمام شد بیدارم کن. تهران: نشر افق، ۱۳۸۹.
- خانیان، جمشید، در یک ظهر داغ تابستان دختری از بصره آمد، تهران: نشر افق، 1400
- حسن‌زاده، فرهاد. این وبلاگ واگذار می‌شود. تهران: نشر افق، ۱۳۹۸
- خانیان، جمشید، عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی، تهران: انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. 1395.
- گرین، جان. خطای ستارگان بخت ما، مترجمان، میلاد بابائزاد، الهه مرادی، تهران: نشر پیدایش، ۱۳۹۸
- ملکیان، مصطفی. مجموعه درس‌گفتارها
- مونتگمری، لوسی مود. قصر آبی. مترجم، مریم حاجی علیرضا، تهران: نشر افق، ۱۳۹۹
- وود هاوس، پی. جی. عشق در میان مرغ‌ها. مترجم پیمان اسماعیلیان، تهران: نشر پیدایش، ۱۴۰۰
- یوسفی، محمدرضا. درناهای عاشق. تهران: نشر پیدایش، ۱۳۹۶
- یوسفی، محمدرضا، سارا و موج‌های عاشق ارس، تهران: نشر پیدایش، ۱۳۹۶
- یوسفی، محمدرضا. گرگ‌ها هم عاشق می‌شوند. تهران: نشر پیدایش، ۱۳۹۶
- یوسفی، محمدرضا. عاشقانه‌ای به نازکی تار مو. تهران: نشر پیدایش، ۱۳۹۶
- یوسفی، محمدرضا، عاشق شدن پری‌های دریایی به روایت آب. تهران: نشر پیدایش، ۱۳۹۶



شورای کتاب کودک ایران  
The Children's Book Council of Iran